دورهٔ بیست ویکم

سال ۱۳۵۲

Adab. Kabul
Vol.21, No.2, Jawza-Sartan 1352
(May-June 1973)
-Jul

ادب

نشریه دو ماهه دری

پوهنځی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل

شمارهٔ دوم

فهرست مضامین این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	بیانیه بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم	
٦	تصویب مورخه ...	شورای پوهنتون
۷	متن فرمان ...	
۸	تأسیس جمهوری شالودهٔ ترقیات	مدیرمسؤل
۱۱	مبارکباد پیروزی	پوهنوال الهام
١٤	نهال جمهوری	غلام فاروق فلاح
۱۵	استدلالهای ...	پوهاندمجددی
۳۲	خلافت راشده	پوهاندعلمی
٤٤	چگونه باید تاریخ نگاشت ؟	پوهنیارصدیقی
٦۲	سیرو تحول ...	حسین یمین
۷۱	یک صبح ...	حیدر نیسان
۷٤	غرق نگهت گل	محمدنبی مفتون
۷۵	تذکره نگاری در...	پوهنوال زهیر
۸۸	افغانان درهند	پوهنمل امین
۹۵	شیخ فریدالدین عطار	حسین نایل
۱۰۹	تحقیقاتی درباره عدد هفت	عبدالله امیری
۱۱٦	لغات مستعمل در لهجه ...	عنایت الله شهرانی
۱۲۹	گزارشهای دوماهه	اداره
	اشعارمنتخب :	
۷۰		کمال خجندی
۸۷	زندگی خوب	سعدی
۱۲۸	درد دل	بختانی

استادان، محصلان و دیگر منسوبین پوهنځی ادبیات
وعلوم بشری، نظام جدید جمهوری را بحضور بناغلی
محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم بانی و موسس
این نظام فرخنده و همه رفقا، و همکاران شان و
کافهٔ ملت نجیب افغان صمیمانه تبریک میگویند،
و آرزومند دوام و استحکام این نظام نوین و
خواهان سعادت افغانستان عزیز میباشند.

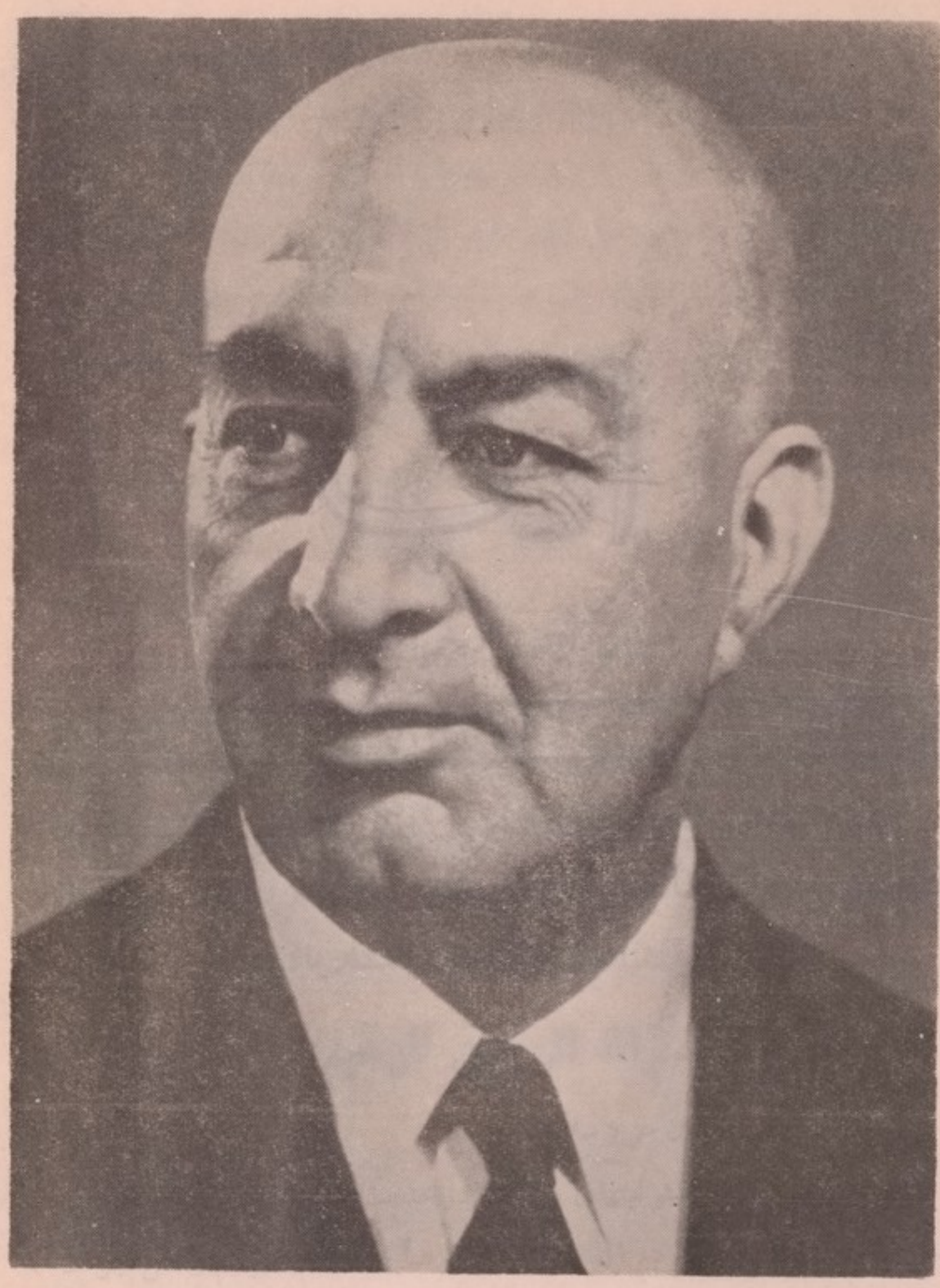

مؤسس نظام نوین، بانی جمهوریت افغانستان
بناغلی محمد داؤد پسر دولت و صدر اعظم

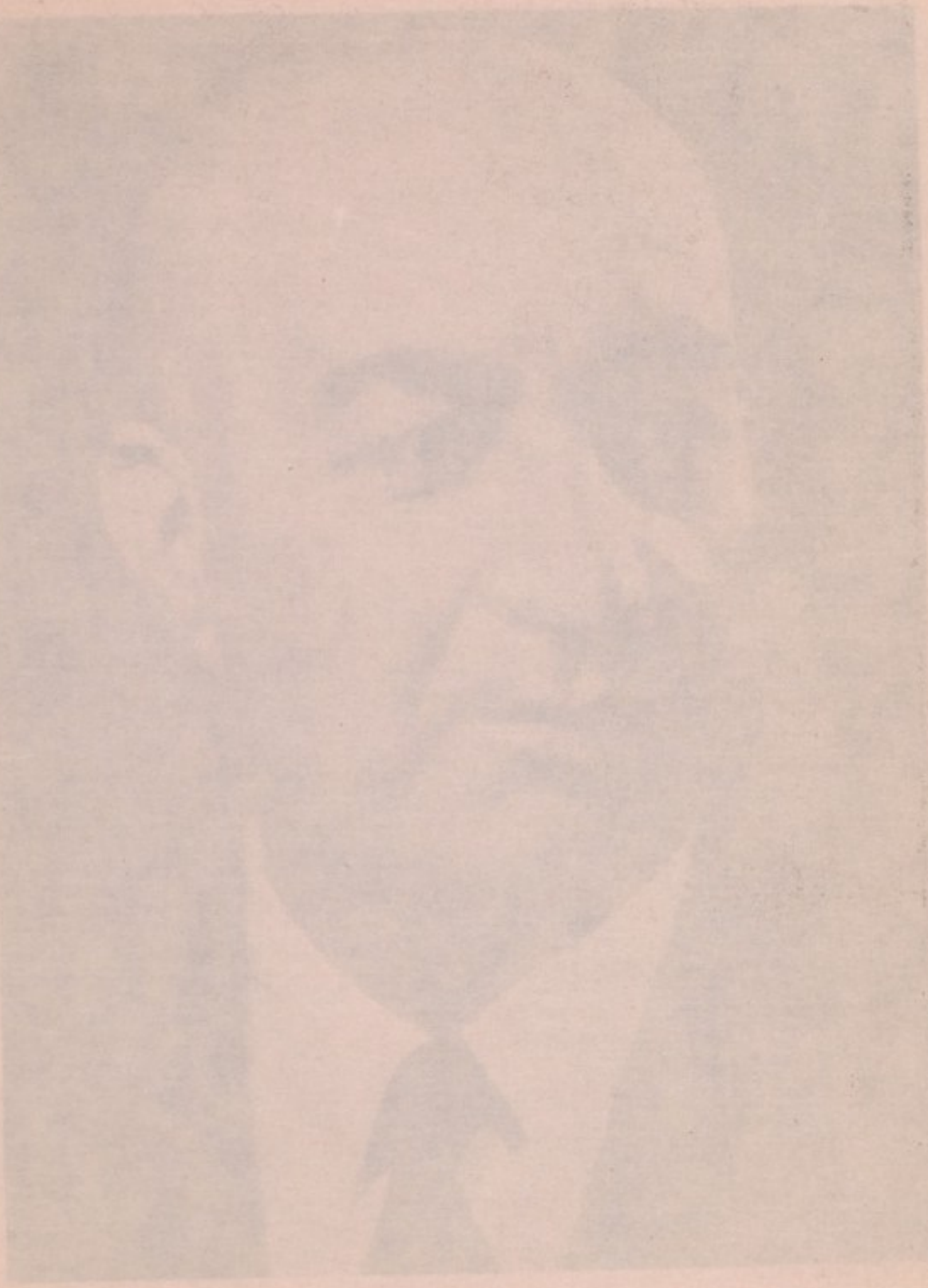

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست‌ویکم | سرطان ۱۳۵۲ | شمارهٔ دوم

بیانیهٔ بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدر اعظم منتخب افغانستان دروقت تأسیس نظام جمهوری بتاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که ازرادیو افغانستان انتشاریافت

بسم الله الرحمن الرحیم

خواهران و برادران عزیزسلام !

بنده درطول مدت مسئولیتهای مختلف درخدمت وطنم همیشه درجستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم ونسل جوان مملکت‌مایك محیط مثبت وواقعی نشوونمای‌مادی ومعنوی میسر گردد ودرآن همه افرادوطن مابدون تبعیض و امتیازدر راه تعالی وعمران وطن خود سهم گرفته واحساس مسئولیت نمایند.

مدتهاسپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تاعواملی راکه نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به‌چنین هدفی میشد تدریجاً از بین برداریم، ومخصوصاً درمملکت امنیت قابل اعتباری قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی واجتماعی رابصورت سالم اجازه دهد، به نسل جوان احساس مصونیت بخشد وازنشوونمای خرافی وارتجاعی جلوگیری کند.

پس ازطی این مراحل دیگرعلتی سراغ نداشتم که‌دروطن ماصفحه جدیدی بغرض رسیدن به هدف فوق بازنگردد.

من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یك‌دیموکراسی واقعی ومعقول که اساس آن برخدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرارباشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم. به‌نظربنده تهداب اصلی چنین یك‌وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم واعتراف کامل باصل حاکمیت ملی است که نباید به دواصل فوق ظاهریاپوشیده خللی وارد شود.

این آرزوی مقدس بودکه مراوادارساخت ده سال‌قبل من ورفقایم پیشنهاد آخرین خود رابحضورشاه پیش وتطبیق آنرابرای خیروسعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. آن آرزوی مقدس چرابه این بی سروسامانی مملکت منجرگردید؟ وچراآن رفقای ضعیف النفس ازاصل هدف منحرف وراه خطائی راتعقیب کردند، داستانیست بس طولانی، که تفصیل آن دراین فرصت کوتاه‌گنجایش ندارد ودرفرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهد شد. بهرصورت نتیجه آن‌شد که آن امیدهای دیرینه‌و آن آرزوهای نیك بیك‌دیموکراسی قلابی که‌ازابتداتهداب آن برعقده‌هاو منافع شخصی وطبقاتی، بر تقلب ودسایس، بردروغ‌وریاو مردم‌فریبی استوارگردیده بود، مبدل گردید. اماتمام این همه تبلیغات دروغی درظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط

و ورشکستگی مطلق وضع اقتصادی، وضع اداری و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند.

خلاصه دیموکراسی یعنی حکومت مردم بیك انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیك رژیم مطلق العنانی مبدل شد. و هر کدام از این قدرتها بجان همدیگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتش را در سرتاسر مملکت افروخت تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تار پر از بدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطن پرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار وطن خود را بایك دنیا تأسف و تألم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند، مخصوصاً اردو، این درد را از همه بیشتر احساس میکردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخره از وضع بدبخت ملت مطلع و باصلاح خود خواهد کوشید؛ انتهای صبر و تحمل را بخرج دادند اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها بکلی بیجا و رژیم و دستگاه دولت به حدی فاسد گردید که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطن پرستان خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفتند که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده وطن از این ورطه بد بختی نجات یابد.

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید. رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را بشما تبریك میگوییم و آن را برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخواهیم.

اردوی فداکار افغانستان ! بهر کجاو هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را به همه تان تبریک میگویم ، یقین دارم همچنان بوظایف خود که عبارت از تأمین امنیت وحفظ حاکمیت ملی افغانستان است ، مواظب خواهید بود ؛ نظام نوین طبعاً باخود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیك به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید .

سیاست خارجی افغانستان باساس بیطرفی ، عدم انسلاك در پیمان‌های نظامی وقضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود .

سیاست بین‌المللی افغانستان به‌اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی ومعنوی مردم ماطرح گردیده است ،ازروی مساعی وآرزومندی های ملی ما بطور واضح معلوم میشود که برآوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمنداست ،هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزو های ملی خود موفق آید .چون ما بیشتر از همه کس خودرا نیاز مند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم بیشتر از همه کس خواهان صلح وسلام جهان هستیم .

ازاین روپایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی ودوستی باهمه مردم وملل جهان است .

درین آرزومندی هیچگونه تبعیض درمورد هیچ کشور یامردم چه خورد و چه بزرگ، چه دور وچه نزدیك در نزد ماوجود ندارد .این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه میگیرد،عنصری که‌سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان‌را امتیاز میبخشد صراحت وصمیمیت آشکار آن است که‌از استقلال اراده ملی افغانستان نمایندگی میکند .

باین اساس روابط مؤدت افغانستان بادول متحابه پایهٔ تزلزل ناپذیر خودرا استوار نگهداشته و در توسیع و تشیید مزید آن از طرق دیپلوماسی ، تماس های شخصی

ایجادو جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد . آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود . این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است ملحوظ و محترم میشمارد .

درمورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پښتونستان با آن یك اختلاف سیاسی داریم و تاکنون بحل آن موفق نگردیده ایم، سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیهٔ پښتونستان دوام خواهد کرد.

درخاتمه یك بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریك گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فداکار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم میکنیم .

چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد ، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقهٔ جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و بدریافتن آن امید قوی دارم .

زنده باد افغانستان ! پاینده باد جمهوریت !

تصویب مورخه (۲۸-٤-۱۳۵۲) شورای عالی پوهنتون

به‌مناسبت تأسیس نظام جمهوری در افغانستان

شورای پوهنتون در جلسه تاریخی (۲۸-٤-۱۳۵۲) مراتب قدردانی وحمایت خودرا بمناسبت رژیم جمهوریت در افغانستان بعنوان رئیس دولت وصدراعظم منتخب ترتیب وتصویب نمود.

شورای پوهنتون که ارگان عالی و نماینده استادان پوهنتون است درحالیکه جلسه عادیش را دایر نموده است، موفقیت تاریخی و برقراری نظام نوین را درافغانستان عزیز به رهبرجمهوری کشور بناغلی محمدداود وهمکاران وطن پرستش صمیمانه تبریك میگویند.

شورای پوهنتون به‌آرزوی دوام استقلال افغانستان، حفظ حاکمیت ملی و سعادت ملت نجیب و مسلمان افغان حمایت و پشتیبانی دایمی خودرا ازاین نظام مترقی اعلام میدارد.

زنده باد افغانستان!

پاینده باد نظام جمهوری در کشور!

متن فرمان بناغلی محمدداود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان که عنوانی شورای عالی و استادان پوهنتون صادر گردیده است

برادران عزیز اعضای شورایعالی و استادان گرامی پوهنتون های افغانستان!

از احساسات گرم، پاك و بی آلایش شما که بتأسیس جمهوریت در افغانستان ابراز نموده اید بنده و رفقایم بی نهایت متشکر و ممنونیم.

برادران عزیز، استادان محترم!

مسؤولیت های شما نسل جوان و شاگردان شما چه در حال و چه در آینده ایجاب فداکاری های بس بزرگ و عظیمی را در راه تحکیم جمهوریت و خیر و سعادت و آرامی مردمان فقیر و بیچاره افغانستان می نماید. تنها اولاد صالح، خودگذر وطن دوست، با تقوی و فداکار می تواند مصدر این کارروایهای عظیم برای مردم خود گردند.

شما استادان گرامی به معلمی و رهنمائی نسل جوان امروز که زمامدار فردای وطن خود هستند وظیفه دار هستید، وظیفه بس مشکل و نهایت دشوار، اما جمهوریت این مسؤولیت را بشما سپرده و صد ها هزار انسان وطن شما که در اثر بی عدالتی های اجتماعی بکلی از زندگی بستوه آمده بودند بچشم های امیدوار و نگران بسوی شما مینگرند، امیدوارم با درك این مسؤولیت بزرگ تاریخی خویش مصدر خدمات شایانی برای یك افغانستان بزرگ و نیرومند گردید.

از خداوند بزرگ تمنا میکنم تا جمهوریت پایدار، وطن مترقی و مردمان آن آسوده و آرام زندگی کنند.

(محمد داود)

تاسیس جمهوری شالوده ترقیات مزید
در کشور ما میباشد

آن روزیکه خورشیدجهانتاب فضای مسرت بارافغانستان راروشن ساخت تابش خورنورو گرمی دیگرداشت و گویا طبیعت نیزازآزادی نوینی که به یمن جمهوری نصیب این کشور باستانی گردیده بود به ماتهنیت میگفت و زمزمه میکرد که:

مهتری گر بکام شیر در است　　شو خطر کن زکام شیر بجوی
یابزرگی و عز ونعمت و جاه　　یاچو مردانت مرگ رویار وی

آری !صبحگاه(۲۶)سرطان(۱۳۵۲)امواج رادیوطنین و آهنگ دیگرگونه داشت، آهنگیکه امواج را مواج ترگردانید و بلبلان فسرده بار دیگر به نشاط وشورآمدند ونورآسمان لاجوردین از برق غیرت رادمردان دوبالاشد وصفا ودرخشانی فضای جمهوری طبایعی راکه اززنگ افسردگی نزدیك بودخوراك موریانه فراموشی گردند باردیگر صیقل دادتابرجهند وشادمانه بمیدان خرمی ووجدخرامند وسرودوسرور وشعف آغاز کنند.

مردان زراه دردبه درمان رسیده‌اند　　جایی رسیده ایم که عنقا نمی رسد

اکنون دوران درد وعنارا پیموده و به آوان امید هاوآرزو های نوین قدم گذاشته ایم، حالامیدانیم که دست و بازوی فکرهای مان ازعلایق و سلاسل ترس و اندوه رسته است ومیتوانیم که آمال دیرین خودرا بی پرده با هموطنان خویش در میان گذاریم و برای بهبود و پیشبرد سویه ذهنی وعلمی وادبی وطندا ران خود با وسعت نظر و فسحت فکردست بکارشویم. پیش ازین واسطه دارانیکه به یکی ازوسایل پیشرفت دست داشتند، همه وقت میکوشیدند تا «کارهای واره دار» را احراز کنند و برای خود اندوخته هایی ازهردست گرد آورند وازلذایذ مجالس عیش وطرب بهره برگیرند واگرعالمی ازفقروگرسنگی و بیچارگی

مردند آنان را باکی نباشد.

آری مردمان نفس دوست وماده پرست همیشه گفته اند:

گرازنیستی دیگری شد هلاك تراهست بطر ازطوفان چه باك

چراکه: دونان چوگلیم خویش بیرون بردند

گویند چه غم گرهمه عالم مردند

آنگاه بودکه ادب را جای نمانده بود وکارها همه‌به بی‌ادبی کشیده بود. وهرآدم خودسر، سربه فرمان قانون نمی نهاد وآنچه دلش میخواست بجا می‌آورد؛ بینوایان وبیچارگان را دود آه به‌آسمان برشده بود ونزدیك بود سیل‌های خانمان‌ویران کننده‌یی ازابرهای تاریکی که‌ازآه‌مظلومان پدیدار گشته بود، بنیادکشوررا ازجا برکند. خوشا آندمی که‌آفتاب‌غیرت فرزندان‌دلسوز این خاك مرد خیز آن ابرهای تیره را ازهم پاشید، وبنیان این کشور را از انهدام‌نگه‌داشت. اقدام‌مهم وموثریکه بعمل‌آمد، بایك جهش بزرگ توأم‌بود که‌افغانستان‌را ازیك‌دوره رکودوشیوه‌حکومت قرون‌وسطایی رهایی‌بخشید.

حالاچگونه کار بایدکرد؟

اکنون بامتانت بیشتروعزم راسخ‌تر فقط به منظوری کار کنیم، زحمت بکشیم ویقین داشته باشیم که‌ثمرآن بخود واولادمان بازمیگردد، واذعان داشته باشیم که‌اگرشایستگی، استعداد وقابلیت مادرامور بظهوررسد یقیناً زمینه رشدونموی آن‌آماده‌است ودیگرهمچون گذشته درهسته نیست ونابودنمیگردد؛ ایمان‌داشته باشیم که‌دربرابرمساعی ومجاهدات بی‌آلایش‌خویش منکوب ولگدمال نمی‌شویم بلکه‌هرقدرزراستعدادمادرمحك آزمایش بی‌شایبه‌زده‌شودعیارتروخوبترمیشود.

وچون انسان درهنگام ایفای کارو وظیفه ازدوباز خواست گردل نگران میباشد: یکی ایمان وعقل ووجدان؛ دوم قانون وخوف ازمجریان قانون. ملتیکه روی بمیدان رشد وتکامل میرود دران افرادی سراغ می‌شوندکه بیش ازهمه

عقوبتها ازعذاب وجدانی می هراسند وهر کسیکه این ملکه دراورسوخ وتمکن یابد بی آنکه دیگران ناظرحال اوباشند یا نباشند درایفای وظایف محوله آنچه ایمان وقانون متقاضی باشد ؛ مبادرت می ورزد . وانگاه گفته فیلسوف معروف چین کنفوتسو مصداق می یابد: « هر کس پیش روی خانه خود را برو بدحاجت به بلدیه نیست شهر گلزار می شود . »

مسؤولیت ومکلفیت خودرا درمقابل جامعه ووطن فهمیدن یکی ازرموز بسیارمهم ترقی دریك کشوراست. آنکه ازین رمز آگاه نباشد در برابر هرچیز وهر پیش آمد فقط « به من چه » میگوید وبه همانچیزی که برای نفع شخص ورفاه مادیش مربوط باشد علاقه ودلچسپی میگیرد ودردیگرهمه گونه کاریکه عاری از سود اوباشد توجه نمیداشته باشد .

شرایط جامعه تاچندروز قبل طوری بود که حتی مردمان فهمیده ووطندوست هم نزدیك بود تحت تأثیرهمانگونه افکارسود جویانه قرار گیرند، مگرامروز شکرگزاریم که کشورما بارویکار آمدن نظام جمهوری دروضع مساعدی قرار گرفته است. مساعد بدین معنی که ثمرهمه گونه کارومساعدت باین نظام متضمن رفاه مادی ومعنوی خود وهموطنان ماست .

اکنون دیگروقت آن نیست که دوستان باهم گرد آیند و خود را ازمی تجاهل وتکاسل سرشارومست سازند تاساعتی فارغ ازگزند فشارزمان باشند. حالاهنگام خوشی است وخوشی ازآرامش روانی پدید می آید، چون روح آزادونشیط باشد تن انسان ازآن نیرومند میگردد، نشاط روحی متضمن سلامت وجوداست وباعقل سلیم و بدن سالم میتوان وجایب خودرا دربرابر وطن وهموطنان بخوبی انجام داد.

تأسیس نظام جمهوری رااساس سعادة وخوشبختی مردم خود میدانیم وآرزوی دیرین هم میهنان مابرآورده شده است . ترقیات افغانستان عزیز ، وپایداری واستحکام رژیم جمهوری را خواهانیم . **شاعلی اکبرشهرستانی**

مبارك باد پیروزی!

الا شیپور پیروزی ،
نواکن ، مست
چون تندر!
که جمهوری به خوشکامی
علم افراخت در کشور.

• • •

فغان کن
چابك وتازه ،
فگن درعالم آوازه ،
که دردملت افغان
رسید آخر
به درمانگر .

• • •

بگو بازیرو بم هردم
به لحن نغزومستحکم :
برآمد مردم ما هم
زقعر تیره روزیها
به سوی روشنایی

چون گهر
اززیر خاکستر .

• • •

بتاریخ ضخیم ما
فزون شد صفحه یی دیگر
درخشان و نوید آور
به جانبازی مردان جوانمرد و وطن پرور.

• • •

بود این صفحه بس روشن
دران باید رقم کردن
مبارك بادپیروزی
به سبك نو
به خط زر .

• • •

کنون محروم
ازمحرومیت
آزادمیگردد.
وطن آبادمیگردد .
دل ماشادمیگردد .
ببالید،
ای وطنداران !
چوسرواندرچمن برخود،
که مرآزاده را
پیوسته بالیدن بوددرخور.

الاشپور پیروزی ،
نواکن،
مست،
چون تندر !
که از خواب گران خیزیم .
جوان و پیر ملت را
بکار و کوشش انگیزیم ،
که تا بهتر شود
این زنده گی تلخ و رنج آور ،
که تا بر وضع ما دیگر
نخندد هر کس و ناکس!
به سوی پیش
باایمان افغانی
همه یکسر،
براه راست
بر شهراه جمهوری
پی رهبر.
به جانبازی چو اردوی جوان خویش
و همره بانظام نو
به نیروی جوان خویش
روان گردیم
دست همدگر بگرفته محکمتر،
سوی آیندهٔ زیبا
سوی آیندهٔ بهتر !

پوهنوال رحیم « الهام »
استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری

غلام فاروق فلاح از
پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل

نهال جمهوری

قسم به عز، وقار و جلال جمهوری
قسم بخوبی و حسن کمال جمهوری

قسم باشلك يتيمان دور استبداد
قسم بدیدن روشن جمال جمهوری

قسم بخون دل بیوگان عصر ستم
که میچکید بیاد وصال جمهوری

قسم بهمت مردانه وطن خواهان
که داشت نسل جوان ایدیال جمهوری

چو هست مظهر آمال خلق، میباشد
سعادت همه گان در قبال جمهوری

به آسمان سعادت و قله رفعت
توان رسید عزیزان به بال جمهوری

هر انکه بذل مساعی نمود از دل و جان
رسیده باد بحسن مآل جمهوری

ثمر نصیب شوی باغبان چو بنشاندی
بباغ آرزوی ما نهال جمهوری

برای فوز و فلاح و تحقق آمال
خدای باد رفیق رجال جمهوری

فلاح تاریخ این دوره درخشان را
توان گرفت «ز نظم کمال جمهوری»

بحثی در منطق :

بروش نوین

ترجمه پوهاند غلام حسن مجددی

استدلالهای مشتمل بر متناوبات

اول ـ عملیهٔ تناوب :

ملتفت باید بود که همه ارتباطات بین قضایا مشتمل برعملیه (اگر ـ پس) نمیباشد بطور مثال این امر خیلی عمومیت دارد که استدلال بامتناوباتی صورت گیرد که درجمله‌یی افاده شده باشد که کلمات (یا . . . ویا) را بکار برد. چنانکه متعلمی که تازه ازصنف دوازدهٔ یکی از لیسه ها فراغت یافته است بچنین استدلالی مبادرت ورزد : «من یا به پوهنځی شامل میگردم ویا داخل کار میشوم، لیکن من نمیخواهم داخل کار شوم، اگر من بتوانم تحصیلات خویش را در پوهنځی تعقیب نمایم و من میتوانم تحصیلات خویش را در پوهنځی تعقیب کنم . پس من به پوهنځی شامل خواهم شد .» در ین استدلال خاص ، هر قضیه‌یی باستثنای قضیه اول دارای چنان صورتی است که تاکنون مورد آزمایش قرار گرفته است ، لیکن ما حالا ضرورت داریم که راجع به قضایایی که ازانواع (یا ویا) باشد معلومات کافی حاصل کنیم تا از روی اطمینان گفته بتوانیم که آیا استدلالهایی که در آنها قضایای مذکور جاگرفته اند ، قانونی اند؟

عملیه (یا ، و یا) معروف به (تناوب) است. ما بزودی خاطر نشان خواهیم کرد که کلمات (یا ، و یا) در لسان به دو طریقه استعمال میگردند. متعلمی که ما راجع باستدلال

وی درباره رفتنش به‌پوهنځی‌سخن زدیم انتخاب او دربین رفتن بـه‌پـو هنځی ورفتن بکار قرارداشت. یعنی‌او نخواهد توانست که‌هردورا انجام دهد .در ین حالت‌پس یا A و یاB همان معنایـی را میدهد که(Aویا B لیکن نه هردو) و لی مابعضاً (یا) رابمعنا ی مختلفی استعما ل میکنیم .

درینجا یك‌مثال برجسته یـی را تذکر میدهیم.فیلسوف(جون‌ستوارت‌میل) یك‌دفاع بس‌بلیغ خویش‌را دربارهٔ آزادی‌فکر وتبادل آراء با چنین کلما تـی به‌پایان میرسا ند :

«اگراشخاصی وجودداشته باشند که‌به‌رأیی که‌قبول‌شده اعتراضاتی‌بنما یند، ویاایشان ،اگرقانون ویارأی‌بـگذارد بچنین‌امری‌مبادرت‌ورزند،اجازه بد هید که‌بایشان تشکرات‌خودرا تقدیم‌داریم، اذهـان خویش رابـگشا ئیم‌وشادمانی کنیم (۱)...»

کنون« P» رابرای«بعضی اشخاص وجود دارندکه‌به را یی که قبو ل شده اعتراضاتی مینمایند» و(Q)رابرای«بعضی اشخاصی وجوددارندکه‌به‌رایی‌که قبول شده اگر مجاز باشنداعتراضاتی خواهندنمود،و« T »رابرای«ما بایدمتشکر باشیم »بکار می بریم. پس‌قسمتی‌ازگفته(ستوارت میل)چنین است :

$$T \subset (Q \text{ یا } P)$$

آیا مقصودوی‌اینست که‌ما باید متشکر باشیم،اگرمحض یـکی از P و یا Q صادق‌باشد؟واضح‌است که‌چنین نیست .اگر بعض اشخاص «به‌رأیی که‌موا جه گشته‌اند اعتراضاتی بنمایند»وهکذا «اگر قانون‌ویارأی‌بایشان اجا زه دهد چنین بکنند .»بـگفتهٔ ستوارت میل هنوز هردلیلی وجوددارد که‌باید متشکربود.درین مثال(P ویا Q)عین‌معنایی‌رامیدهد که P و یا Q ویاهردو .

(1) Essay on liberty Everyman Edation P, 105

هکذا ما میتوانیم بدانیم که کلمات «قانون و یا رأی» در عین اقتباس ، عین معنایی را میدهد که «قانونی یا رأی و یا هر دو.»

در محاورهٔ عادی ، معمولاً ، ما آنرا بقرینه وا میگذاریم تا تعین نماید که کدام معنایی از دو تناوب تحت ملاحظه میباشد. در نقد استدلال‌هایی که مشتمل بر تناوب باشد ، ضروری خواهد بود که در بین دو نوع آن تفریق بعمل آید و طرق مناسبی راجع به اوصاف مختلف آنها در پیش گرفته شود .

ما عملیه یی را که در قضیه (A یا B لیکن نه هر دو) واقع میشود به (تناوب اخراجی)(۱) و عملیه یی را که در قضیه (A و یا B و شاید هر دو) واقع میشود به (تناوب ادخالی)(۲) تغییر خواهیم داد. (قضیه اول خارج میکند در حالیکه قضیه دوم داخل میسازد ، و یا اجازه میدهد موقفی را که در ان هر دو A و B صادق باشد.)

ما برای این دو نوع تناوب بالترتیب این علایم را بکار خواهیم برد :

اختلاف بین این دو عملیه توسط ترتیب «جدول صحت» برای هر یکی از آنها ، بخوبی میتواند ارائه گردد:

B⩒A چنین معنی میدهد:

	B	⩒	A
کاذب	T		T
صادق	T		F
صادق	F		T
کاذب	F		F

B∨A چنین معنی میدهد :

	B	∨	A
صادق	T		T
صادق	T		F
صادق	F		T
کاذب	F		F

مقایسهٔ این جداول نشان خواهد داد که B ⩒ A نسبت بـه B∨A دارای مفهوم بیشتری است . زیرا دومین چنین افاده میکند که این واقع شده نمیتواند که (A - کاذب در حالیکه - B کاذب باشد) و اولین بر علاوه چنین افاده میکند

(1) Inclusive alternation
(2) Exclusive alternation

که این واقع شده نمیتواند که (A ـ صادق درحالیکه ـB ـ صادق باشد) لهـذا ما میتوانیم که (تناوب اخراجی) راتناوب قوی و(تناوب ادخالی) را تناوب ضعیف بخوانیم . باید بخاطر داشت که یك تناوب قوی میتواند توسط دو تنـاوب ضعیف افاده گردد ، زیرا $A \vee B$ عین معنی را میدهد که

$$(B' \vee A') \& (B \vee A)$$

دوم ـ روابط بین تناوب وتلازم (۱) :

بادر نظر داشتن تعریف دو عملیه تناوب ،مامیتوانیم جلو برویم، طـوری که درازمایش دلالت (در مقاله گذشته) چنین کردیم ، یعنی مامیتوانیم متدرجاً ، تمام اوصاف دو نوع تناوب راکه مربوط به اثبات قانونیت استدلالهایی است کـه درآنها واقع گشته اند ، انکشاف دهیم ا، گر ما بیاموزیم که چگونه میتوانیم عباراتی راکه مشتمل بر تناوب است به عباراتی که مشتمل بر دلالت (تلازم) میباشد ترجمه کنیم درین صورت از بسیاری از تکالیف وارسته میگردیم . زیرا اگر ما بتوانیم عبارات (یا . . . ویا) را به عبارات (اگر. . . پس) تبدیل کنیـم ، ما محتاج نخواهیم بود که خویشتن را به قبول نظریهٔ دیگری مکلف گردانیم .

کنون میخواهیم که برای $A \equiv$ و $B \subset A'$ بالترتیب جدول صحت بسازیم . (درینجا علامهٔ ($\equiv$) برای ارائه رابطه (اگر ـ و ـ تنها ـ اگر) استعمال گردیده است .

$A' \equiv B$ چنین معنی میدهد :

(A)	(B)	
T	T	کاذب
F	T	صادق
T	F	صادق
F	F	کاذب

$B \subset A'$ چنین معنی میدهد :

(A)	(B)	
T	T	صادق
F	T	صادق
T	F	صادق
F	F	کاذب

(۱) تلازم ویادلالت التزامی : (Implication)

(زیرا قضیه اول بیان میدارد که هنگامیکه A کاذب است B نمیتواند کاذب باشد ،و هنگامی که B صادق است A نمیتواند صادق باشد، درحالیکه قضیه دوم تنها بیان میدارد که هنگامیکه A کاذب است B نمیتواند کاذب باشد .)

مقایسه این «جداول صحت» با آنهایی که در صفحه گذشته ارائه گردیده، چنین وامینماید :

چون هر تناوب قوی و یا اخراجی میتواند توسط دو تناوب ضعیف و یا ادخالی افاده گردد، طوری که ماهم اکنون مشاهده کردیم، ما بطور خاصی عملیه دوم را بکار خواهیم برد. ما باید بخاطر داشته باشیم که قاعده تحویل و یا ترجمه چنین است :

«برای اینکه یك تناوب ضعیف را به یك تلازم تبدیل کنیم، نقیض یك حد را مقدم و دیگری را (که تغییر نکرده است) بطور تالی قرار میدهیم . (ما بصورت فوری خواهیم دید که فرقی نمیکند هر عددی را که خواسته باشیم نقیض آنرا انتخاب کنیم .)

رابطه یی که هم اکنون بدست آمده میتواند بطور عکس تصور شود و همچو طریقه یی برای تبدیل یك عبارت (اگر - پس) به عبارت (یا - و یا) بکار رود. چنانکه طریقه ای که

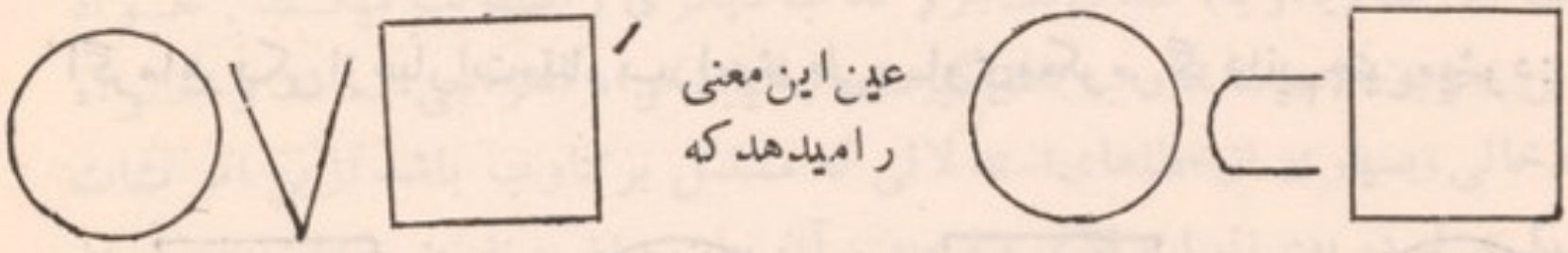

ما برای انتقال از تناوب (ضعیف) به تلازم کشف کرده ایم بما اجازه میدهد که یك عده نتایج مفیدی را در باره تناوب با تکلیف کمی، بدست آریم . بطور مثال ما میکوشیم تا معانی A یا B و A ∨ B را مقایسه کنیم .

(مذاکرهٔ ما راجع به عکس یك عبارت شرطی، در گذشته بما خاطر نشان کرده است که چنین تصور ننمائیم که ترتیب حدود در یك عملیه منطقی غیر متفاوت است .)

قرار نتایجی که باثبات رسیده، B ∨ A عین معنایی را میدهد که $B \subset A'$ و B ∨ A عین معنایی را میدهد که $A \subset B'$. لیکن $B \subset A'$ و $A \subset B'$ عکس نقیض یکدیگر میباشند، و لهذا عین معنی را میدهند. بنابرین ما میدانیم B ∨ A بطور محقق عین معنایی را میدهد که A ∨ B ، یعنی ترتیب حدود در تناوب معنای تمام قضیه را متأثر نمیسازد.

این امر بما اجازه میدهد که آزمایش بسیط ترین اشکال استدلالی را که مشتمل بر تناوب ضعیف باشد بر دو تقلیل دهیم :

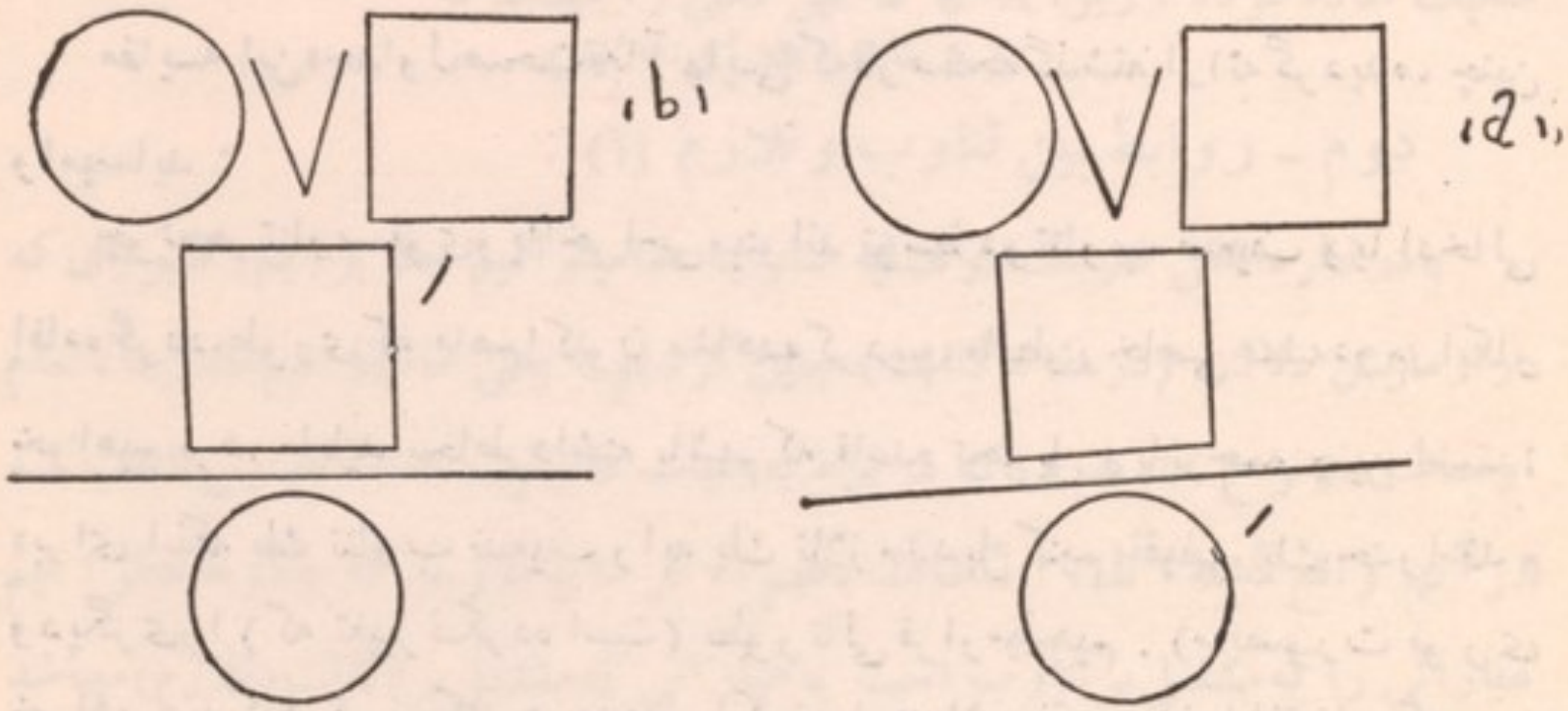

(این باید باضرورت چهار حالتی که در مذاکره متعلق بـه دلالـت در صفحه دیگر ذکر شده مقابله گردد .)

اگر ماهر یکی از عبارات متناوب را به شرطی مساوی معکوس گردانیم چنین میشود:

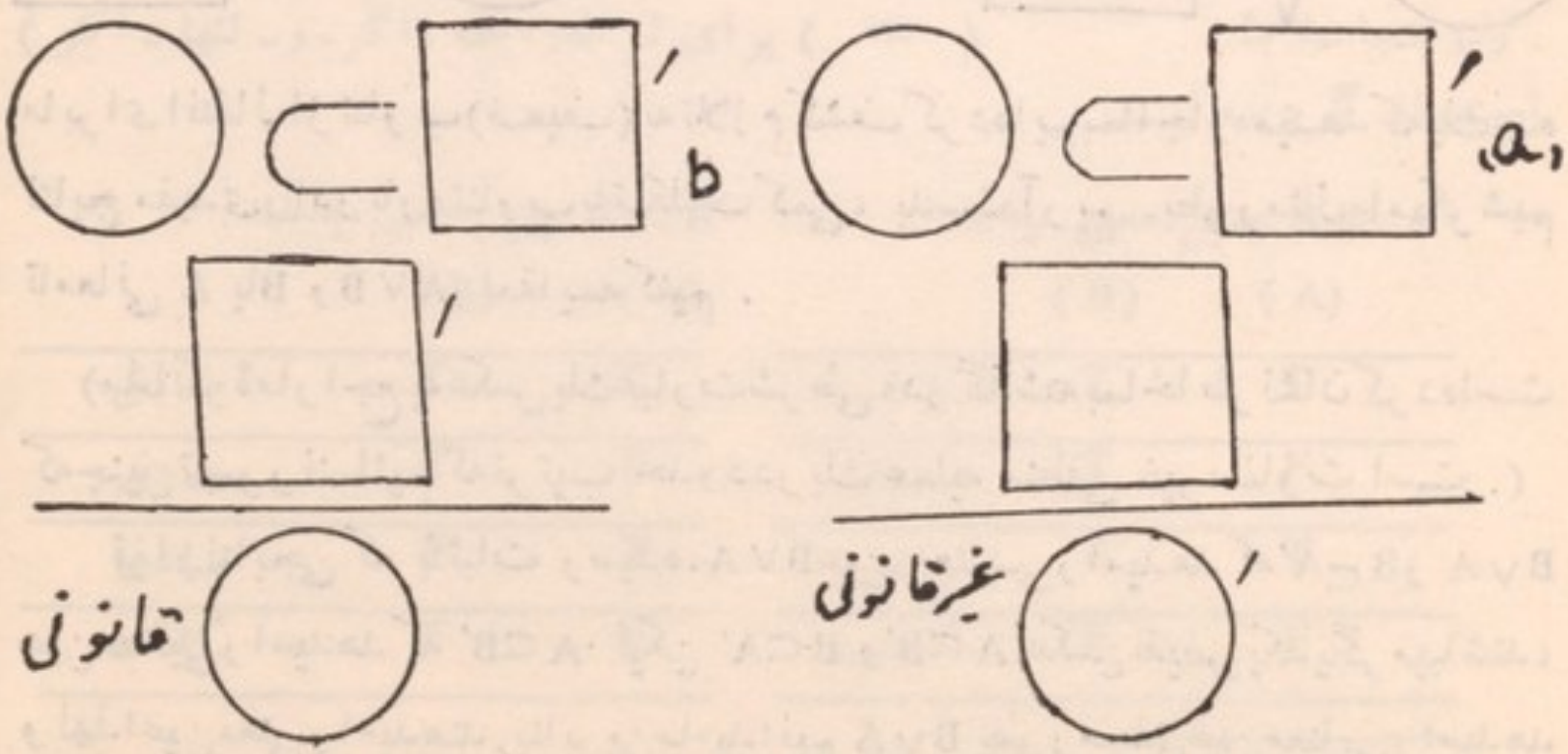

بسهولت میتوان تحقیق کرد که نتایج متعلق به تناوب قوی و یا اخراجی چنین است:

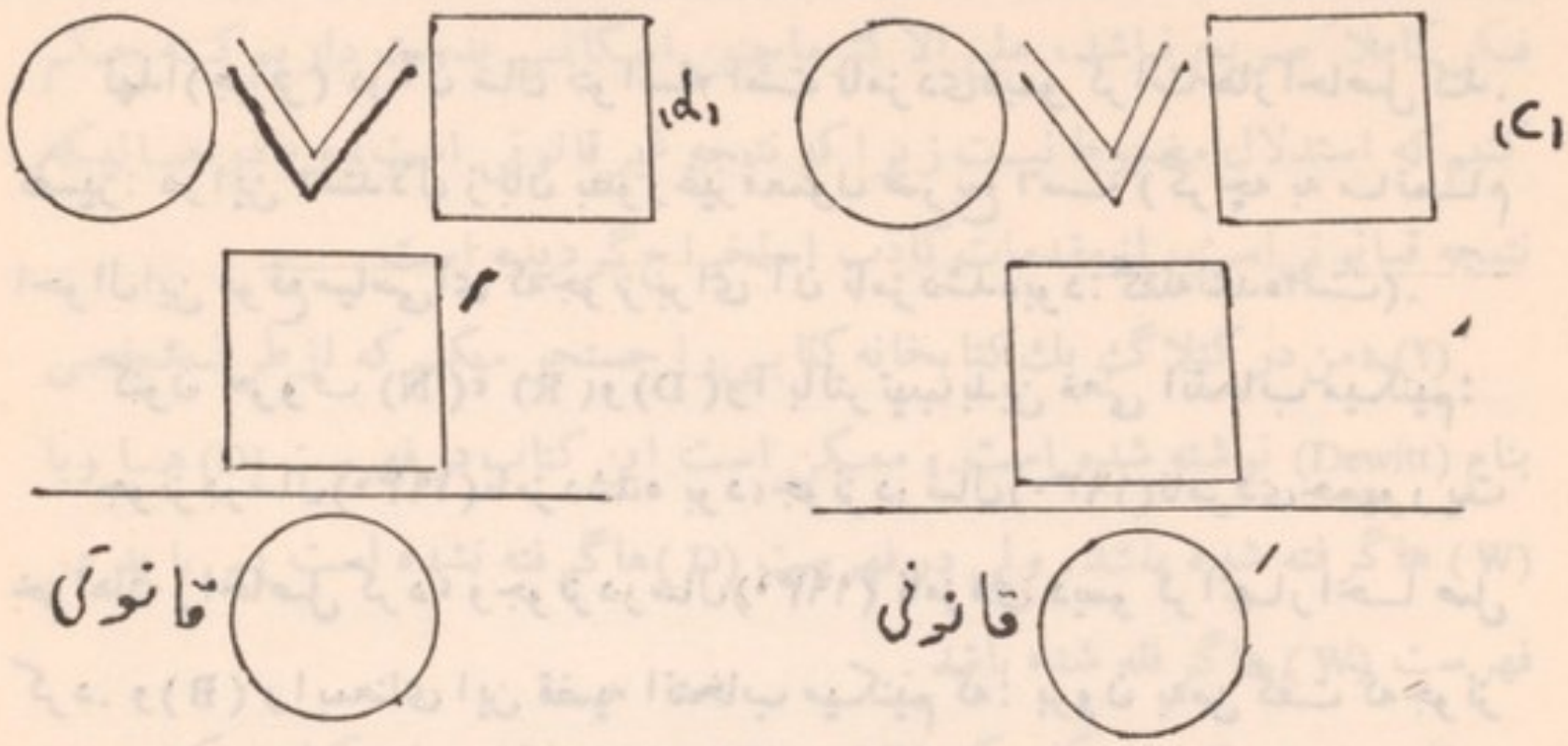

(بامقایسه (c) با (a) باید بخاطر داشت که چگونه مقدمه قوی تر (B∨A) یك نتیجه قانونی میدهد در حالیکه مقدمه ضعیف تر (A ∨) نمیتواند چنین بکند .)

نتایج از لحاظ قانونیت استدلالهای بسیطی که در آنها تناوب بوقوع می پیوندد بسیط تر اند نسبت به حالت استدلالهای متشابهی که مشتمل بر تلازم (دلالت التزامی) باشد . ما تنها ضرورت داریم که ازین تصور خودداری کنیم که در یك عبارت (یا، و یا) صدق یك جزو کذب دیگری را ضمانت میکند . خواه این امر به خاصیت تناوب تعلق گیرد و یا نگیرد خواه اخراجی باشد و خواه ادخالی، بسیاری از خطاهای استدلالی که مشتمل بر تناوب باشد ازین امر نشات میکند که در بین انواع قوی و ضعیف آن بطور واضح تفریق بعمل نیاید .

سوم ـ نمونه های تحلیلی راجع به استدلالهای مشخص متناوب :

قبل از خواندن این قسمت بهتر خواهد بود که توصیه‌هایی که قبلاً راجع به تحلیل استدلالهای مشخص بعمل آمده در نظر گرفته شود. ما یك سلسله استدلالهای مختصری را انتخاب نموده ایم که نظر به مشکلات تقریبی ترتیب گردیده اند . و هر مثالی با یك تفسیر و تحلیل تعقیب شده است .

(۱) جونز در سال (۱۹۳۰) برای سناتوری نامزد شده بود . پس او در آن سال یا نامزدی جمهوریت‌خواهان و یا نامزدی دیموکرات‌ها را حاصل کرده بود.

لیکن (برون) بمن گفت که (جونز) در آن سال نامزدی جمهوریت‌خواهان را حاصل کرده است .

لهذا (جونز) در آن سال نتوانسته است نامزدی دیموکرات هارا حاصل کند.

تفسیر: در این استدلال زبان بطور غیر معمول صریح است (گرچه به مانمام احوال این موقع سیاسی ای که جونز برای آن نامزد شده بود: گفته نشده است).

کنون حروف (N)، (R) و (D) را بالترتیب بدین معنی انتخاب میکنیم:

جونز در سال (۱۹۳۰) نامزد شده بود، جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی جمهوریت خواهان راحاصل کرد، وجونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی دیموکراتهارا حاصل کرد. و (B) را بمعنای این قضیه انتخاب میکنیم که: برون به من گفت که جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی جمهوریت خواهان راحاصل کرده است.

این استدلال مرکب از دو جزو است که بارموز چنین افاده شده است:

N (۱)	D∨R (۳)
	B (٤)
[(D∨R)⊂N] (۲)	[R⊂B] (٥)
D∨R (۳)	D′ (٦)

ما ارائه تناوب (ادخالی) را که در (۲) واقع است انتخاب کرده ایم تایك تصور صحیحی بدست آید. (چنین دانسته شده که عین شخص هم از طرف جمهوریت خواهان وهم از طرف دیموکراتها برای یك ادارهٔ سیاسی نامزد شده است.) از روی این تعبیر، (۳) یك نتیجه متوسط قانونی است. در آزمایش قسمت های باقیماندهٔ استدلال ما باید بخاطر داشته باشیم که (٤) و تصور (٥) که منجر به R گردیده، و با قسمت باقیمانده مقدمه (۳) مربوط ساخته شده است، بطور قانونی (٦) را ایجاب نمیکند، بنابرین استدلال (غیر قانونی) است.

ما باید ملتفت باشیم که قانونیت استدلال میتواند حفظ گردد، اگر ما بجای (۲) تصور کاذب N⊂(D∨R) را عوض کنیم. اینگونه ارتباط در بین صدق مقدمه ها و قانونیت یك استدلال مبهم، امریست رایج؛ وخیلی ممکن است که یك استدلال باتعدیل بس جزئی ای در مقدمات، قانونی ساخته شود. (مثلاً توسط تبدیل کردن یك قضیه به عکس آن.) لیکن این کار معمولاً باین منجر میشود که

یك مقدمه کاذب بجای مقدمه صادق بکار انداخته شود. در جایی که زبان و یا فکر کاملاً صریح نباشد، علی الاکثر ماچنین امکانی بدست داریم که حکم کنیم که استدلال مضبوط نیست زیرا که نتیجه غیر قانونی است، و یادرحالیکه نتیجه قانونی است، ازمقدمات کاذب استخراج گردیده است.

(۲) «من در کتلاگ یك کتابخانه کتابی را جستجو میکنم که ازطرف شخصی بنام (Dewitt) نوشته شده است.» ممکن است این کتاب در فهرست (D) ها و یا (W) ها گرفته شده باشد. ولی در فهرست (D) ها گرفته نشده است پس باید در فهرست (W) ها گرفته شده باشد.

تفسیر: چنین تصور میکنیم که (D) و (W) رمزی باشد برای کتابی که در بین (D) ها فهرست شده، و برای کتابی که در بین (W) ها فهرست شده. وممکن است استدلال را ذریعهٔ رموز چنین افاده کنیم:

$$\frac{\begin{array}{c} W \vee D \\ D' \end{array}}{W}$$

درین حالت، استدلال قانونی خواهد بود، خواه تناوب ادخالی و یا اخراجی انتخاب شده باشد. (اشکال (b) و (d) را در صفحه گذشته مورد ملاحظه قرار دهید.)

توسط انتخاب تعبیر ضعیف تر، ما کسی را که استدلال میکند، مساعدت میکنیم تا فرصت بهتری را برای اظهار یك مقدمهٔ اول صادق داشته باشد.

این تحلیل میتواند با ثبات برسد، زیرا صدق مقدمه اول مشروط است به کتابی که در کتابخانه مورد تفحص است. لهذا یك تحلیل بهتر چنین خواهد بود:

$$\frac{\dfrac{\begin{array}{c}(W \vee D) \subset [L] \\ D'\end{array}}{W \subset [L]}\ \text{قانونی}}{}$$

این شکل، نسبت به دیگر مثالهای که تاکنون مورد ملاحظه قرار گرفته، خیلی مرکب است. یك تمرین بسیار خوبی برای فهم پرنسیپ های این مقاله خواهد

بود که اثبات گردد این شکل، قانونی است .

(۳) نباید کسی راجع بموسم تابستان شکایت کند. اگر آفتاب درخشان است کسانی که رخصتی دارند خوش خواهند بود، واگر باران باشد دهقانها خوش خواهند بود .

تفسیر: با استعمال رموز (O)، (S)، (H)، (R) و (F) با معانی ایکه منظور است، چنین میشود:

$$\begin{array}{rl} [R \vee S] & (1) \\ H \subset S & (2) \\ F \subset R & (3) \\ \hline [F \vee H] & \end{array} \qquad \begin{array}{rl} F \vee H & (4) \\ O \subset H & (5) \\ O \subset F & (6) \\ \hline O & \end{array}$$

توسط معکوس ساختن مقدمه (۱) و (٤) بـه شکل « اگر-پس» (طوری که در گذشته بیان شده) استدلال میتواند بحیث یکدسته (مسلسل) عرضه گردد و میتواند بطور واقعی دانسته شود که قانونی است . (قسمت آینده این مقاله را نیز مورد ملاحظه قرار دهید .)

تصور (۱) کاذب است وتصور (٥) و (٦) خیلی مشکوك میباشند .

چهارم- احراج «dilemma» :

شخصی علیه وضع قانونی که برای کارگران پیشنهاد گردیده است استدلال میکند: «اگر اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران را داشته باشند ، ایشان بهیچگونه معاونتی از طرف کانگرس احتیاج ندارند. اگر ایشان اعتماد کارگران را از دست داده باشند، ایشان سزاوار چنین معاونتی نمیباشند. » استدلالی بدین صورت به احراج (۱): (dilemma) تعبیر میشود .

کنون تصور میکنیم که (H ، (L) ، (N) و (D) بالترتیب چنین معنی میدهند:

(۱) احراج در لغت به حرج ومضیقه گرفتار کردن است واصطلاحاً استدلالی است که در فوق بشرح آن پرداخته شده است. وانگلیسی آن dilemma است.

اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران را دارند،، اتحادیه‌های کارگران اعتماد کارگران را ازدست داده اند، اتحادیه‌های کارگران بمعاونت کانگرس احتیاج دارند و اتحادیه‌های کارگران سزاوار معاونت کانگرس میباشند . پس صورت استدلال چنین تبارز میکند:

$$\frac{\begin{array}{c}[LVH]\\ N' \subset H\\ D' \subset L\end{array}}{[D'VN'] \text{ (قانونی)}}$$

استدلالی بدین شکل، دارای سه مقدمه میباشد که از آنجمله یکی قضیه ایست متناوب، هرجزئی ازمقدمه نیز بطور یك «مقدم» قضیه شرطی تبارز میکند. و نتیجه، قضیه ایست که اجزأ آن، تالی های دومقدمه شرطی است: بنابرین یك احراج (dilemma) رامیتوان همچو استدلالی ملاحظه کرد که در آن یك قضیه متناوب (مقدمه اول) به دیگری (نتیجه) معکوس گردیده است .

بسیط ترین طریقه برای بازرسی ازقانونیت احراج اینست که قضایای متناوب به قضایای شرطی ، مطابق به دستوری که قبلاً بیان شده معکوس ساخته شود..

$$\frac{\begin{array}{c}Y \subset X' \text{(d)}\\ V \subset X\\ W \subset Y\end{array}}{W \subset V'} \qquad \frac{\begin{array}{c}YVX \text{ (a)}\\ V \subset X\\ W \subset Y\end{array}}{W \vee V}$$

قضیه های اول و چهارم (d) مطابق بدستوری که قبلاً بیان‌شده ، معادل است به قضیه های اول و چهارم (a) . هکذا (d) بسهولت میتواند بیك استدلال مسلسل قانونی، معکوس گردد، زیرا قضیه های اول وسوم منجر به $W \subset X'$ میگردد که میتواند با $X' \subset V'$ ، که عکس نقیض مقدمهٔ باقیمانده است ترکیب یابد تا نتیجهٔ مطلوب را بدهد.

درشکل عمومی احراج که در (a) نشان داده شده‌است X، Y، V و W ممکن

است هر آن چهار قضیه یی باشند که بطور اتفاقی انتخاب شده اند. اگر Y تصور شود که X′، نقیض X، باشد درین صورت تنها قضیه در تشکیل استدلال دخیل است. وهکذا عین چیز واقع میشود اگر تصور شود که Y عین W است. بدین طریق ما میتوانیم «دو حالت خاص» احراج را داشته باشیم که هر دوی آنها خیلی مروج است:

$$\frac{\begin{array}{l} X' \vee X \ (a\ ۱) \\ V \subset X \\ W \subset X \end{array}}{W \vee V} \qquad \frac{\begin{array}{l} Y \vee X \ (a\ ۲) \\ V \subset X \\ V \subset Y \end{array}}{V \vee V \ (\text{یعنی } V)}$$

چون هر قضیه یی باید صادق ویا کاذب باشد مقدمه اول (a ۱) معلوماتی راجع به تأسیس نتیجه نمیدهد ولهذا علی الاکثر حذف میگردد. ذریعهٔ ترکیب روشهایی که برای تبدیل (a) به (a ۱ و a ۲) استعمال میشود، ما صورت بسیار احراج را بدست آوریم:

$$\frac{\begin{array}{l} V \subset X \ (a\ ۳) \\ V \subset X' \end{array}}{V}$$

(درینجا مقدمه اول $X' \vee X$ طوری که سابقاً گفته شده حذف گردیده است)

باید بخاطر داشت که اصطلاح (احراج: dilemma) تنها به یك صورت معین استدلال اطلاق میشود. درحیات عادی این اصطلاح به استدلالهایی منحصر گردیده است که نتیجه آنها به نحوی از آنجا به گوینده (ویا بکسی که استدلال متوجه اوست) خوش آیند نباشد. به شخصی که باید یکی از ین دوامر «نشستن درخانه وگوش دادن برادیو ویا رفتن به بیرون وشنیدن کانسرت) رامیتواند انتخاب کند، عموماً چنین گفته نمیشود که «به یك احراج مواجه گشته است» ولی موقف چنین شخص میتواند به صورت (یك احراج منطقی) افاده گردد.

گرچه احراج خواه بصورت عمومی (a) باشد وخواه بصورت های خیلی

خاص (a ۱)، (a ۲) و (a ۳) ، همواره قانونی است ، ولی با نظر شك و تردید دیده شده است زیرا در حالیکه هر صورت قانونی استدلال ممکن است برای تأیید نتایج کاذب استعمال گردد ، مگر احراج شاید بطور خاص برای چنین سوء استفاده مساعد باشد . ولهذا ما کمی از وقت را که مفید خواهد بود ، برای ملاحظه سه طریقه عنعنوی ای که برای تکذیب احراج غیر مضبوط (یعنی احراجی که دران مقدمات کاذب واقع میگردند.) صرف مینمائیم. و باید در آغاز تاکید کنیم که اینها همه طریقه هایی است برای اعتراض به صدق نتیجه ، اینها نباید چنین تصور شوند که اعتراضاتی به قانونیت احراج میباشند .

لغزش در بین شاخها (۱) :

این شرح برجسته عاید است بروشی که ممکن است گمان برده شود که در منطق نسبت به گاو ـ جنگی تأثیر بیشتری داشته باشد . این (شاخها) عبارت از دو جزء مقدمه متناوب احراج است .

غالباً مقدمه متناوب یك احراج کاذب است ، زیرا اجزای آن قضایائی را افاده میکند که متضاد است ، لیکن متناقض شدید نیست . بنا برین میتواند چنین استدلال شود « جان یا ابله است و یا زیرك . اگر او زیرك باشد به معلمین احتیاج ندارد و اگر او ابله باشد از ایشان نمیتواند استفاده کند. بنابرین معلمین برای جان کار خوبی انجام نخواهند داد . » درینجا دو احراج وجود دارد ، که نتیجه احراج اولین مانند یك مقدمه احراج دومین مینماید :

$C \vee S$	(1)
$N' \subset C$	(2)
$P' \subset S$	(3)
$[P' \vee N']$	(4)

$[P' \vee N']$	(4)
$[G \subset N]$	(5)
$[G \subset P]$	(6)
G	(7)

اگر ما خواسته باشیم که نشان دهیم این یك استدلال بد است ، ممکن است

(1) slipping between The horns

که ما «از خاطر استدلال» تصدیق کنیم که در ینجا مفهو می از (زیرك) و هکذا مفهو می از «ابله» وجود دارد که مطابق با آن مقدمه‌های (۲) و (۳) صادق خواهند بود «ممکن است جان بقدری زیرك باشد که احتیاج به تعلیم نداشته باشد، یا بقدری ابله باشد که از ان استفاده کرده نتواند»، ممکن است که ما بگوییم «لیکن اینها تمام متناوب ها نیستند. بسیار احتمال دارد که جان دارای ذکاوت اوسط باشد، موقعی در بین عبقریت و ابلهی داشته باشد».

در ین اعتراض، ما پیشنهاد مینمائیم که مقدمه اول را با یك مقدمه جدید تبدیل کنیم، $A \vee (C \vee S)$. کنون نتیجه قانونی، $A \vee (P' \vee N')$ است، و استدلال اصلی مضمحل میگردد.

پس در «لغزش بین شاخها» مقدمهٔ متناوب اصلی که بطور کاذب رد شده است با یك مقدمه جدیدی تبدیل گردیده است که گزارش یك حالت متوسطی را بخود میگیرد.

«گرفتن احراج ذریعه شاخها»: (۱)

بعضاً این امر مشکل و یا محال است که با مقدمه متناوب، مناقشه بعمل آید. «اگر من به نزد داکتر دندان نروم، درد دندان من دوام خواهد کرد، و اگر من بروم رنج خواهم دید.» در ینجا کدام طریقه متوسط قابل پسند در بین رفتن به نزد داکتر و نرفتن وجود ندارد. ممکن است که احراج بارد یکی از مقدمه‌های شرطی مناقشه گردد.

چنانکه ممکن است من تجارب سابقه خود را در باره داکتر دندان بخاطر آورم و تصمیم بگیرم که من رنج نخواهم دید اگر به نزد وی بروم.

---

(1) Taking The dilemma by The horns

پس مقدمهٔ $H \subset G$ بطور کاذب ردشده و بجای آن ($H \subset G'$) یا شاید ، $H' \subset G$ آورده میشود . درهردو حالت استدلال اصلی از بین میرود .

ردیك احراج(۱) :

بعضاً ممکن است که یك احراج توسط تقدیم احراج دیگری که برعین زمینه اتکاداشته ، ولی ظاهراً ، به یك نتیجهٔ مخالف میرساند ، بطور موثری مورد مناقشه واعتراض قرار گیرد . چنانکه ممکن است یك مخالف سازمان امنیت بین المللی چنین استدلالی بنماید : «اگر ملت‌ها درصلح باقی بمانند، این سازمان زاید خواهد بود واگر آنها چنین نکنند ، این سازمان غیرموثر خواهد بود .» که احتمال دارد شخصی به آن چنین جواب دهد : «اگر ملت‌ها درصلح باقی بمانند این سازمان غیر موثر نخواهد بود واگر آنها چنین نکنند ، این سازمان زاید نخواهد بود . » که این دواحراج ممکن است ذریعه رموز چنین افاده گردند :

$$\frac{\begin{array}{l} I \subset P \\ S \subset P \end{array}}{[\,S' \vee I'\,]} \quad (d) \qquad\qquad \frac{\begin{array}{l} S \subset P \\ I \subset P \end{array}}{[\,I \vee S\,]} \quad (c)$$

طوری که مثال آرائه میدهد ، ردیك احراج توسط تبادل وسلب تالی‌های مقدمات شرطی در احراج اصلی ، بدست می آید . در ینجا اصطلاح (رد Rebuttal سوء استعمال گردیده ، زیرا این نتیجه $S' \vee I'$ نتیجهٔ اصلی $I \vee S$ را نقض نمیکند.

این مطلب را میتوان توسط این قسمت محاوره واضح ساخت :

مریض : نظر به تشخیص شما ، داکتر ، من یا به سرخچه ویا مخملك مصاب شده‌ام . چه یك چشم داشت امید بخشی ! »

داکتر : «بیا بطرف روشن بنگر . تشخیص من نشان میدهد که تو یا به مخملك گرفتار نیستی ویا به سرخچه .» واضح است که درینگونه یك (رد) برای مریض

(1) Rebutting a dilemma

تسلی کمی وجود دارد . زیرا این احتمال باقی می‌ماند که‌او یا به سرخچه مبتلا است‌ویا به مخملك (اگرچه نه بهردو) این یك امر سهل است که تحقیق شود $S \vee M$ و $M' \vee S'$ بعوض اینکه‌یکدیگر را نقض کنند، میتوانند بطور همزمان اظهار گردند. لهذا آنهامعادل اند به $S \veebar M$.

درحالیکه ردیك احراج درمباحثه و یاموا قف دیگری که فرصت و یا تمایل کمی برای تحلیل دقیق منطقی موجود باشد خیلی موثر است ،مع ذالك یك طریقه مغالطه آمیزی برای تردیدیك احراج میباشد .

خلاصه این مبحث:

بسیاری از استدلالها مشتمل بر قضایایی است که به شکل یا A ویا B میباشد. وعملیهٔ یا ـ ویا به (تناوب) تعبیر میگردد . در استعمال عادی «یا A ویا B» بعضاً چنین معنی میدهد که: «یا A ویا B ویاهردو» واحیاناً نیز چنین معنی میدهد که: «یا A ویا B لیکن نه هردو» که درحالت اول (تناوب ادخالی) ودرحالت دوم (تناوب اخراجی) گفته میشود . این عملیات ذریعهٔ رموز بالترتیب چنین افاده میگردند «$\vee$» و «$\veebar$» چون $B \veebar A$ نسبت به $B \vee A$ دارای مفهوم بیشتری است، (یعنی A و B نمیتوانند هردوصادق باشند) بنابرین مامیتوانیم اولی را (تناوب قوی) ودومی را (تناوب ضعیف) بنامیم .

هر قضیه‌متناوب ممکن است به یك قضیه شرطی معادل آن تبدیل گردد. زیرا $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $B \subset A'$ ، $B \veebar A$ عین معنی را میدهد که $B \equiv A$. بوسیله این معالادت، سوالات متعلق به استدلال‌هایی را که مشتمل بر عبارات متناوب باشد، ذریعه استعمال نظریهٔ استدلال شرطی ای که درمقاله گذشته توضیح شده است، میتوان جواب داد .

معلوم است که $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $A \vee B$ ، بنابرین تنهادو نوع استدلالی

وجوددارد که مشتمل بریک تناوب ضعیف باشد . $B \vee A$ و A لهذا B' غیر قانونی است. درحالیکه شکل $B \vee A$ و A' لهذا B ، قانونی میباشد . دوشکل مطابق به آنها که دارای (تناوب قوی) دریك مقدمه باشند، هردوی آنها قانونی است. در تحلیل استدلال های متناوب مشخص، ضروری است که توجه خاصی برای تعین نوع تناوب مربوط، بعمل آید .

احراج (Dilemma) شکلی از استدلال است که مشتمل بریك مقدمه متناوب و دو مقدمهٔ شرطی باشد. وشکل بسیار مروج آن $B \vee A$، $C \subset A$ ، $D \subset B$ ، لهذا $D \vee C$ است. حالات خصوصی عبارتنداز $L \vee K$، $M \subset K$، $M \subset L$، لهذا M؛ $Q \subset P$ و $R \subset P'$ ، لهذا $R \vee Q$؛ و $V \subset U$، $V \subset U'$، لهذا V است . که همهٔ اینها قانونی است .

احراج ها غالباً برای این مقصد استعمال میشوند که استدلال غیرمضبوط را مقبول گردانند . سه طریقه عمومی وجوددارد که علی العموم برای اظهار کذب مقدماتی که درینگونه حالات استعمال گردیده اند ، بکارمیروند :

در «لغزش بین شاخها» که مقدمه متناوب ردگردیده اسب $(B \vee A)$ به $(C \vee B \vee A)$ عوض شده است . در «گرفتن احراج ذریعه شاخها» یکی ازمقدمات شرطی ، رد شده است . در «ردیك احراج » احراجی به مقابل آن پیشنهاد گردیده ، که دارای شکلی میباشد که درمتن ایضاح شده است . لیکن این طریقه ایست که متضمن مغالطه میباشد . (۱)

(1) An Lntroduction to Logic and scientific method By Max Black
Professor of Philosphy , CORNELL UNIVERSITY

نویسنده: { دکتور حسن ابراهیم
علی ابراهیم
مترجم: پوهاند سید یوسف علمی

خلافت راشده

«۱۱ - ۴۰ هجری - ۶۳۲ - ۶۶۱ میلادی»

بیعت ثقیفه :

بعداز رحلت حضرت محمد(صلعم) انصار در ثقیفه بنی ساعده اجتماع کرده درصدد برآمدند که پس ازمشوره سعد بن عباده پیشوای بنی خزرج به انتخاب خلیفه پردازند، وی درحال بیماری چنین اظهار داشت:

«ای مردم انصار! دراسلام ازحیث عزو افتخار هیچ قبیله ای عرب با شما برابری نمیتواند . افتخار اولی از آن شماست. آنحضرت اضافه ازده سال در میان قوم خود اقامت اختیار کردند و بعبادت خداوند بجهت ترك کفر و بتپرستی مشغول شدند ودرآن دیار صرف تنی چند ایمان آوردند ولی آنان توان آنرا نداشتند که برای حمایت آنحضرت بادشمنان مقاومت نمایند و یا ایستادگی کنند حفاظت حضرت محمد (صلعم) و اعتلای دین امر بس بزرگ است. هنگامیکه خدامدینه را بامقدم حضرتش سر بلند گردانید بوسیله شما ازاو حمایت بعمل آمد شما بادشمنان آنحضرت جهاد کردید. درسایه شمشیرهای شما بود که گردن کشان بزرگ در برابرخدا بزانو درآمدند، سرانجام امروز درسراسر شبه جزیره عربستان اسلام پخش گردید . حضرت محمد (ص) درطول اقامت خود در شهرشما ازشما بسیار خورسند بود. بدنبال این سخنان اگر بگویم که برای جانشینی حضرت محمد (ص) ازهمه مستحق ترید بی موردنخواهد بود»

چون حضرت عمر از آن اجتماع باخبر گردید با شتا بزدگی تمام بدان سو

روان شد. حضرت ابو بکر و ابو عبیده بن جراح نیز به معیت او بودند. حضرت ابو بکر درین اجتماع بایستاد و اظهار داشت. در طی گفتار خود مرتبت مهاجرین را ستود و دلایل جهت استحقاق آنان ارائه نمود و در خلال آن پیرامون فضایل انصار و مقام والای آن در جامعه اسلام بصراحت لهجه بیان کرد. حضرت عمر پس از حمد و ثنای خداوند و بدگویی از گذشته عرب و شرك و بت پرستی آنان چنین فرمودند: برای عرب ترك دین آبائی شان دشوار مینمود ولی خداوند بقوم آنحضرت به عنوان مهاجرین اولی چنین شرف را ارزانی فرمود. آنان بحضرت محمد (ص) ایمان آوردند و از وی غمخواری نمودند. آنحضرت آزار و جفاهای قوم خود را با شکیبائی فراوان تحمل کردند. مخالفت ها و دشنام های مردم خود را برداشت کردند و با عده قلیل پیروان خود از کینه جویی و دشمنی و مخالفت آنان سرزمین خود را ترك دادند. در میان عرب یکتا پرستی بواسطه مهاجرین اولی آغاز شد و آنان به خانواده حضرت محمد (صلعم) ارتباط داشتند. بنا بران در پایان اظهار این مطلب جایز نمی بینم که بگویم مهاجرین اولی سزاوار منصب خلافتند. درین ادعا سوای مردم بی انصاف همگی با من موافقند.»

ای مردم انصار! به قدر و منزلت شما در دین و سبقت شما در ایمان آوری هر کس اعتراف می کند. خدا به عنوان حامیان دین حضرت محمد (صلعم) شما را برگزید و آنحضرت فرمان مهاجرت را بدیار شما صادر نمود. همسران شما و مهاجران به همین خانواده ها منسوبند در دل من بعد از مهاجران اولی بیشتر از دیگران قدر و منزلت شما جا دارد. ما بعنوان امیران و شما بحیث وزیران شایستگی خواهید داشت، ما بدون مشوره شما به هیچ امر مهم اقدام نخواهیم کرد.

بعد ازین گفتار حباب پسر منذر یکی از انصار بپا خاست و گفت: «خوب است یك امیر از میان ما و یکی هم از بین مهاجرین باشد.» ولی حضرت عمر بان مخالفت کرد

ودرمورد استحقاق قریش برای منصب خلافت دلایلی اقامه نمود واظهار داشت :
« جای بسیار تاسف است، دریك وقت، دوامیر دریك وظیفه جمع نخواهند شد بخدا عرب بامارت شما درحالیکه پیغمبرشان از بین شما نیست راضی نخواهند گردید. بلی عرب از اطاعت قبیله‌ای که پیغمبرشان به آن ارتباط دارد تامل و تعلل نخواهند ورزید . این حجت نزد ما باندازه‌یی قوی است که برای کسی مجال انکار باقی نمی‌ماند . ما بخانواده حضرت محمد (ص) مربوطیم و برای جانشینی آنحضرت سوای ما کسی مستحق شده نه میتواند این واقعیت را جز مردم باطل پرست وسیه کار هیچ کسی انکار نمیتواند .»(۱)

دردوران بحث و گفتگو بنی خزرج آماده شدند که به سعدپسرعباده بیعت کنند ولی اوس درمقام مخالفت برآمد زیرا آنان نمی پسندیدند که رقیب شان بامارت برسد بنابران بامهاجرین همنوا شدند.

حضرت عمر باسرعت تمام وقت را غنیمت شمرده بپا خاست و بحضرت ابو بکر بیعت کرد(۲) و با کلمات مملو از احساسات گفت : ای ابو بکر آیا حضرت محمد(ص) ترا بامامت نماز مسلمانان مامور نساخت؟ من بشما بیعت میکنم تو خلیفه رسول خدایی بیعت بشما بمعنای بیعت به دوستترین حضرت محمد(ص) میباشد.» مهاجران و انصار ازحضرت عمر تبعیت کردند و یکی بعد ازدیگر بحضرت ابو بکر بیعت نمودند .

حضرت عمر فرمود :

این دقایق درزندگی ماسخت دشوار است و صبر ازمار بود، من چنان احساس خطر میکردم که اگر قوم ما باما همراهی نمیکرد و به تعقیب بیعت مافوراً بیعت دیگر آغاز میشد در این هنگام به اموریکه خلاف طبع صورت گرفته باید اظهار رضامندی

---

(۱) طبری ج (۳) صفحات (۲۰۷-۲۰۹)

(۲) سیرت ابن هشام ج (۳) ص (٤٦٤) چاپ (٤٧٢) اروپا

نمودو اگر به آن مخالفت کرد هر آیینه نتیجه آن بروز فسادو هنگامه خواهد بود(۱) بعد از حضرت عمر ابوعبیده پسر جراح و بشیر پسر سعد از ایشان تقلید کردند بدنبال آن مهاجران و انصار نیز یکی پس از دیگر شروع به بیعت نمودند.

این بیعت بنام «بیعت خاص» موسوم است، زیرا درین روز شماری از مسلمانان که در ثقیفه حاضر بودند بیعت کردند. روز دیگر حضرت ابوبکر به مسجد تشریف بردند و اکثر مسلمانان بایشان بیعت کردند و آنرا «بیعت عام» میگویند.

شالوده خلافت حضرت ابوبکر بر اصول جمهوری استوار بود چنانکه پیش از اسلام درمیان عربها رواج داشت. دران عصر نظام جمهوری راحکومت شیخ قبیله میگفتند. دراتخاذ این نظام اندازه سن وسال؛ خصایص امتیازی مطمح نظر قرار میگرفت. بگفته تامس ارنلد در انتخاب حضرت ابوبکر صفاتی مورد نظر قرار گرفت که هنگام انتخاب شیخ قبیله مورد نظر بود. اگر راست بپرسید انتخاب مذکور نمایانگر روحیه حقیقی عربها بود (۲)

حضرت علی کرم الله وجهه و حامیانش به حضرت ابوبکر دفعةً بیعت نکردند و درین میان حضرت عباس، طلحه و زبیر قابل تذکر اند.

حضرت علی بعد از وفات حضرت فاطمه بحضرت ابوبکر بیعت کرد. حضرت عمر این رویداد را در طی خطابه‌ای ابراز نمود. حضرت علی و زبیر و همراهانشان در منزل حضرت فاطمه مصروف تجهیز و تکفین حضرت محمد (صلعم) بودند

۱- طبری ج (۳) ص (۳۰۱).

۲- طبری ج (۳) ص (۳۰۲)

بنا بر ان در اجتماع ثقیفه بنی ساعده با ما شرکت نتوانستند و چون وقت حساس بود و بدون فیصله قطعی دیگر چاره سراغ نمیگردید. بدین جهت بدون حضور آنان این مسأله صورت گرفت (۱)

حضرت ابو بکر در امور سیاسی قائم مقام حضرت محمد (ص) بود بنا بر ان لفظاً «خلیفه» وارد سازمان حکومت گردید در حالیکه در قرآن کریم لفظ خلیفه با ین معنی استعمال نگردیده است.

حضرت ابو بکر خطبه مختصر ولی جامع ایراد کرد و طی آن روش عملی حکومت آینده را اعلان نمود:

«ای مردم! مرا حاکم خویش بر گزیدید در حالیکه از شما بهتر نیستم. اگر در راه رستگاری و راست رفتم به من یاری کنید و رنه اصلاحم نمایید. صداقت و راستی را فریضه دینی خود می پندارم، کذب و دروغ را خیانت می پندارم. ناتوان شما نزد من تواناست تا حقش را از ستمگار بستانم، توانای شما نزد من ناتوان است تا حق مظلوم را از و بستانم، بیاری خداوند متوجه باشید هیچ یك از شما جهاد را ترك نکند و هر قومیکه جهاد را ترك بدهد در دین خوار و بیچاره خوانده شده. من اطاعت خدا و رسول او را میکنم پس شما از من فرمان برداری کنید. ولی اگر از اطاعت خدا و رسول نافرمانی کنم اطاعت من ضروری نیست (۲)»

دوره خلافت حضرت ابو بکر از ۱۱ هجری - ۶۳۲ - میلادی شروع شد و در (۱۳) هجری ۶۳۴ میلادی خاتمه یافت.

بیعت عمر:

چون حضرت ابو بکر به مرض الموت گرفتار شد و از زندگی خود مأیوس گردید احساس خطر کرد که اگر در زندگی خود امور خلافت را به شخصی که

(۱) متن کامل این خطبه را در سیرت ابن هشام (ج ۳) (ص ۴۷۰)، طبری (ج ۳ ص ۳۰۰) ملاحظه کنید.
(۲) سیرت ابن هشام (ج ۳ ص ۴۷۳) طبری (ج ۳ ص ۳۰۳)

شیرازه مسلمانان راساز وسامان نتواند داد نسپارد، امکان بروز اختلافات میان ایشان مانندگذشته متصور راست، ودشمنان از آن بهره مندخواهند شد. حضرتش بامآل اندیشی بجستجوی شخصی برآمد که نظم ونسق امور ریاست اسلامی را بصورت درست سربراه ساخته بتواند. ودرپرتوفهم و هوشیاری و بیداری فکری مسلمانان را ازاختلاف باهمی نجات داده بتواند. بنظرحضرت ابوبکر بجهت این منصب شخصی موزون بود که سخت گیر باشد ولی سنگدل نباشد. نرم خو باشد ولی جبون نباشد. درین هنگام انتخاب حضرت عمر وحضرت علی توجه اورا بدان سوجلب کرد. درمیان هردوی آنان خصوصیت مابه الامتیاز این بود که اگر حضرت عمر برای امری تصمیم میگرفت بعد ها اگر یقین حاصل میکرد که کارمذکور خلاف مصلحت وقت است ازعزم خودمنصرف میشدو این خصوصیت فطری او بود. ولی حضرت علی چنان فطرت داشت که اگرحضرتش درپی کاری می شدند آنرا بانجام میرسانیدند. حضرت علی راهیچ چیز ازاراده اش بازنمیداشت، باین ترتیب حضرت ابو بکردرپرتوفهم و هوشیاری خویش حضرت عمر راترجیح دادند. (۱)

جستجوی فکری ونظری حضرت ابوبکر انتخاب حضرت عمر را مسلم گردانید. حضرت ابوبکرازطریق رأی انفرادی خلافت اورانپذیرفت بنابران درین باره ازیاران برگزیده وصاحب رأی مشورت طلبید. همگی برین فکرحضرت ابوبکر تحسین گفتند وازحضرت عمر توصیف ها کردند. چون درین مورد ازعبدالرحمن پسرعوف مشوره خواست اوگفت او ازهمه افضل است ازاوامت بهتر وجود ندارد. بلی حضرت عمر کمی تند مزاج است حضرت ابوبکر گفت: علتش آنست که مرانرم خومی بینداگر بارخلافت بر دوش او

۱ - اشهر مشاهیراسلام (ص ۱۲۳).

گذاشته شود اعتدال مزاجی را برای خود خواهد گزید .

از حضرت عثمان مشورت طلبید حضرتش فرمود «تاجای که میدانم باطن او از ظاهرش بهتر است هیچ کسی با او دریك کفه قرار گرفته نمیتواند. از اسید پسر حضر دریافت کرد او گفت «بعد ازشما او را خوبتر می شناسم باطن او ازظاهرش بهتر است. برای منصب خلافت هیچ کسی ازاو سزاوارتر نیست بعلاوه آن، حضرت ابوبکر از سعد پسر زید قاضی مصر و از سایر اصحاب مهاجر و انصار نیز مشورت خواست همگی از حضرت عمر توصیف ها کردند وحضرتش را اهل این منصب گفتند .

بعدازین مشوره حضرت ابوبکر حضرت عثمان را طلبید درمورد حضرت عمر این وصیت نامه را نوشت :

«بسم الله الرحمن الرحیم . من عمر را حاکم شما مقرر کردم اگر حضرتش به عدل وداد وفلاح و بهبود کار کند تصور من در باره او نادرست نخواهد بود.

اگر مرتکب ظلم و استبداد گردید من هم علم غیب ندارم، من برحالت ظاهری وی اعتماد کرده ام .خدا میداند که نیت من خوب است».

چون وضع حضرت ابوبکر بسیار وخیم گردید از منزل خارج شدند و مردم را مخاطب قرار داده فرمودند آیاشما در باره خلافت عمر بامن همنوا هستید بعد ازغور ودقت تمام او را انتخاب کرده ام. این منصب را بدوست وعزیزخود نه سپرده ام من امیدوارم که شما بطور کلی از وی اطاعت خواهی کرد . (۱)

بعداز این حضرت ابوبکر، حضرت عمر را نزدیك خود خواست و او را یك سلسله نصایح فرمود .هنگامیکه حضرت عمر مرخص گردید ، حضرت ابوبکر دستهای خود را بلند کرد و از خدا التجا نمود. خدایا! در قبال این مسأله نیت من فلاح و بهبود است .از فتنه ترسیدم او را حاکم مقرر کردم تو واقف هستی. بعد از غور

وخوض زیاد بفکر خود بهترین همه، نیرومندترین همه و فردی را که از همه بیشتر مشتاق رشدو هدایت است بعنوان خلیفه انتخاب کردم. من اکنون در بستر مرگ قرار دارم، امت را بتو می‌سپارم. آنان در اختیار شما است جان و ابروی آن بشما محول است. حاکم آنان براه رستگاری و بهبود گام بر میدارد و بر صراط مستقیم است. بوسیله عمر امت را سربلند گردان و ایشان را اصلاح فرما.»

چول مراسم بیعت حضرت عمر بپایان رسید بر منبر بر آمد گفت: «من با شما چند سخنی دارم، عربها درین گاه به شتر مهار گسیخته شباهت دارد. که بدون چون و چرا از قائد خویش پیروی میکند، قائد باید مراقب او باشد و خط سیر او را بداند، سوگند بخدای کعبه که من آنرا براه راست هدایت خواهم نمود. (۱)

بعد از ارزیابی کار روایی های انتخابی حضرت ابو بکر واضح میشود که منصب خلافت برای خلفای راشدین موروثی نبود، بلکه جمهوری بود. خلیفه آن منصب سیاسی را به پسر و یا دوست خود نسپرد. اضافه تر اینکه در مسأله انتخاب رأی خود را مقدم نگذاشت بلکه بعد از یك سلسله مشوره با مسلمانان سرانجام شخصی را انتخاب کرد که عامه مردم او را با نگاه احترام و محبت می نگریستند، او یك انسان عالی صفت بود و کردار و رفتار بی آلایش داشت. دوره خلافت عمر (از ۱۳) هجری (٦٣٤) میلادی تا (۲۳) هجری (٦٤٤) میلادی دوام کرد.

واقعه شوری یا بیعت عثمان:

هنگامیکه حضرت عمر زخمی شد عده یی از اکابر اصحاب نزد او آمدند و گفتند. (ای امیر المومنین! مناسب است که شخصی را بجا نشینی خویش مقرر نمایید) حضرت عمر با لهجه تاثر آور پاسخ داد: که را جانشین

(۱) طبری، ج ٤، ص ٥٤، ابن اثیر ج ۱، ص ۲۰۸

بسازم» اگر ابوعبیده پسرجراح زنده میبود او را جانشین خود میساختم نزد خدا چنین جواب داده میتوانستم که رسول تو بر سخنان او اعتماد میکرد. ابوعبیده امین امت مسلمانان است، اگر غلام ابوحذیفه سالم در قید حیات میبود او را جانشین خود مقرر می کردم، اگر خدا درین مورد از من میپرسید بجواب میگفتم که رسول تو فرموده بود: «سالم بخدا محبت فراوان میکند» درین فرصت شخصی در صحبت مداخله کرد و گفت: «عبدالله پسر عمر را مقرر کنید»، بر حضرت عمر این سخن ناگوار گذشت. او فرمود: «او هرگز به فکرم خطور نمیکرد. من اعتراف میکنم که چون حضرت ابوبکر از من بهتر بود جانشین خود را تعیین کرد. ولی این موضوع نیز صحت دارد که حضرت محمد (صلعم) که از هر دوی ما برتری داشت کسی را برای جانشینی خود تعیین ننمود. شما بروید. خدا از دین خود نگهداری خواهد کرد و آنرا نیست و نابود نخواهد نمود.»

بیاران پیامبر خطری پیدا شد که مبادا پیش از تعیین جانشین خویش خلیفه رخت از جهان بربندند ازین ترس دو باره خدمت خلیفه حاضر شدند و گفتند «اگر امیرالمومنین...! آنحضرت جواب دادند: خوب است از میان آن اشخاص کسی را خلیفت باید ساخت که حضرت محمد (صلعم) تادم واپسین از آنان خوشنود بود. و در مورد آنان فرموده بود که «آنان از اهل بهشت اند» اشاره من بطرف حضرت علی، عثمان، سعد پسر ابی وقاص، عبدالرحمن پسر عوف، زبیر پسر عوام (باجه حضرت محمد صلعم)، طلحه پسر عبیدالله و از جانب حضرت عمر عبیدالله انتخاب گردید. ولی نامبرده در باره خلافت دخالتی نخواهد داشت و تنها بعنوان مشاور شرکت خواهد نمود. اگر بصورت تصادف طرفین رأی مساوی گرفتند آنگاه دا وطلبی را به خلافت انتخاب کنید که عبدالله در آن شمولیت دارد. در اخیر حضرت عمر فرمود «وقتیکه فرمان روای خود را انتخاب کردید

از او حمایت کنید و از کمک او هرگز خودداری ننمایید »(۱)

بعد از این حضرت عمر مردم را مخاطب قرار داده فرمود: «شما مردم ممتاز و سربلند هستید در باره خلافت نظریه شما اهمیت دارد. حضرت محمد (ص) تا هنگام رحلت از شما خوشنود بود. اگر از راه راست منحرف نشوید نسبت به جمهوری اندیشه ندارم لیکن از اختلاف باهمی شما مطمئن نیستیم. اختلاف باهمی شما مسلمانان را دچار خانه جنگی خواهد ساخت. خوب است اکنون بروید بعد از اجازه حضرت عایشه باتاق او داخل شوید و در آنجا بعد از مشوره فرمان روای خود را انتخاب نمائید. »

یاران پیامبر نزدیک حضرت عمر قرار گرفتند. اندکی بعد نوبت گفت و شنود فرا رسید و با لهجه بلند به گفتگو پرداختند. حضرت عمر آنان را طلبید و گفت برای خدا از این گفتگوها احتراز کنید. بعد از وفاتم در خلال سه روز پس از مشوره حتماً خلیفه خود را انتخاب کنید، در طی این دوران صهیب در نماز امامت خواهد کرد. عبدالله پسر عمر را بحیث مشیر شریک سازید ولی عهده خلافت را باو مدهید. اگر در ظرف سه روز طلحه به مدینه مراجعت کند او را داوطلب خلافت قرار دهید اگر وی در ظرف سه روز مراجعت ننمود انتظار او را مبرید و تصمیم اتخاذ نمایید در باره طلحه ... کدام شما ضمانت میکنید. سعد پسر ابی وقاص گفت «من ضمانت میکنیم» او امر شما به سر و چشم بر آورده خواهد شد. » حضرت عمر جواب داد من همچنین امید وارم » گفت «هنگامیکه مرا در قبر می گذارید مردم را در یك محل فراهم نمائید تا آنان فرمان روای خود را انتخاب کنند » حضرت عمر به صهیب فرمود: « سه روز امامت کن اگر در ظرف این سه روز علی، عثمان، زبیر، سعد، عبدالرحمن پسر عوف و طلحه به مدینه بیایند

طبری (ج ۵ ص ۳۴)، ابن اثیر (ج ۳ ص ۵۷).

جمع کردن آنان جهت مجلس شوری ذمت تواست عبدالله پسر عمر را نیز در مشوره شریك گردان توشمشیر برهنه رابدست گرفته آماده شواگر یك نفر را پنج نفر تأیید کند ویکنفرمخالفت نمایدگردن اوراقطع نما اگرچارنفرموید و دونفرمخالف باشد آنگاه گردن آن دونفررانیز قطع کن، اگر سه نفر موافق و سه نفرمخالف باشد عبدالله پسرعمرراثالث قراربده‌اودرآن باره‌فیصله خواهد نمود. حاکم‌اورا انتخاب نما اگرازفیصله اومردم سرباز زراندبه جمعیتی بپیوند که عبدالرحمن پسرعوف درآن شامل باشد و تمام کسانی راکه بافیصله‌اکثریت مخالفت می ورزند گردن‌شان راقطع کن . (۱)

بعدازتدفین حضرت عمرهمان‌یاران پیامبر بمنظورمشوره گردهم آمدندوسه‌روزرا به‌بحث وفحص گذرانیدند ولی‌عمل جانشینی صورت نگرفت .این وضع را عبدالرحمن مشاهده کرد بنابران گفت « ازمیان شما که از خلافت منصرف میشود تا این‌منصب به شخص‌مستحق‌ترسپرده شود» (۲)همگی‌خاموش‌ماندند حضرت عبدالرحمن‌بن‌عوف گفت : اولتراز دیگران نام خودرا پس‌می گیرم . حضرت عثمان گفت منهم ازشماپیروی‌میکنم‌وازخلافت منصرف‌می‌شوم،من از آنحضرت شنیدم که شمارا «امین زمین وآسمان» میگفت بعد ازاین سایریاران پیامبرمانندحضرت عثمان ازداوطلبی‌خودصرف نظرنمودندولی حضرت علی خاموش‌می بود. عبدالرحمن پسرعوف باوگفت ای‌ابوالحسن‌شماچه فکرمیکنید جواب‌دادبمن‌یقین‌بده که‌درراه‌حق‌وانصاف‌ایثارخواهی کرد. پابندی‌خواهشهای نفسانی‌رانخواهی‌نمود،حق‌مسلمانان‌را مطمح‌نظرقرارداده‌باخویشاوندان‌خویش روابط‌خصوصی‌قایم‌نسازی. عبدالرحمن‌بن‌عوف گفت: «شمابمن‌وعده‌بدهید کسی راکه خلیفه‌شماسازم به او اطاعت کنیدو کسیکه از این‌فیصله منحرف شودباو مخالفت خواهید نمود. بامن‌همراهی‌خواهدکردتاجای که بمن ارتباط داردمن وعده میدهم که حقوق‌مسلمانان را پایمال نخواهم‌نمود و باخویشاوندان خود

(۱) طبری (ج ۵ ص ۳۴ - ۴۵) .

(۲) طبری ج(۵)صفحات (۳۵-۳۶) .

هیچ نوع رابطه برقرار نخواهم نمود. در پایان این سوال و جواب از تمام حضرات وعده گرفت خودش نیز چنین تعهد نمود. پس از این عبدالرحمن پسر عوف درباره جانشین با اکابر یاران حضرت محمد (صلعم) به بحث و مذاکره پرداخت بحضرت علی گفت: شمارا از حیث قرابت، خدمت ها در راه اسلام و بعنوان اولین مرد مسلمان از همه زیادتر سزاوار خلافت میدانم و این امر بی مورد هم نیست. ولی فرض کنید اگر از شما صرف نظر شود که را مستحق این منصب میدانید؟ فرمود «حضرت عثمان را» سپس این مسأله را در خلوت با حضرت عثمان در میان نهاد حضرتش، حضرت علی را نام برد چون باز بیر پیرامون این موضوع صحبت کرد او هم از همان دو شخص نام برد. (۱)

این واقعه شاهد است که اندیشه یاران حضرت محمد (صلعم) پیرامون موضوع خلافت محض منحصر به همین دو نفر بود.

چون سه روز مدت مقرره حضرت عمر بپایان رسید و حضرت عبدالرحمن بن عوف در طول آن مدت شب و روز مشغول ارزیابی افکار اصحاب پیامبر بود و مشوره آنان را درین مورد می جست، بامداد وارد مسجد شد درین جامها جرین و اکابر انصار و قوماندان های اردوی اسلام حضور داشتند. چون اجتماع مسلمانان فراهم گردید حضرت عبدالرحمن پسر عوف برخاست و گفت: «رفقا! مردم تمایل دارند که پیش از مراجعت به ولایات مربوط خویش باید امیر خویش را بشناسند.»

درین هنگام میان طرفداران حضرت علی و حضرت عثمان اختلاف ظهور کرد.

عمار پسر یاسر برخاست و گفت: «اگر می خواهید که مردم را از اختلافات نجات بدهید به علی بیعت کنید. مقداد پسر اسود پیشنهاد او را تاکید نمود. عبدالرحمن پسر ابی سرح بایستاد و اظهار کرد: اگر آرزو دارید که در میان قریش فتور رخ ندهد باید به حضرت عثمان بیعت کنید. عمار پسر یاسر با لهجه طنز آمیز باو گفت «تو از چه وقت قابلیت پند و نصیحت را بمسلمانان پیدا کرده ای؟».

---

(۱) طبری (ج ۵) صفات (۳۵-۳۶).

پوهنیار جلال الدین صدیقی

چگونه باید تاریخ نگاشت؟

مقدمه : تاریخ نویسی و پژوهش در رشتهٔ تاریخ وقتی میتواند گام بزرگ درراه تأمین سعادت و خوشبختی جامعه حال و آینده محسوب شود که بتواند همانندی در کلیات علل حدوث واقعات رادرك کرده و همبستگی را که جوامع سابق برای پیشرفت وترقی وتعالی شان دنبال میکرده اند ارائه دهد .

انتباه از تاریخ حدوث واقعات گذشته ،زمانی تأمین میشود که مورخ دقیقاً تلاشهای مشترك انسانهارا که تحولات اجتماعی و وقایع تاریخ را ببار آورده است موردبررسی قرارداده وزمینه رابرای شناخت کلی این فعالیت های مثمر انسانی بیش ازپیش میسروممکن بگرداند .

مورخ واقعی کسی است که هرگاه در تاریخ عمومی بیشترغور کند پی میبرد که جوامع درعین حالی که تکامل می یابند واز یکدیگر میراث میبرند ، مراحل معین چندی رامی پیمایندو باآنکه موافق مقتضیات متفاوت خود،اختلافات بسیار دارند بازدر کلیات همانند اند .

مثلاً تاریخ نشان میدهد که سیستم بردگی در عموم جوامع کهن و جوامع مشابه آن برقراراست . به این معنی که درقبال تن آسانی اقلیتی ناچیز اکثریت مردم برای گردانیدن چرخ اجتماع برده‌وار کار میکرده اند . اما متأسفانه در سابق مورخین کمتر بارزش نگارش درست و بررسی و پژوهش علت العلل حوادث مکانی وزمانی وارزیابی آنهاتوجه مبذول داشته و بیشتر برضبط و ثبت

وقایع بترتیب زمانی آنها علاقمندی نشان داده اند . اما روش نگارش امروزی ایجاب میکند تا مورخان من بعد از پیروی روش دیرین و طرز کهن خودداری نموده وحتی الوسع روشی را برگزینند که بدرد جامعه حاضر و آینده بخورد، و راه پیچیده و مشقت بار پیشرفت را هموار ساخته و زمینه عبور جامعه را بطرف جلو و بسوی ترقی هرچه بیشتر فراهم سازد .

تعریف تاریخ

تعریف تاریخ از نگاهای گوناگون و دیدهای متفاوت میتواند مورد بررسی و تحقیق و تحلیل قرار داده شود . هرگاه غرض از تاریخ تعاقب و بررسی یکایك حوادث اجتماعی برحسب توالی زمانی انها باشد ، در آنصورت نقش آن ارزنده بوده و شامل بخش بزرگی از میراث فرهنگی یك جامعه خواهد شد و بصورت علمی درخواهد آمد: «که ملوك را باید که بعد از علم شریعت و مایحتاج طاعت و توحید و ارکان دین بدانند سیر ملوك و اخبار و تاریخ پادشاهانست و چون بران واقف شوند و سیرت و طریقت هریك بخوانند و بدانند . آنچه خلاصهٔ مکارم اخلاق گذشتگان و سبب نام نیك در دنیا و ثواب و مغفرت بود از بهر سر دبر گزینند و پیشوا و مقتدا سازند» (۱) وچنانچه محمد بن محمود آملی عقیده دارد که مقصود از دو علم تواریخ و سیر پند و اعتبار است نه استحضار قصه و اخبار تا اولوالابصار بدانند که این حشمت و مال و نعمت و اقبال که از بزرگان بسیار و سروران بیشمار یادگار است اعتماد را نشاید و بسی برنیاید»

صاحب کشف الظنون برای تاریخ سه وظیفه درنظر گرفته است: «غرض از تاریخ . اطلاع بر احوال گذشته است و فائدهٔ آن عبرت گرفتن و پند یافتن از از احوال گذشتگان . و تحقق ملکه تجربه بوسیله اطلاع بر تغییرات زمان و در

(۱) راحة الصدور . ص ٦٥ . تالیف راوندی.

واقع عمر دو باره است (۱)

بنا بران باید ایقان داشت که «تاریخ تنهامایه سرگرمی ملت ها نیست- تاریخ سازنده ملت‌هاست. هویت وشخصیت ملل عالم درخبایای تاریخ آنها نهفته است»(۲) و نیز باید دانست که تاریخ دفتر ثبت مطالب دوران است که دوران دیگر آن مطالب راقابل یادداشت میداند.

وظیفهٔ دو گانگی تاریخ

بادر نظر داشتن همه جانبه تاریخ و نقشی راکه ازان درآینده انتظار برده میشود ماباید بانظرداشت حال وآینده خویش رامطالعه کنیم زیراما برای این به گذشته خویش علاقمندی نشان میدهیم تادرپرتو آن بتوانیم حال وآینده خویش رابهترسازیم.

درست است که عدهٔ ازمورخان به واقعات گذشته بد بینی نشان داده و اظهار نموده اند:

که‌تاریخ واقعیت‌های گذشته را نمیتواند منعکس بسازد زیرا این‌واقعیات بوسیلهٔ‌مؤرخ تنظیم و تحریف‌شده‌است. وبقول ناپلئون تاریخ چیست‌جز افسانه موردوفاق» وبه‌نظر رابرت والپول که«تمام تاریخ‌رادروغ دانسته»نمیتوانیم اعتماد کنیم.

زیراکه‌امروز درپیشرفتی که‌درمیتودولوژی یامنهج درتاریخ بوجودآمده مؤرخان مابهترمیتوانندخوب‌را ازبدوزشت را اززیبا وحقایق را ازلاطایلات تمییزدهندوهریك‌را علیحده بسازند.

بنابران وظیفهٔ‌دوگانگی تاریخ‌را بانظر داشت مفهوم جدید وتازه ای که

---

(۱) نای هفت بند تالیف استاد دکتور باستانی پاریزی ص: ۲۰۹

(۲) نای هفت بند« « « ص: ۲۱۵

از تاریخ در نظر است چنین بیان میداریم.

نخست باید تاریخ گذشته را بترتیب صحیح و درستی دوباره نویسی کرده وسؤتفاهات، اشتباهات وخبط های که‌در تحلیل علت وقوع حوادث از جانب یکعده مؤرخان وواقعه نگاران عمداً و یاسهواً بوجود آمده اشکارا ساخته و بر هر کدام انگشت انتقاد بگذاریم و باین عمل خویش وقتاً فوقتاً ادامه‌داده و باحصول اطلاعات نو و کاوشهای جدید، موثوق بودن تحلیلات گذشته‌را بررسی و تدقیق کنیم.

دوم اینکه تمام شواهد دست‌داشتهٔ‌موجود راهمانطور دست نخورده‌وسالم برای آیندگان انتقال دهیم و ازجانب داری ودخالت بیجا اجتناب ورزیده وزمینه را برای مؤرخان مستقبل فراهم آوریم تاآنان از مشکلاتی که باثر بی‌توجهی مورخان گذشته، مابه‌آنها روبرو هستیم بر کنار باقی بمانند.

زیرا مشکل‌است یك‌نفرمؤرخ بتواند ابهام وتاریکیی که در متن تاریخی بوجود آمده وزادهٔ‌علل گوناگون ازقبیل طبیعت، افکار، اعتقادات و مقاصد وطنی، حزبی، دینی، منافع شخصی وخانواده‌گی‌وعادات لسانی وامثال آن میباشد، بسهولت مرفوع گرداند.

تاریخ یك‌رشته آموزشی مطلوب

چنانکه‌موندر Mounder تعریف کرده «تاریخ گذشته ازینکه شامل‌مطالعات رشته‌های گوناگون علوم انسانی میشود. عبارت از مجموعهٔ دانش است که قضاوت انسانی را بهتر ساخته وساحهٔ‌فهم وادراك بشر را بیش از پیش وسیع وگسترده میسازد. هرصفحه‌ای‌ازتاریخ درس‌مفیدی‌بمسامی‌آموزاند وهرجملهٔ‌آن دارای‌پند واندرزی است اخلاقی. واساس آن‌برین بنایافته که«ازفراز همه این‌حوادث‌برسرزمینی‌مینگردو بابخشیدن نیروو سرمایه تشخیص وتعیین‌همچون

اشعهٔ آفتاب ـ افراد مملکتی رانیرو وتوانائی می بخشد که حیات داشته باشند ، زندگی کنند ، بسازند و بخورند و بخورانند و گلیم خود را از آب بکشند »(۱)

تاریخ به‌مثابه مدرسه ئیست که دران روش آموزش و تجربه مطلوب سرگذشت انسانها وهمه مظاهر تمدن ومراحل مدنیت وهمه‌عوامل هنری‌وذوقی بشر فراگرفته میشود زیراکه‌اگر نقش‌آموزشی‌را از تاریخ جداسازیم دیگر ارزشی برای آن باقی نمیماند.

مادرعین حال که جریانات حدوث واقعات گذشته‌رامورد بررسی قرار میدهیم بایدسعی کنیم بدون قربانی‌حقایق وقضاوت‌ناجایز ونادرست ، درسهایی نیز ازین حوادث بیاموزیم تاریخ ، تاریخ نیست‌اگر برای‌هرنوع هدفی‌ولو عالی هم باشد منحرف ودیگرگونه ساخته‌شود زیراکه هرگاه‌پای‌افرادوعقاید شخصی درتمام‌قضاوتهای تاریخی بمیان بیاید ، اعتبارحقایق تاریخی‌زایل‌شده وحقیقت (عینی) تاریخی درپرده‌اختفاء پنهان‌خواهد شد .

بناءاً باید دانست که‌تاریخ آئینهٔ‌زندگانی گذشته‌ورهنمای آینده‌است وبرای توسعه فکر ونگهداری انسان‌ازخبط وخطا درزندگانی اجتماعی عامل مهم محسوب‌میشود.

بایدتاریخ کلید فهم حال‌باشد تادر پرتو آن‌بتوان آینده را درك کرد . ودرواقع امرفائده تاریخ‌این خواهد بود که‌ازاحوال گذشتگان پند و اندرز گرفته وبدینوسیله ملکهٔ تجربه‌راتحقق به‌بخشیم .

انسان ازجستجوی علل تاریخی مرادش پیداکردن وسیله‌یی‌است که او را درمیدان‌حادثات‌حال‌واستقبال‌راهنمائی کندوچنانکه‌درعلوم‌طبیعی معمول‌است علتی‌را میجوید که‌بیاری آن مصائب رارفع ونعمت‌هارا جلب کندوازخطرها رهائی یابد .

(۱) زای هفت بند تألیف دکتور باستانی پاریزی ص۲۱۹

بنابران نتیجه چنین باید گرفت که تاریخ باید درخدمت بشر گماشته شود تا بوسیله آن بشر بتواند رهنمائی وهدایت شود وازخلا ها واشتباهاتی که باعث تباهی وویرانیهای خانمان برانداز درگذشته شده‌است جداً برحذر ماند.

نقش دوباره‌نویسی در تاریخ

دوباره‌نویسی در تاریخ عبارت از نوشتن وقایع گذشته در کمال حفظ ونگهداری اساس بیطرفی واجتناب ازسیاست جانبداری وتحریف حقایق میباشد مؤرخ در نوشتن مجدد جریانات حادثه گذشته باید جداً کوشش کند تا مغلوب تمایلات وفریفته‌اوهام خودنگردد. خودخواه نباشد وحوادث را بروفق ذوق وتمایلات نفسانی وعندی خویش دگرگون جلوه ندهد. روش نگارش مؤرخ باید ساده‌وروشن باشد واز بیان مغلق وباطنطنه‌وتاریك بپرهیزد.

نویسنده تاریخ وقتی میتواند درضبط وثبت وقایع گذشته توفیق زیاد حاصل کند که‌دارای قریحه صاف وذوق وافی وحسن ضبط وصدق بیان وفراغ از تعصب بوده ودرین راه استعداد فطری وکسبی حاصل کرده‌باشد. زیرا که‌اگر مؤرخ درنقل حکایات وروایات فقط بمنقولات اکتفاء نماید ریشه عادات وقواعد سیاست وطبیعت عمران واحوال جامعه انسانی را اندانند غایب را با شاهد مقایسه نکند وحاضر را باذاهب نسنجد هرگزازغلط ولغزش ایمن نخواهد گشت.

مؤرخ باید درمیان سیل حوادث چون کوه استوار بماند ودر نوشتن مجدد روایت تاریخی کمال حزم واحتیاط رارعایت کند. عیب جوئی وخرده بینی درتاریخ باعث ضعف ذهنی ودودلی وتردد میگردد. ولی این امر نباید وی را از آنچه امروز بنام انتقادتاریخی یادمیشود بازدارد. انتقاد تاریخی بکاربردن قواعدی است برای سنجش صحت وسقم وضعف وقوت وتعدیل وترجیح اخبار و

اسناد. انتقادتاریخی دو قسم است :

الف : انتقادظاهری .

ب : انتقادباطنی .

الف : انتقادظاهری : این گونه انتقادبد وگونه صورت میگیرد: نخست اینکه اثرماضی که باقی است موردبررسی قرارداده میشودمانند . بناء و سکه و امثال آن .

دوم : اینکه حکایت وروایت ازآن ، یعنی واقعه گذشته، دردست است . سنجش نوع اول آسانتربوده ولی بررسی و تحقیق پیرامون حکایات وروایات مستلزم ژرف نگری ودقت نظر بیشترمیباشد .

انتقادباطنی آنست که ازحرکت قلم مؤلف تامعانی که در ذهن او پیداشده وتصوراتی که عضلات دستش رابجنبش درآورده است همه رابسنجیم . مثلاً درتحقیق هرسندی دوچیزباید تفحص گردد .

الف : مندرجات سند تجزیه گردد .

ب : دراوضاع واحوالی که سند درآن نوشته شده فحص بعمل آید (۱) قصه روایات شفاهی است که مربوط به آغاز تاریخ هرقومی میشود . بعضی اوقات این قصص نظر به محرمانه بودن یا مستهجن بودن یاغفلت شنوندگان ثبت نمیشود . مؤرخ باید سعی کند حقایق پیرامون روایاتی از آن قبیل را دریابد ولی باید دقت نمود که این افسانه ها و قصص که حکایت از کیفیات نفسانی اقوام میکند ، نمیتوان همه آنهاراصحیح وتاریخی قلمدادکرد .

بنابرآن مؤرخ باید ازلابلای انبارمطالب افسانه آمیز و مطنطن مطالب درست وصحیح راتشخیص وتمیزداده وباین عمل خویش تحت هرگونه

(۱) آئین نگارش تاریخ تألیف رشید یاسمی ص ۵۸ - ۵۹

شرایط عینی و انفسی وفادار باقی بماند و در انجام وظیفه واقعی و حقیقی تاریخ نگاری بادر نظر گرفتن صداقت وحفظ بیطرفی سعی وجدیت خاص مبذول دارد.

نقش وظیفوی مؤرخ

بانظرداشت وظیفهٔ عالی که بدوش مؤرخ گذارده شده ، هرگاه مؤرخ در انجام این وظیفه همت گمارد واگر منابعیکه درخدمت آن است همه مورد استفاده قرارداده‌شوند، وهرگاه‌این استفاده طورمحتاطانه و بافراست وممارست خاصی صورت بپذیرد، یقیناً نتیجهٔ کارمؤرخ چیزی خواهد شد که بتوان به آن کلمه « تاریخ » را اطلاق کرد . وظیفه مؤرخ وقتی غامض ومبهم وپیچیده میشود که وی ملاحظه مینماید تاریخ هم مانند رشته های سایرعلوم آهسته‌آهسته بسوی رشته های تخصصی‌فنی نزدیك شده، شاخ وبرگهای پیدامیکند که بدون اندوختن دانش فنی‌ومبسوط به مشکل میتوان تاریخ رامطالعه کرد و حقایق نهفته وپنهانی را استخراج کرد . مؤرخ به قاضی شباهت دارد . همانطورکه قاضی باید شواهد رابدقت بررسی کند وآنهارادرمحك ذهن خویش آزمایش نماید و برای درك بهترهرکدام درخیال وذهن خویش ، سوالهایی‌طرح کند ودرپیداکردن جوابهایی باین سوالها مساعی خسته‌گی ناپذیر بعمل بیاوردتا حقایق رادریابد ودرنتیجه به یك‌قضاوت بیطرفانه وغیرجانب دارانه نایل گردد. مؤرخ نیزوظیفه داردبرشواهد اسنادومدارك تاریخی ژرف بنگرد و از میان انبارهای اطلاعات چنان تصویری بسازدکه روی آن جریان حوادث گذشته بدون کم وزیادوتحریف منعکس گردد .

البته مؤرخ میتواند بانظرداشت اصول واساساتی که درارزیابی حوادث گذشته جهت کشف علت العلل این واقعات بکاربرده میشود، افکاروانتباهات خودرانیزابرازداردوهرگاه مقدور باشد میتواند به تفسیرواقعه وتأثیرات

خوب و بد آن در آینده بپردازد .

وظیفهٔ تاریخ همیشه این بوده است که اجتماع رابیابد . با ین‌معنی که تاریخ عبارت است از تعاقب وبررسی حوادث اجتماعی برحسب توالی‌زمانی آنها .(۱)

مؤرخ باید بداند وآگاه باشد که در نوشتن جریان حوادث تاریخی از هر گونه حب وبغض شخصی ونظردوستی ودشمنی اجتناب‌وخودداری ورزیده میشود . پس تاریخ راچه کسانی میتوانند درست بنویسند . ارنست همینگوی نویسندهٔ معاصرامریکائی میگوید « نویسندهٔ واقعی آنست که پیش از آنکه مردم رابشناسد خودیك آدم واقعی باشد » بنابرآن تاریخ نگار باید مانند عکاسی باشد که از مناظرواقعی و طبیعی عکس برداری کند نه از آنچه صحنه سازی شده است .

گوستاولو بون میگوید :«کسیکه ثمرات اخلاقی وروحی ملتی را نداند تاریخ ملت درنظرش یك مشت حوادث پریشان ووقایع بی‌ترتیب جلوه میکند .»

درست است که برای تاریخ شاخ و برگ لازم ست چنانکه هیچ‌صحنهٔ‌طبیعی یاساختگی بی شاخ و برگ نمیتواند باشد . اما این‌شاخ و برگ تااندازهٔ لازم است که قلب ماهیت نکند واصل وریشه را ازمیان نبرد . این جاست که وظیفهٔ مورخ‌حساس میشود ومؤرخ باید ژرف بنگرد واسناد ومدارك‌وشواهد وآثار تاریخی رادفعةً بررسی نماید وحتی کسانی‌راکه این اسناد ومدارك‌وشواهدبانها مربوط میشود مطالعه نموده‌وبه شخصیت،افکارو عقاید ایشان‌آشنایی کامل بهم رساند وهرگاه‌مؤرخ‌درآنچه‌در بالا بیان‌شدمسامحه‌وسهل انگاری‌روادارد‌به‌آسانی راه اشتباه راپیموده وتاابد تاریخ را بدودروغ معرفی خواهد نمود . وچنانکه

(۱) نسای هفت بند تألیف استاددوکتور باستانی پاریزی ص : ۲۳ .

میشله گوید: «برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافیست که یك نفر حقایق را کتمان کند.»[۱]

وظیفهٔ سنگین دیگر مورخ اینست که وی به لحاظ ولعی که برای فهم گذشته دارد مانند عالم ناچار است در آن واحد، از تعداد پاسخهایش بکاهد. یکی را تابع دیگری بسازد و به آشفتگی وقایع و علل، یگانگی و نظم بخشد.[۲]

و مؤرخ باید معتقد باشد که اعمال انسانی عللی دارد که اصول آنها قابل تشخیص است و اگر این پندار را نپذیریم تاریخ ناممکن خواهد شد و وظیفه خاص مورخ است که این علل را بازجوید.

وظیفه مؤرخ نه عشق ورزیدن به گذشته و نه رهائی یافتن از آنست بلکه باید به عنوان کلید فهم حال؛ بر گذشته دست یابد و آن را درك کند.

ارزندگی پژوهش در تاریخ

تاکنون در بررسی تاریخ، از گذشته تا حال را تاکید نمودیم تا بکمك و معاونت و همکاری گذشته توانسته باشیم حال را درك و فهم نمائیم و بعبارت دیگر برای اینکه بهتر بتوانیم حال را تشریح و تحلیل نموده باشیم، تاریخ گذشته را مطالعه کردیم. و بدینترتیب گویا تا اینجا راه آمد و شد ما راه ترافیکی یك طرفه و یا یك جانبه بوده است. اما من بعد تاریخ را از نگاه آینده بررسی خواهیم کرد و بکمك حال و گذشته به نوسازی در آینده اقدام میکنیم. و باین نکته توجه خواهیم نمود که گذشته بحال و حال به آینده مدغم است.

ارزش تحقیق در تاریخ مورد تأیید عدهٔ زیادی از دانشمندان و مؤرخان است اما این ارزش بیشتر در گذشته متوجه شکل ظاهری و تحلیل سطحی حوادث گذشته

---

(۱) کتاب دایرةالمعارف موضوعی دانش بشر. ص ۷۱۳.

(۲) تاریخ چیست ص: ۱۳۴.

بوده است و به محتوای جریانات حوادث گذشته توجه ژرف و دقیق بعمل نیامده است . در ینجا پیشنهاد میشود که چند مسأله مهم تاریخی انتخاب گردد . ازروی آن شرایط و ایجابات کنونی درك و استخراج گردیده و ارتباط این شرایط و ایجابات با تاثیرات گوناگونی که ممکن در آینده بر اعمال و کردار و رفتار انسان بجای بگذارد، تفسیر و توضیح داده شود.

تحقیق تاریخی باید معیار خود را خودش تعیین کند و این معیار را انکشاف دهد و بکمال مطلوب نایل گردد . اینگونه پژوهش باید سنن و آداب و رسوم مختص بخود را بوجود بیاورد و نمونه‌ها و روشهای خویش را توسعه بخشد و بالاخره به نتیجه‌ای که مستلزم آن است نایل گردد.

مفهوم تحقیق

باملاحظه شرایط و ایجاباتیکه در بالا بیان گردید باید تحقیق تاریخی بصورت انتزاعی مورد بررسی قرار گیرد و حدود و ثغور آن تعیین گردد . پژوهش اساساً تدقیق مجدد را میرساند که باید حاوی دقت نظر در تتبع جهت یافتن و درك و فهم حقیقت باشد که فائدهٔ آن گسترش هرچه بیشتر ساحه دانش و معرفت خواهد بود .

مفهوم تحقیق یا Research را از روی اصطلاح یونانی هستوریا Historia که مفهوم پرسش را میرساند و کلمه عربی تحقیق که معنی بازپرسی حق است ، بهتر میتوان درك کرد . پرده برداشتن و یا تشخیص معلومات از مجهولات، پرداختن به کاوشها و حفریات در ساحات مختلفه بذات خویش مستلزم طرح پرسشهای متداوم و پیوسته است . که باید تمام اینگونه پژوهش ها از روی ازمایش انتقادی و از روی یك هدف تعیین شده جهت کشف و استخراج حقایق تازه و نو و تعابیر جدید با تجدید نظر بر فرضیه های پذیرفته شده و افکار و نظریات تازه و امثال آن ، ارزیابی گردد.

انواع پژوهش

پژوهشها دو نوع اند : یکی پژوهش ادبی است و دیگری پژوهش علمی . پژوهش علمی تحلیل و آزمایش میشود در حالیکه پژوهش ادبی وظیفه گرداوری، تقدیم و تعبیر و تفسیر اطلاعات موجوده دربارهٔ مضمون مشخص و بخصوصی را بعهده میگیرد . اما پژوهش علمی با ایجاد و اختراع و کشف اشیاء جدیدی می پردازد که قبلا وجود آنها آشکارا و واضح نبوده است .

در پژوهش ادبی حقایق مجتمع ،ارزیابی شده و بجاهای متناسب بدون در نظر گرفتن نتایج و یا عواقب بعدی قرار داده میشوند درحالیکه در پژوهش علمی تلفیق و ترکیب این حقایق بچنان وضعی صورت میگیرد تا نتیجهٔ مطلوب ازان بدست آید و هدف و مقصود در نوع پژوهش دومی قبلاً مشخص شده و معلوم گردیده که رسیدن به آن هدف بوسیلهٔ تجربه و آزمایش میسر شده میتواند ولی در پژوهش ادبی که متضمن مشق و تمرین و ممارست زیاداست، باحتمال قوی منتج به نتیجه نامعلوم میگردد که قبلاً قابل پیشبینی هم نبوده است.

اساسات تحقیق

در پژوهش ها باید اساسات زیر همواره در نظر گرفته شود .

الف ـ گردآوری مواد و اطلاعات مربوط به موضوع مورد پژوهش .

ب ـ برخوردار بودن از استعداد و دانش فنی دربارهٔ موضوع مورد مطالعه و پژوهش .

ج ـ داشتن علم کافی از دانش تجربی و اختیاری.

د ـ داشتن تفکر قابل انعطاف : این نوع طرز تفکر و تعقل میان اساس اولی و دومی پژوهش که در بالا بیان شده ارتباطی قایم میکند . مورخ باید در برابر

هرچیزی عکس العمل وواکنش ازخودنشان دهد .

هـ-برخوردار بودن ازهنر درك وفهم ، تعبیر و تفسیر و توجیه حوادث و پدیده های تاریخی. این نوع فهم وداشتن چنین قدرت توجیه و تفسیر پدیدهای تاریخی گاهی فطری وذاتی بوده و به مشکل میتوان به تحصیل آنها از راه مطالعه ویا تحقیق نایل گشت .

و- طرح وتدوین وارائه مقصود وایدهٔ مشخص .

هیچ نوع پژوهش نمیتواند ازین شش اصل اساسی جدا باشد و این شش اصل اساسات مشترك در پژوهش تمام رشته های علوم تلقی گردیده و برهمه یکسان قابل پذیرش و تطبیق است . اما بایددانست که ساحات این روش‌های پژوهش ونقشی راکه هر کدام از آنها در تحلیل و تفسیر محتویات مورد پژوهش بعهده میگیرند ، متفاوت است .

روشهای پژوهش در تاریخ

موضوعات گوناگون ومسایل متفاوت تاریخی طرز تحلیل وتلقی مختلف ومتفاوتی رامستلزم است . این روشها وطرز تحلیلات مورد بررسی وآزمایش قرار گیردوهر گاه ایجاب کندبتوسط متخصصین واهل فن حدودو ثغور هرموضوع مورد پژوهش تعیین ومشخص ساخته شود .

روشهای پژوهش تاریخی هم همان موادشش گانه اساسات تحقیق راحاوی میباشد که ما باذکر هر کدام دراینجاوارزیابی آن مواد ازلحاظ پژوهش تاریخی میپردازیم .

۱- مواد: مواد تاریخی عبارت است ازاطلاعات موجوده مربوط به گذشته که بشکل روایات وافسانه های انفرادی وغیره درسیاحت نامه ها، مکاتبات وتألیفات نیمه‌رسمی ویاشخصی، یادداشتهای روزانه. راپورهای واصله وافکارو

عقاید منعکس شده است . ویااینکه اینگونه مواد شامل مواد مکشوفهٔ مادی از قبیل کتیبه‌ها وسکه ها و آثارعمرانی صفحات موسیقی‌وادبی‌و امثال آن‌میگردد.

اسناد کتبی که‌از گذشته بیادگار باقی‌مانده‌نباید سطحی تلقی گردد و به‌آسانی هم پذیرفته شود . زیرادر نوشتن‌اسنادانتفاع‌شخصی وحب‌و بغض‌وانگیزه های روانی ، شخص نویسنده خیلی دخالت داشته میتواند . چنانچه ابومعشر گوید:«که بیشتر تاریخ فاسداست . ازجهت‌آنکه روزگاردرازآنرا دریافتست وچون ازلغتی ونوشته ای بادیگرلغت تحول کرده اند . چون جهودان را که بایکدیگراختلافست» (۱) ولترمیگوید: «برای آنکه بتوان تاریخ خوب نوشت بایددریك کشور آزاد دیگری‌زندگی کرد » .

باید درپژوهش مواد کتبی موضوع زیر درنظرگرفته شود : وآن اینست که « وجود افسانه های قهرمانی وجنگاوران برای ملتها درگذشته باندازه‌ای مهم بوده که آنها که داشته اند بدان فخرها کرده و خبرها گفته اند وآنها که نداشته اند احساس ضعف وحقارت کرده ونا گزیرگشته برای خودبسازند(۲) و اهمیت مواد کتبی درینست که این‌موادبه‌بیان وتوصیف حوادث واتفاقات گذشته پرداخته است . وهرگاه‌برآنها ژرف‌نگریسته‌شود دانسته‌خواهد شد که عدهٔ مؤرخان بمدارك واسناد موثق دست یازیده اند وسعی نموده تااندازه‌ای افسانه ها وقصص را ازتاریخ جدا بسازند .

اشکال ومشخصات منابع

باید دانست که قهرمانانیکه تاریخ را ساخته اند خود فرصت آنرا نداشته اند که قلم بدست بگیرند وآنچه کرده‌اندبنویسند . مادرطول جریانات‌حوادث

---

(۱) دایرة المعارف موضوعی بشرص ۷۱۲

(۳) همان کتاب ص ۷۱۲

گذشته بندرت به چنین شخص برمیخوریم که خود وقایع زمان خودرا برشتهٔ تحریر در آورده باشد . قهرمانانی مانند حمورابی، سولون و کرزوس و یعقوب لیث و آتیلا و سزار و چنگیز و ارد شیر و نادر هنگامی که از کوه به دشت سرازیر شدند و پرچم شهرت درجهان برافراشتند ، هرگز با تاریخ و تاریخ نویسان سرو کار نداشتند. این مؤرخان بودند که بعد ها بسراغ آنان رفتند (۱)

منابع تاریخی را میتوان چنین دسته بندی نمود .

الف : منابع دست اول .

ب : منابع دست دوم .

ج: منابع دست سوم .

الف: منابع دست اول. منابع اصلی و دست اول مؤرخ عبارت از آرشیف هایی است که از سابق بیادگار باقی مانده ودر آنها اسناد و مدارك قید و ضبط شده که کمتر میتوانند برای مؤرخ اشکالی را بوجود بیاورند. اسناد آرشیف حاوی مطالبی هستند که مانند آب سرچشمه در صورتیکه از نزدیك چشمه نوشیده شوند؛ پاك و تمیز و صاف بوده و بهر فاصله که این آب جاری از سرچشمه دور میشود آب آن هم دارای گل ولای وخاك وخاشاك گردیده پاکی و تمیزی آن زایل میگردد .

بنابران اسناد و مدارك آرشیف هم خاصیت آب سرچشمه را دارند. آنها آئینه تمام نمای افکار و اذهان و برداشتها و قضاوتها و ارزشیابی های کسانی هستند که باعث موجودیت شان شده اند. طوریکه بعضی مؤرخان را عقیده بر آنست اسناد آرشیف استخوانهای خشکیده تاریخ نبوده بلکه با ارائه فکر و نظر و مطالب عینی در بارهٔ حیات انسانهای گذشته گوشت وخون کافی برای تاریخ محسوب شده میتوانند . این اسناد حاوی خواسته ها وارمانها؛ عادات وسنن، اذواق واخلاق

(۱) نای هفت بند . ص ۲۲

و شخصیت و باز گوئی وسایل معیشت و قیود زندگانی، نوعیت پارچه های لباس، طرز خانه‌داری و در حقیقت شامل تمام پدیدهای فرهنگی و مدنی مردم گذشته میشوند.

ب: منبع دست دوم: منابع دست دوم شامل آن کتب و آثاری میشوند که توسط اشخاص دیگر تدوین و تألیف شده و برای ما انتقال یافته‌اند. این منابع در صورتیکه بدقت و ژرف نگری خاص نوشته شده باشند حاوی اطلاعات صحیح خواهند بود ولی خواهی نخواهی زیر تاثیر نفوذ و شخصیت مولف خویش اند و نباید توقع نمود که این گونه منابع کاملاً از زیر تاثیر انحرافات و افکار و عقاید شخصی بر کنار باشند.

ج: منبع دست سوم: منابع دست سوم شامل اطلاعاتی میشود که بوسیلهٔ دایرة‌المعارف‌ها، سالنامه ها، کتابهای درسی وسایر کتب دیگری برای ما رسیده است. و هر قدر این منابع از منابع دست اول فاصله داشته باشد بهمان اندازه ارزش تاریخی آن کمتر خواهد بود. منابع دست سوم شباهت به پول‌های کاغذی یا بانکنوت هایی دارد که با گذشت زمان ارزش آنها کاهش مییابد.

اگر متن تاریخ مبهم باشد باید نخست برفع ابهام آنها پرداخت انگاه راجع بصاحب سند و اثر تحقیق نمود. طبیعت، افکار و اعتقادات مجزا را باید دانست و مقاصد حزبی، دینی و خانوادگی و عادات زبانی، سبك عمل مؤلف وسایل استخباری که در دسترس داشته است با درجهٔ علم و کمال و قوای فکری او و طرز انتقال آن از اصل تا زمان مؤلف همه را باید مورد بررسی قرار داد.

ضرورت دانش فنی و عمومی برای مورخ

برای مؤرخ لازم است که بعلاوهٔ دست داشتن به اسناد تاریخی صورت استفاده ازین اسناد و مدارك و منابع و مأخذ را نیز بداند و از روشهای گوناگون در ارزیابی حقایق تاریخی مطلع باشد.

وی باید بداند که حفریات و کاوشهای آثار باستانی چه ارزندگی در روشن

ساختن گوشه های تاریك مدنیت های گذشته بعهده دارند وچطور میتوان ازین آثار استفاده نمود وحقایق تاریخی را کشف و پیدا کرد. مورخ وقتی خواهد توانست در درك آثار باستانی توفیق یابد که برسم الخط ها، سبك نگارش و استعمال الفاظ و کلمات گوناگون درموارد متفاوت و نوعیت کاغذ و یا پارچه و یا پوستیکه نوشته ها روی آن صورت میگرفته . دریابد .

دانائی برعلم سیاست مؤرخ را قادر خواهد ساخت روشهای حکومت داری ومعامله دولتهای غالب برمغلوب را درك کند. مورخ باید ازعلم منطق وجغرافیا آگاهی کامل داشته باشد. ازروی منطق استدلال درست ومعقول مردم باستان واقوام و تیره های که در تاریخ نقشی را بعهده داشته اند تشخیص داده و میزان هوشیاری، عقل وفراست آنهارا سنجیده خواهد توانست. وازروی این معیارها پیشرفت ویا انقراض وانحطاط جامعه‌ای را ارزیابی میتواند.

جغرافیه زادگاه تاریخ است، مادرو پرورنده آن است وخانه‌ای است که تاریخ در آن انضباط می پذیرد .

بنابران مورخ باید علم جغرافیا را بداند ودران دارای تحصیلات علمی ومنظم باشد. وی باید بداند که هر اندازهٔ که تکنولوژی بیشتر توسعه یابد، ازنفوذ عوامل جغرافیائی بیشتر کاسته میشود وعوامل دیگری بوجود می آید که درسرنوشت یك جامعه، یك دولت و پیشرفت و یا اضمحلال مدنیتی نقشی را بعهده میگیرد .

مورخ باید به علم زیست شناسی آشنایی داشته و درسهای که تاریخ ازین علم باید فرا گیرد تعقیب نماید. وی باید درك کند که نخستین درس تاریخ از نظرگاه زیستشناسی این است که زندگی رقابت است. رقابت نه تنها حیات تجارت است بلکه تجارت حیات است. هرگاه که غذا به قدر کافی وجود داشته باشد، رقابت مسالمت آمیز است ودر غیر آن صورت خشونت آمیز. ودومین درس تاریخ از نظرگاه زیستشناسی این است که زندگی انتخاب است. وسومین درس تاریخ از نظرگاه علم مزبور این خواهد بود که حیات باید بافعالیت توام باشد .

ارتباط باستان شناسی با تاریخ

باستان‌شناسی و تاریخ دو رشته‌یی اندلازم وملزوم یکدیگر. و باستان شناسی بدون تاریخ و تاریخ بی باستان شناسی نمیتواند راه تکامل و پیشرفت را به‌پیماید.

علم باستان شناسی همان قدر ومنزلتی رادر روشن ساختن سوابق خیلی بعید منطقه ای ، شهری ، و کشوری از نگاه موجودیت تمدن و فرهنگ غنی میتواند داشته باشد که مثلاً ارشیف هاودیگر آثار کتبی همان ارزش و اعتبار شایان و ارزنده را در توضیح وارائه تحول تاریخی و اجتماعی جامعه و کشوری خواهند داشت .

اماروش استفاده ازموادتاریخی در باستان شناسی فرق میکند . در باستان شناسی بایدازعلوم شیمیائی وسایرفنون استمداد جست تامواد مکشوفه سلامت وصلابت و لطافت‌وزیبائی‌خودراحفظ کرده‌وازروی آنهابتوان‌حقایق‌تاریخی‌را بخوبی درك کردو توضیح داد. امابایداین امردانسته‌شود که‌مواد مکشوفه باستانی همیشه نمیتوانند بصورت انتزاعی مورد مداقه وتعمق قرار گیرند . زیرا خیلی امکان دارد ، موادی شبیه بعداً کشف شود که برمعلومات قبلی بیفزاید و یااینکه خود مبدأ منشاء موضوعات تاریخی دیگری باشد . ازینروست که همیشه باستان شناسان توصیه‌و تاکیدمینمایندتاسلسله حفریات‌و کاوشها ادامه‌یابدو دنبال گردد.

مؤرخانی که درامور باستان شناسی‌مشغول میشوند بایدقبلاً معلوماتی کافی در بارهٔ سکه‌شناسی، کتیبه‌خوانی وزبان شناسی وزمین شناسی ،جغرافیا وهیئت شناسی ووقایع نگاری تحصیل کرده‌باشند. اوباید بتواند مواد ساختگی‌پولهای کاغذی قلابی ومهرها ودیگرافزارو آلات راکه‌عدهٔ سودجو و منفعت پرست، باستانی‌ومعمرجلوه‌میدهند،ازمواداصیل وافزارو آلات قدیمی‌و باستانی تشخیص دهد و درك کند .

برمؤرخ باستان شناس است تاازهنرهای ظریفه وتزئیناتی که ممکن‌در کار تاریخ دخالتی داشته باشند وبرای روشن کردن واقعه تاریخی کمك و معاونتی بتوانند، معلومات کافی بدست بیاورد .

حسین « یمین »

سیر و تحول خمریات در ادبیات دری

ازمهمترین موضوعات ادبی یکی هم وصف است . اهمیت وارزش آن از اینجاست که شامل انواع زیادسخن میشود . البته تاریخ پیدایش و صف در ادبیات بازمان ظهورشعروشاعری پیوستگی تام دارد. آنگاه که شاعرخواسته است چیزی را بیان کندوی برای انجام این مامول صفات مشخص آنرا ارائه کرده است و این خودش سخن وصفی است .

این نوع شعررا ازان جهت وصفی گویند که نسبتش به وصف می باشدووصف عبارت از بیان چیزی است بواسطه صفات ممثل آن (۱)

قرار تعریف بالا قسمت عمده اغراض شعرازقبیل مدح وذم، رثاوشکوی، غزل ولغز، مناظره و بخشی ازحسب حال ها، خمریات و مفاخرات داخل شعر وصفی میشود (۲) که درینجاموضوع بحث ماخمریات است.

خمریات براشعارخمری گفته می شودوشعری راخمری گویند که شاعردرآن بوصف خمربپردازد: خمر (xamr) عبارت ازشراب وآب انگوراست که مسکر بودونیز هرچه که مسکر باشد خمرگفته شود، زیرازمانی که آیه تحریم خمر در مدینه نازل شد شراب انگوری درمدینه نبوده بلکه شراب خرما معمول بود، علاوه برآن خمربمعنی نوشانیدن می ،شرم داشتن ،پوشانیدن ، پنهان کردن و

۱- انشای مقالات ترجمه مرحوم استاد بیتاب - ص«۵» ازانتشارات جریده ثروت .

۳- شعروادب تألیف زین العابدین موتمن چاپ تهران .

مایه کردن در خمیر آمده است(۱)

شعر خمری در ادبیات عرب و عجم سابقه خیلی طولانی دارد چنانکه شاعران عرب حتی در عصر جاهلیت و بعد از آن در وصف خمر سخن‌ها گفته‌اند و مضامین لطیفی درین زمینه پرداخته‌اند، که در جایش بذکر آن خواهیم پرداخت؛ همچنان از ینکه میان ادبیات تازی و دری از روزگاران گذشته رابطه بس نزدیك و متینی موجود بوده است، بنابران شعرای دری زبان کم و بیش در مورد های مختلف از شاعران عرب تقلید کرده اند، چنانکه انوری درین زمینه خود اعتراف کرده گوید :

شاعری دانی کدامی قوم کردند آنکه بود

اول شان امرؤ القیس، آخر شان بو نواس

و منوچهری ترجیح خودش را بر یکی از معاصرین خویش بدین الفاظ ثابت میکند :

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر

تو ندانی خواند الاهبی بصحنك فاصبحین

یعنی من بسیاری از اشعار عربی را از دیوان ها حفظ کرده‌ام حالانکه تو این قصیده سبعه معلقه را هم خوانده نمیتوانی که مطلع آن «الاهبی بصحنك فاصبحینا» است (۲). بهمین ترتیب در زمینه شعر خمری نیز شاعران دری زبان تا اندازه یی از شعرای عرب پیروی کرده‌اند، چنانچه نخست به تقلید از شاعران تازی گویندگان ما نیز در اشعار خود خیلی مختصر به ذکر و وصف (می) پرداخته، سپس در ان مورد مضامین بر ازنده و مفصلی ایجاد کرده اند؛ البته با یك نظر اندازی مختصر بر دواوین شعراء این نکته روشن میگردد که در ادبیات دری از روزگار قدیم تا کنون شاعری را سراغ نخواهیم کرد که در اشعار خود از ین لفظ

(۱) فرهنگ نفیسی جلد دوم (ص ۱۴۰) منتهی الارب جلد دوم (ص ۴۱۱) .

(۲) شعر العجم تالیف شبلی نعمانی ج ۴

و اصطلاحات متعلق به آن بطور صریح و یا کنایة و آنهم به‌مفهومهای مختلف ذکری نکرده و کلام خود را ازین راه آب و تابی نداده باشد .

چنانکه‌مادرین حصه بعداً به تفصیل سخن خواهیم راند اینك نخست ظهور و تحول شعر خمری را در ادبیات عرب از نظر گذرانیده سپس این موضوع را در ادبیات دری دنبال خواهیم کرد .

جنبش شعر خمری در ادبیات تازی:

باده گساری و وصف می در ایام باستان میان عرب و عجم معمول و متداول بوده‌است ، چنانکه‌عرب ها قبل از اسلام بشرب خمر مبادرت میورزیدند و درین مورد هیچگونه قید و بستی وجود نداشت ، بنابرهمین اصل معلوم می‌شود که وصف باده در اشعار ازان وقت شایع گردیده است . و ازهمین جاست که‌مادر کلام عرب جاهلیت خیلی زیاد به‌خمریات بر میخوریم و میدانیم که آنگاه وصف خمر یك چیز عام بوده است (۱) .

دران هنگام طریقه عمومی چنان بوده است که شاعر تنها در تشبیب قصیده دو یا چهار بیت درین باره میگفته است و بس ، چنانکه آثار شعری عدی بن زید و عبید بن الابرص شاهد این مدعاست . عدی بن زید از شاعران معروف جاهلیت بوده در شهر حیره بوجود آمده است و معاصر باساسانیان فارس بوده‌است، در اشعارش چندین جا ذکری از شراب رفته است. همچنان عبید بن الابرص از شعرای بزرگ قبل از اسلام می باشد ، که اشعاری در مورد خمر گفته‌است (۲) .

بدینترتیب ذکر خمر و وصف آن که در اشعار عصر جاهلیت خیلی محدود بود پسانتر رو بافزونی نهاده، اشعار لطیفی درین مورد بوجود آمد ؛ چنانکه شاعران

---

(۱) مزدیسنا از دکتر معین.

(۲) المجمل فی التاریخ الادب العربی چاپ مصر ، تاریخ ادبیات عرب چاپ تهران.

بزرگ آن زمان در ین زمینه مضامین بکر و بدیعی ایجاد کردند. از جمله اعشای بن قیس یکی از فحول شعرای جاهلیت است که اشعاری در وصف می دارد (۱).

دیگر از شعرای این عصر میتوان ابوالحارث جندب امرؤالقیس (۵۰۰، ۵٤۰) میلادی را نام برد، وی صاحب دیوانی نیز بوده است. شعر مشهورش قصیده معلقه اوست چنانکه در بیتی از ان باده را چنین وصف کرده است:

کان مکاکی الجواء غدیة صبحن سلافاً من رحیق مفلفل

یعنی پرندگان چنان به نشاط نغمه سرودند که گویی به شراب (مفلفل) صبوحی زده اند (۲).

همچنان طرفه بن العبد (۵٤۳ - ۵٦۹ میلادی) که از شاعران بنام عهد جاهلی است در بیتی از قصیده معلقه خود این چنین به باده گساری خویش اشاره کرده است:

ما زال تشرابی الخمور ولذتی وبیعی وانفاقی طریفی ومتلذی

یعنی پیوسته پیشه من شراب خواری، تمتع از لذات وفروختن وخرج کردن مورث ومکسب است.

ابوالمغلس عنتره بن شداد (۵۲۵ - ٦۱۵ میلادی) که از شاعران والامقام جاهلیت است، وی نیز بیتی چند در معلقه خود در وصف شراب سروده که اینست مفهوم آن: «چقدر باده گساری کرده ام آنروزها که گرما به نهایت میرسد من از می ناب مست می شوم، شرابی ارغوانی ارابریقی مخطط وسربسته در ساغری طلایی رنگ میریزم. چون به باده گساری نشستم مالم را فدا کنم و آبرویم را مصون میدارم.»

بهمین ترتیب ابوالاسود یا ابوعباد عمر بن کلثوم که در حدود (۵۷۰) میلادی

(۱) المجمل فی تاریخ الادب العربی چاپ مصر، تاریخ ادبیات عرب چاپ تهران.
(۲) معلقات سبعه ترجمه عبدالمحمد آیتی.

میزیسته است و یکی ازشاعران بنام عصرجاهلی بوده، در آغاز معلقه خودش این چنین بوصف شراب میپردازد: «هان! ای ساقی هنگام صبوح است دیده ازخواب بکشای وجامی از باده پر کن وشراب (اندرین) را ازمادریغ مدار.

شرابی صاف وبه زعفران گلگون شده بکامم ریز، چنان مستم کن که ازسر دنیا برخیزم، شرابی ده که ساغری ازان اندوه ازدل بزداید ورنج دنیا راازیاد ببرد، باده یی که چون بکام سفلگان فرو ریزد مال وخواسته درنظرشان بی قدر گردد.»(۱)

همچنان ابوعقیل لبید بن ربیعه نیزازشاعران نامدارمخضرمین است، (۲) وی عصرپیامبراسلام را نیزدریافته است وایمان آورده است؛ دیوانی هم دارد اماقصیده معروف وی معلقه اوست. لبیددرین قصیده ابیاتی دروصف خمردارد که اینست مفهوم آن: «شب را زنده میداشتم وشرابی کمیاب وگرانقدر می نوشیدم وباده فروشان تاخانه های خود را ازخانه های دیگرمشخص کنند علمی برفرازخانه خود میزنند، چون شراب گران شود ماراچه باك شرابی گران در خمهای قیراندود میخرم، آنگاه مهرازسرخم ها گرفته می شود وشراب آن قدح قدح بکام باده گساران میریزد، چه بسا باشرابی صاف صبوحی میزنم وکنیزك عود نوازم باانگشتان زیبایش ابریشم عودش رابلرزش می آورد».

همچنین وصف خمردرشعردرابتدای اسلام بطریق عمومی جاهلیت است آنها تاوقتی که باده حرام نشده بود می نوشیها میکردند و در وصف باده سخن ها میگفتند، اما روزی فرارسید که خمردراسلام حرام گردید وپس ازنزول چند آیهٔ کریمه باده نوشی کاملاً ممنوع قرارداده شد.

---

(۱) معلقه سبعه ترجمه عبدالمحمدآیتی چاپ تهران.

(۲) تاریخ الادب العربی طبع مصر (ص۲۱) سال چاپ (۱۳۵۱ه - ۱۹۳۲م)

چنانکه درسال چهارم هجرة النبی که آنرا سنة الترفیه گویند باده بر مسلمانان حرام گشت. حضرت پیغمبر (ص) اگرچه از ابتدای بعثت خود این عمل را مذمت میکردند، اما بصورت صریح درسال فوق این آیه شریفه نازل شد که: «ای محمد (ص) از تو در بارهٔ باده نوشی و قمار پرسش میکنند بگو که در آنها گناهی عظیم است و منفعتی است برای مردم، اما گناه آنها از سود شان بزرگتر است.» (۱)

پس از نزول آیهٔ کریمه بالا مردم فهمیدند که بزودی نوشابه حرام خواهد شد، تا آنکه آیه دوم درین باب چنین نازل شد: (ای کسانیکه بخدا ایمان آورده اید درحالت مستی به نماز نزدیك مشوید (۲)

پس از نازل شدن آیهٔ فوق بازهم پاره یی از مردم درحالت مستی بی ادبیها کردند و بصورت پنهان به می نوشی پرداختند، مردم به پیغمبر اسلام شکایت بردند تا آنکه این آیه مبارکه در تحریم قطعی شراب فرود آمد: «ای کسانیکه ایمان آورده اید همانا باده و قمار و بت‌هایی را که برسر پا داشته اید و تیرهای اقداح که بدان قمار می بازند نجس و از کارهای اهریمن است، از آنها دوری کنید تا رستگار باشید (۳)

بعد از ان شرب خمر بر مسلمانان بصورت قطعی حرام شد اما باوجود اینکه اسلام باده را حرام ساخت مسلمانان بعضاً بنوشیدن آن اقدام میکردند و بوصف آن می پرداختند (٤)

گویند دریکی از جنگهای زمان پیغمبر (ص) تازیان برخم‌های نوشابه یهودیان دست یافتند و آنها را شکستند، باده از خم‌ها بریخت اعرابیی بی طاقت شده برزمین

---

(۱) سوره دوم بقره، آیه (۲۱٦)

(۱) سوره چارم نساء آیه (٤٦)

(۳) سوره مائده، آیه (۹۲)

(٤) کتاب مزدیسنا از داکتر محمد معین.

دراز کشید و باجرعه بنوشیدن پرداخت که آنگاه حضرت پیغمبر اسلام با نعلین خود او را تأدیب کردند (۱)

همچنین در زمان خلفای راشدین نیز وصف خمر به سبب حرمت آن بکلی متروك گردید؛ اما شعراء هرقدر از صدر اسلام دورتر میشدند و باعادات ورسوم ملل دیگر آشنایی پیدا میکردند همانقدر جرأت ایشان در وصف خمر بیشتر میشد و درین موضوع مضامین مبالغه آمیز انشأ میکردند، چنانکه وصف باده در اشعار وخمریات درعهد بنی امیه رونق بیشتر یافت. حتی برخی از خلفای اموی خود در وصف خمر شعر میگفتند از جمله ولید بن یزید را میتوان نام برد که اشعار او در وصف خمر مشهور است و شعرا مضامین او را گرفته در شعر خود بکار برده‌اند.

بدین ترتیب در عصر عباسی وصف باده بنهایت کمال رسید و مضمونی ناگفته نماند (۲). ابونواس (۱۴۵ـ ۱۹۹) هجری نخستین شاعری بود پس از ظهور اسلام که خمریات خود را به لطایف وذوق تمام اشاعه داد.

چنانچه اشعاری که درین باره سروده است به (۲۷۵) بیت میرسد، اینك بیتی از وی نقل می شود:

لاتبك لیلی ولاتطرب الی هند واشرب علی اوردمن حمر أکالورد (۳)

خلفای عباسی نیز در مجالس عیش وطرب باده می نوشیدند و بعضی از آنها در اشعار بوصف خمر می پرداختند چنانچه اشعاری که در دیوان ابن المعتز عباسی در وصف خمر انشاد شده است و یك باب مستقل را احتوا کرده زیاده از (۳۲۵) بیت می باشد. (٤)

---

(۱) کتاب حافظ شیرین سخن تألف داکتر معین .

(۲) تاریخ ادبیات داکتر جاوید چاپ گستنر جلد اول

(۳) المجمل فی تاریخ الادب العربی چاپ مصر و معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمد آیتی

(٤) کتاب حافظ شیرین سخن تألیف داکتر محمد معین

بدین ترتیب از اینکه شعرای آن عصر از یکطرف به میگساری پرداخته‌اند و از جانب دیگر اشعاری در وصف خمر سروده اند. وصف باده در اشعار عرب سر از نو معمول گردید و قوت گرفت و بهمین طریق شعرای دری زبان که در کلیات مقلد شعرای عرب بوده اند از همان ابتدای شعر و شاعری به علت توافق باذوق عمومی و مقتضیات دیگر بوصف خمر در اشعار خود پرداخته و رفته رفته این شیوه بقدری شایع و معمول گردید که حتی شاعرانی که شاید اساساً از باده خواری بیزار و برکنار بوده اند آنرا از لحاظ ادبی اصل وسنتی پنداشته اشعاری در آن زمینه گفته‌اند، بنابران این شیوه درمیان شعرای دری زبان نیز عام گردیده است.

سپیده دم شعر خمری در ادبیات دری:

خمریات از زمانهای بسیار قدیم و شاید از نخستین روزیکه باده در جهان پدید آمده است از بهترین مضامین شعرای هر ملتی بوده‌است چنانکه خمریات شعرای یونان قدیم هنوز از دل انگیز ترین اشعار آن عصر بشمار میرود(۱)

آریائیان در زمان بسیار کهن بامی و تاك آشنا بوده اند. در سرزمین اصلی خود که حوالی اسیای میانه و خراسان زمین بزرگ بوده است کمال دقت را در کشت وزرع انگور بانیروی حقیقی بکار می بردند. در اوستا (می) بصورت مذه madha آمده‌است چنانکه در هوم یشت (یسنای ۱۰- بند۸) چنین آمده: «آری همه مذه (می) های دیگر را خشم خونین سلاح در پی است اما آن مذه (می) هوم را رامش راستی همراست، مستی هوم سبك سازد هر آن آدمی که هوم را چون فرزند خوردسالی نوازش کند هوم خود را برای شان آماده ساخته به تن شان درمان می بخشد.» (۲)

---

(۱) اشعار واحوال رودکی تألیف سعید نفیسی ج۲

(۲) مزدیسنا تالیف دکتر معین.

و در وندیداد (فرگرد ۸ ـ بند ۲۲) مذومنت بمعنی می‌مند، صفت برای میزد (خوردنیهای جامد) آورده شده و آن مرکب است از مزه (می) ومنت (مند) ازادات اتصاف همچنان می در پهلوی بصورت(Mad) آمده است.

بهرحال باده نوشی ازاعمال رایج اریائیان بوده است تاانجاکه هرگاه‌در میان ایشان کودکی متولدمی‌شده درهمان روزخانواده وی شرابی درخم میگذاشت‌وآنرامحفوظ میداشت‌تادرشب عروسی فرزندبه عنوان میمنت صرف شود، همچنان بلعمی در تاریخ‌خود (می)خوردن‌راازاداب‌وشرایع‌زردشت‌دانسته است . ومولف بیان الادیان می‌نویسد که : (مغان شادی کردن ومی‌خوردن بطاعت دارند . » (۱)

ازهمین جاست که قدیمترین شاعران وادیبان دری (می)رابه‌مغان‌وموبدان زردشتی نسبت داده اند. البته مقصوداین نبوده که مغان‌وموبدان‌زردشتی‌درمی خوارگی استاد بوده اند بلکه مغ ومغان در ادبیات دری نام عمومی برای زردشتیان شده است .

از کمال خجندی

باقامتت ، ای‌لاله‌رخ سوسن‌بوی
ازجای رود چو آب سرولب جوی
پیش رخ تو زسیلئ باد صبا
گل را به تپنچه سرخ میدارد روی

(۱) برای معلومات بیشتررجوع شود به تاریخ‌بلعمی وبیان الادیان .

مستزاد

یك صبح در کلیسا

بالای یکی تپه‌ئی (خوش فرش گیاه) یك روز پگاه
بالاشدم آهسته تا به بینم چه بناست
دیدم که کلیسای سیاهی بـه‌نگـاه آمد، سر راه

* * *

ایستاده سر تپه بد، دیر قدیم باعظمت و بیم
دروازهٔ قوسی رقمش بسته هنوز
اندرحرکت سیاه پوشی به حریم آرام وسلیم

* * *

این (پا دری) سیاه پوشیده یلان درچشم و گمان
بسیار شبیه ایـن کلیسا بـودی
هم محکم وهم متین ودرحین زمان قدقیل و کمان

* * *

خاموشی مطلقی است، گاهی صرصر از لای شجر
آهسته گذر کرده بجنبانـد شاخ
شل شل زدرخت است، صدای پر پر از مرغ سحر

* * *

درچوکی یی، یك باغچه‌ئی، بنشستم دیدم چکنم
موزون هوایـی است زابرروشن
گشتم همه اطراف و کنون گیرم دم کافی است قدم

* * *

صحن سیه و کبود سنگی ،سنگین مضبوط و متین
کوچك کوچك گلان خود روظاهر
در بیخ درخت ها ودرخط زمین رنگین، رنگین

• • •

آغازخزان است وفتد برگ قرار، خوش نقش و نگار
آهسته شمالش ببرد، این‌سوو آن
(خش‌خش) بکندروی‌زمین‌دررفتار چرخد بکنار

• • •

درخامشی ناگاه صدائی برخاست اندرچپ وراست
(دررنگ...ودرنگ ودرنگ‌ودرنگ(۱)
آوازبه هرگرد ونواحی بالاست موجش‌به فضا است

• • •

برد ازدل من‌زنگ کدورت‌آواز باسوزونیاز
برخاستم وروان شدم جانب دیر
بینم که بجا چه‌گونه آرند نماز؟ بانغمهٔ ساز

• • •

بینم‌آری چه‌گونه سازند ادا آداب ودعا
داخل‌شدم، ایستاده‌شدم‌همره شان
دردست، یکی پارچهٔ پاك وصفا دل‌سوی‌خدا

• • •

(آرگن) به‌سرودآمدو تاسقف‌رسید چون بادوزید
امواج‌به دیوارودرآهنگ‌انداخت
آهنگ به دلهای همه وجد دمید چون شعله تپید

(۱) آوازرنگ کلیسا

ممزوج صدا های بم وزیر بهم　　هر رنگ ورقم
با (آرگن) شررفگن می لرزید
باگوش و کناردیر میشدهمدم　　خم اندرخم

• • •

من همره‌شان لب‌حرکت‌داده‌روان　　ازقلب وزبان
الحمد شریف وقل هوالله سه بار
باصوت خفیف بودم آری‌خوانان　　با مردوزنان

• • •

دیدم همه گی پاك ،خدا میگویند　　افگنده سراند
(مقصودتوئی! بهانه‌این دیروکنشت)
آخرهمه بر کعبهٔ توسجده کنند　　سویت بدوند

• • •

مخلوق تو ازروزازل‌دیده کشای　　برارض‌وسمای
گه روشنی ماه وقمر می‌جو شد
گه برقك ورعدو بادبردش ازجای　　کاین‌است: خدای

• • •

کم کم همه ازنور حقیقت دانا　　گفتند: خدا
هم‌خالق‌شمس‌وماه‌و برق‌ورعداست
آمد بوجود ـ ازوجود ش د نیا　　ذاتش‌همه جا

• • •

حق‌است‌خدای، قل‌هوالله احد　　الله الصمد
ذاتش نه‌شریك ونی موافق‌دارد
موجودخدا، نه‌والداست‌ونه‌ولد　　باقی واحد

محمد حیدرنیسان ـ لندن ۱۹۶۲

محمدنبی مفتون

غرق نگهت گل

بزخم دل نه‌مرهم بسته نی فکر رفو کردم
بپاس ناوك‌نازش به درد و داغ خو کردم

شده امروز غرق نگهت گل جیب‌ودامانم
نسیمی راکه ازکویش‌گذر میکرد بوکردم

به‌تقریبی سخن سر کردم ازموی سمن بویش
مشام جان و دل را از شمیمش مشکبو کردم

ندارد دردل‌سنگین جانان ناله تأثیری
کنون فریاد حسرت را گره اندرگلو کردم

بحسرت قطرهٔ خون‌شد چکید ودر رهش گم شد
دل‌سرگشته‌رادرخاك کویش جستجو کردم

به ذوق صحبت پیرمغان دوش از سر مستی
به دورجام‌گشتم بوسه برپای سبو کردم

به این‌صافی که‌می بینی زلال طبع من (مفتون)
بخون ناب جگر روی‌دلم راشست وشو کردم

«۱۹- ۱۱-۴۹»

پوهنوال عبدالرزاق زهیر

تذکره نگاری درادب دری

۲

سرزمین هند جایگاه مهم درین زمان در تذکره نگاری قرار میگیرد، و تذکره هایی درمسیر تاریخ توسط دانشمندان مسلمان هند بر شته تحریر میاید چنانچه در « ۱۱۶۵ه » شیخ علی متخلص به حزین تذکره خود را بنام «تذکرة المعاصرین» درشرح حال علما و شعرای معاصر خود تدوین میکند .

یکسال بعد یعنی «۱۱۶۶» غلام علی آزاد بلگرامی تذکره یی بنام «سرو آزاد» درشرح حال شعرای بلگرام وسایر حصص هند در قید تحریر میاورد، این تذکره جلد دوم مآثرالکرام تذکره اصلی نویسنده قرار میگیرد ، تا آنکه هر دو جلد بنام مآثرالکرام در حیدر آباد دکن بزیور طبع آراسته میگردد، و مشتمل بترجمه حال فقراء و علمای بلگرام وغیره می باشد ، مولف این تذکره قبل از تحریر این دو جلد فوق تذکره عمومی بنام «یدبیضا» در «۱۱۴۸ ه» بر شته تحریر میکشد که چند سال بعد در «۱۱۷۶ و ۱۱۷۷» بنام «خزانه عامره» تذکره عمومی و مبسوطی در قید تحریر در می آورد که در آن حال شعرای معاصر و پیشتر از آنرا شرح میدهد. این تذکره ماخذ معتبر تذکره های بعدی قرار گرفته و یکی از تذکره های معروف و مشهور بحساب میرود .

پیوست بهمین تاریخ یعنی در « ۱۱۶۹» میرعلی شیر قانع درسرزمین هند بنام « مقالات الشعراء » تذکره دیگری می نویسد ، تذکره (بی نظیر) در (۱۱۷۲ه)

ot cap 76

توسط میر عبدالوهاب دولت آبادی تألیف می‌شود. در «۱۱۷۳ه» قیام‌الدین حیرت بنام «مقالات‌الشعراء» تذکره‌یی در شرح حال شعراء ازعهد عالمگیر اول تا وفات عالمگیر دوم در قید تحریر میکشد.

در (۱۱۷٤) در ضمن کتاب تاریخ عمومی بنام حدیقة الصفا که به‌ضمیمه آن شرح حال شعراء نیز توضیح می شود بر شته تألیف کشیده می شود.

پیوست بهمین تاریخ تذکره «باغ معانی» توسط نقش علی تألیف میشود که مشتمل بر هفت چمن و یك خاتمه بوده ودر آن شرح حال شعراء بترتیب حروف تهجی تدوین شده است.

متصل بهمین تاریخ لطف علی بیك آذر اصفهانی بنام «آتشکده آذر» تذکره مبسوطی برشته تحریر درمی آورد، این تذکره که مولف آن از «۱۱۷٤ه» تا ۱۱۹۳ه» به تالیف آن مشغول بوده، باساس رعایت ممالك و بلاد تدوین و ترتیب شده‌است

در «۱۱۷۵ه» نویسنده هندو مذهب درسرزمین هند بنام دورگاداس تذکره‌یی بنام (سفینه عشرت) باساس حروف تهجی تالیف و تدوین نمود، که آیندگان ازین تذکره استفاده اعظمی کردند. بهمین ترتیب نویسنده باذوق هندو مذهب دیگر بنام لچمی نراین شفیق اورنگ آبادی در «۱۱۸۱ه» در شرح حال شعرای فارسی گوی هند تذکره‌یی ترتیب و باساس حروف تهجی در دو فصل بنام «گل رعنا» تدوین نمود، که فصل اول آن ترجمه شعرای مسلمان و فصل دوم آن ترجمه حال شعرای هندو است، همین نویسنده بنام «شام غریبان» تذکرهٔ دیگری در «۱۱۸۲ه» تألیف نموده است. که مشتمل بر احوال شعرایی است که در هند حیات بسر میبردند.

در «۱۱۹٤ه» مطابق (۱۷۸۲م) بنام «لب لباب» تذکره‌یی تدوین گردید که تقریباً خلاصه ریاض الشعراء بشمار میرود و معلومات جدیدی هم بدان افزودند.

موهن لال نویسنده صاحبذوق هندو مذهب باسم (انیس الاحبا) یا (تذکره شعرای

فارسی گوی هند) در مقابل تذکرة المعاصرین شیخ علی حزین در قید تحریر در آورد.

در «۱۱۹۸) علی ابراهیم خان خلیل تذکره یی بنام «خلاصة الکلام» د رشرح حال شعرای که مثنوی گفته‌اند ترتیب نموده و در آن شرح حال «۷۸» تن مثنوی سرایان ادب دری راشرح داد.

در «۱۱۹۹ ه» مطابق (۱۷۸۶ م) غلام همدانی مصحفی بنام «عقد ثریا» تذکره مختصری ترتیب دادو در آن شرح حال شعرای فارسی گوی هند را از عهد محمد شاه تاعهد شاه عالم شرح کرده است. همین نویسنده در «۱۲۳۶ ه» تذکره دیگری بنام «تذکره فارسی» در ترجمه شعرای متاخرین ازشعرای فارسی زبان وارد و گوی هند بترتیب حروف تهجی ترتیب نمود که در آن بیشتر اشعار انتخابی اردو میباشد.

در (۱۱۹۸) عبدالرزاق خوافی مخاطب به شاهنوازخان صمصام الدوله مؤلف مآثرالامراء تذکره‌یی بنام (بهارستان‌سخن) تحریر کرد. که متعاقب آن عبدالحکیم حاکم لاهور بنام (مردم دیده) تذکره‌یی تألیف‌نمود که اسم آن نخست تحفة المجالس بوده، بعد هابه تجویز آزادبلگرامی به (مردم دیده) موسوم گردیده است، مؤلف مذکور پسرشادمان خان اوزبک است.

از (۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ه) یعنی یك قرن تاجائیکه یادداشت کرده ام بیش از «۴۰» جلد تذکره در قید تحریر و تألیف در آورده شده است، از قبیل: در (۱۲۰۵ ه) علی ابراهیم خان‌مؤلف خلاصة الکلام تذکره عمومی بی نهایت مبسوط بترتیب حروف تهجی درشرح حال (۳۲۷۸) تن شاعرفارسی گوی بنام «صحف ابراهیم» تألیف نمود.

پیوست بهمین تاریخ، ابوطالب تبریزی اصفهانی بنام خلاصة الافکار تذکرهٔ بترتیب حروف تهجی از آغاز تازمان مؤلف بشمول معاصرین ترتیب و

تألیف نمود .

در (۱۲۱۸ ه) علی احمد هاشمی متوطن سند یله هند تذکره مبسوطی در شرح حال (۳۱۴۸) تن شاعر از شعرای دری گوی بترتیب حروف تهجی تدوین نمود و نامش را « مخزن الغرایب » گذاشت. پیوست بهمین تاریخ (۱۲۱۸ ه) تذکره مرآت آفتاب نما توسط عبدالرحمن مخاطب به شاهنواز خان تألیف گردید .

در (۱۲۱۹) نویسنده هند و مذهب بنام بگوان داس هندی در شرح حال شعرای عصر شاه عالم بنام تذکره « سفینه هندی » تألیف نمود . که پیوست به آن تذکره احمد اختری در (۱۲۲۱) در شرح حال شعرای معاصر « عهد فتح علی شاه » تدوین شد .

در (۱۲۲۸ ه) محمد رضا تبریزی و عبدالکریم شهادری کتاب تاریخی ضخیم بنام «زینة التواریخ» بحسب دستور فتح علی شاه قاجار تدوین میکنند. و در آن ذکری از شعرای عرب و عجم نیز میکنند .

در (۱۲۲۹ ه) تذکره ریاض الوفاق توسط ذوالفقار علی مست در شرح حال شعرای فارسی گوی بنارس و کلکته تألیف می نماید، در همین آوان تذکره (نشتر عشق) از (۱۲۲۴ تا ۱۲۳۳ ه) توسط حسین قلی خان عظیم آبادی متخلص به عاشقی در دو جلد که مشتمل به ترجمه شرح حال (۱۴۷۰) تن شاعر بترتیب حروف ابجد تدوین می شود .

زینة المدایح تذکره ایست در دو جلد در شرح شعرایی که بمدح فتح علی شاه قاجار (هفت سال اول سلطنتش) پرداخته اند . مدایح آنها را جمع و درج این تذکره نموده ، مؤلف آن تاسال (۱۲۳۳ه) در قید حیات بوده است . این تذکره یکی از مآخذ مهم مجمع الفصحا تألیف هدایت است و

مؤلف محمد صادق همامروزی است .

در (۱۲۳٤) محمد فاضل نام کتاب « انجمن خاقان» راکه ازمأخذ مهم مجمع الفصحاء بشمار میرود ، درشرح حال شعرای فتح علی شاه قاجار تألیف نمود. یکسال بعد در (۱۲۳۵) محمودمیرزا پسر فتح علی‌شاه اشعاری ازشعرارا انتخاب و باشرح حال آنها در تذکره ایکه بنام « سفینة المحمود » موسوم بود تدوین نمود، ودر (۱۲۳۵) آنرا تکمیل کرد . در (۱۲۳۷ ه) علی اکبر شیرازی بنام « تذکره دلکشا » درشرح حال شعرای عهد فتح علی شاه و معاصرین خود تدوین میکند .

در (۱۲٤۱) تذکره‌یی بنام « نگارستان دارا » توسط عبدالرزاق در شرح حال شعرای عهد فتح علی شاه تدوین میشود .

از (۱۲٤۷ تا ۱۲٤۹ ه) بهمن میرزا بن نایب السلطنه عباس میرزا بنام « تذکره محمد شاهی » تذکرهٔ تدوین میکند. این اثر دارای سه قسمت بوده: درقسمت اول درترجمه شرح حال قدمامشتمل بر (۱۵۰) شاعر بترتیب ابجد از « اسدی تایمینی» وقسمت دوم درتاریخ عهد قاجاریه واشعار فتح علی‌شاه وبعض شهزاده هاو قسمت سوم درترجمه حال شعرای معاصر بترتیب حروف ابجد « از ابوالقاسم قایم مقام تا واله اصفهانی)، این کتاب بعداً مأخذ مجمع الفصحاء قرار میگیرد .

درهمین آوان اثری بنام « گلشن محمود » تألیف محمود میرزا بحسب فرمان فتح علی شاه قاجاردر (۱۲۳٦ ه) درترجمه احوال شعرا واشعار «٤۸» تن شاعر که پسران فتح علی شاه هم درآنجمله‌اند وخودمؤلف نیزدرآن شامل است تدوین می یابد .

در (۱۲۵۳) تذکرهٔ بنام « درویش نوا » که در شرح حال شعرای متقدم

تاقرن نهم هجری در آن ذکر یافته‌است تألیف می شود ، باحتمال قوی این تذکره‌جزء تذکره «درویش‌نوا» تألیف درویش نوای کاشانی است که دارای دو قسمت‌دیگر نیز بوده‌است‌مشتمل بر شرح‌حال‌متوسطین ومتأخرین است‌واز جمله مأخذمجمع الفصحای هدایت بشمار میرود.

پیوست بهمین‌تاریخ احمد هلاکوی قاجار تذکرهٔ موجز ومختصر درباره احوال‌شعرای ایران ، هند ، روم تاعهد فتح علی‌شاه قاجار که بفارسی وترکی شعر گفته اندتدوین میکند ودر «۱۲۵۳» از تألیف آن‌فارغ می‌شود، اسم تذکره خودرا «مصطبه‌خراب» میگذارد .

چهارسال‌بعدیعنی‌در «۱۲۵۷ه» درسرزمین‌هند وزیرعلی عظیم‌آبادی متخلص به‌عزتی تذکره عمومی‌در شرح حال «۲۰۵» تن شاعر غزل سرا برحسب شماره حروف‌تهجی بنام«معراج‌الخیال »تدوین وتألیف میکند .

در«۱۲۵۸ه » محمد قدرت‌الله گوپاموی بنام نتایج الافکار تذکره عمومی شامل‌شعرای‌فارسی‌زبان‌بنام(نواب کرناتك)وتألیف میکند .

پیوست بهمین تاریخ تذکره‌یی بنام «صبح وطن» توسط سراج الدین محمدغوث‌خان اعظم‌در شرح‌حال شعرای‌فارسی گوی«کرناتك» تألیف‌می‌شود که‌درمدراس بزیور طبع آراسته‌می گردد.

در«۱۲۵۹ه»تذکره‌یی بنام(مدایح‌المعتمدیه» توسط محمدعلی بهار تألیف ودر آن‌شرح حال‌شعرایی راکه‌از منوچهرخان معتمدالدوله‌مدح سرایی کرده اند بااشعار مدحیه آنهامی آورد .

در«۱۲۶۱ه»محمدرضابن‌القاسم‌طباطبایی بنام‌واحدعلی‌شاه‌باسم«نغمه‌عندلیب» تذکرهٔ‌در شرح‌حال (۴۵۰)تن شاعر که شرح‌حال شعرای‌فارسی گوی‌هند در آن بیشتر گنجانیده شده‌است وازشاعران دیگر نسبتاً کمتراست تدوین‌میکند .

در «۱۲٦٤» تذکرهٔ بنام «حدیقه امام الهی» توسط میرزا عبدالله بن محمدآقا متخلص به رونق برشته تحریر کشیده می‌شود ودر آن از شعرای ستندج مرکز «کردستان» ذکرشده است .

در «۱۲٦۳ه» قاضی محمدصادق برای هنری اپلیت تذکرهٔ بنام «آفتاب عالمتاب» درشرح‌حال شعرای فارسی گوی تألیف میکند که مأخذ تذکره های صبح گلشن وروز روشن قرارمیگرد .

در «۱۲٦٤» احمدقلی خان نظام‌الدوله هروی متخلص به‌صارم تذکره عمومی درشرح‌حال شعرای سلف تاعصر خود بنام «میکده» تألیف مینماید. درین آوان رضاقلی‌خان هدایت دست بتألیف تذکرهٔ ضخیم و باارزشی بنام «مجمع الفصحا» میزند که بعداً ازمأخذ عمده ومعتبر در تحقیق زبان وادب دری قرار میگیرد. مطالب ومأخذآن از لباب الالباب عوفی وتذکره‌های پیشین بوده ومواد جامع و گرانبهایی رادر برمیگیرد. مولف آن رضاقلی هدایت در «۱۲۱۵» متولد ودر «۱۲۸۸» وفات کرده‌است . رضاقلی هدایت تکمله مفیدی نیز بر آن بنام «ریاض العارفین» افزود. این هردو تذکره نظر باهمیت خود بزیور طبع آراسته‌می‌شود .(۲۳)

از «۱۲۷۰ تا ۱۳۰۰ه» چندین تذکره دیگر در سرزمین هند تألیف میگردد از قبیل تذکره «شمع انجمن» که توسط نواب محمدصدیق حسن‌خان بهوپال بترتیب حروف تهجی درشرح حال «۹۸۹» تن شاعر تدوین شده است .

پیوست بهمین تاریخ مولوی نورالحسن بن نواب صدیق‌حسن خان بهوپال بادامه تذکره‌فوق که تکمله شمع انجمن محسوب می‌شود بنام (نگارستان‌سخن) درذکر برخی‌ازشعرای معاصر در داکه و بنگال تألیف مینماید ، بادامه هردو

(۲۳) مجمع الفصحا باهتمام مهدیقلی هدایت دردوجلد در «۱۲۹٤ه» درایران بچاپ رسیده است. همین طور ریاض العارفین به تصحیح وتحشیه مهدیقلی هدایت درتهران «۱۳۱٦ه» به‌چاپ رسیده است .

تذکره فوق مولوی علی حسن خان بن نواب صدیق حسن خان بنام «صبح گلشن» تذکره یی بترتیب حروف ابجد در «۱۲۹٤» تألیف میکند که هر سه تذکره فوق در هند و حصص مختلف آن به طبع رسیده است .

در «۱۲۹۵» محمدظفر حسین گوپاموی بنام «روز روشن» تذکره عمومی ترتیب و بادامه هر سه تذکره فوق در شرح حال شعرای معاصر تدوین و تألیف میکند که در «۱۲۹۷هـ» در بهوپال بچاپ میرسد .

تبصره:

در ضمن یادداشتهای شخصی خود باسم بعضی از تذکره های دیگری برخوردم که اصل تذکره ها را بنده ندیده ام. یادداشتهای خود را از لابلای مطالعه کتب و دواوین ضبط و ثبت کرده ام، درجمله یادداشتها یکی هم بنام تذکرة الشعرای جلبی حسن برخورده ام که در «۹۹٤هـ» برشته تحریر در آمده است .

۲ ـ دیگر تذکرة الخواتین تألیف «باحتمال» شاه جهان بیگم ملکه بهوپال هند .

۳ـ پادشاهنامه تألیف محمدامین قزوینی که درعهد سلطنت شاهجهان (قرن یازدهم) تألیف شده است .

٤ـ تذکره یوسف علی خان تألیف محمد یوسف علی در « ۱۱۸٤هـ . »

۵ـ مرآة الصفا تالیف محمدعلی بن محمد صادق حسینی که تاریخیست عمومی و درضمن آن از شعرای دری گوی نیز بابی تحریرشده است .

٦ـ تذکره احمد اختری درشرح حال معاصرین ازشعرای فرس که درعهد فتح علی شاه حیات داشته اند . در « ۱۲۳۲ هـ »

۷ـ مجالس العشاق تألیف سلطان حسین میرزا دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم درباره حکایات بعضی از عرفا و سرگذشت محدودی از شعراء که در کانپور بطبع رسیده است .

۸ـ محك‌الشعراء ازمحمد صالح شاملو.

۹ـ تذکره خیرات حسان درباره شاعره‌ها وزنان سخنور.

۱۰ـ طبقات‌الشعراء ازمحمدقدرت‌الله شوق ـ تذکره مجمع‌الخواص ـ گلشن بیخار وتذکره شاهد شوق، ماه درخشان ـ طور حکیم ـ تذکره محبوب‌الزمن ازصوفی عبدالجبارحیدرآباد دکنی ـ بزم تیموریه ازسید صباح‌الدین وغیره. که بنده تنها باسم آنها آشنا بوده وازمحتویات آن اطلاعی ندارم. همچنین تذکره سبحان قلی‌خان در (۱۱۰۰ه) دربخارا تألیف شده است.

درماوراءالنهردرسیرتاریخ تذکره‌نویسی، تذکره‌هایی به‌قید تحریردرآمده است که ما اینجا شمهٔ ازآنرا ازتاریخ «۱۲۰۰ تا ۱۳۴۰ه» یعنی آوان انقلاب اکتبرشرح میدهیم.

خانواده منغتیه از«۱۲۰۰ ه تا ۱۳۳۹ ه» زمام اموربخارا را بدست داشتند. امیردانیال سرسلسله این‌خانواده است ـ امارت‌امرای بخارا باسلطنت امیرسید عالم شاه در«۱۳۳۹ه» باآغازانقلاب اکتوبردرجمهوریت های‌جنوب اتحاد جماهیرشوروی خاتمه می پذیرد.

پس ازامیردانیال ـ امیرشامراد ملقب بامیرمعصوم غازی وسپس سید امیر حیدرملقب بامیرسعید وبعد امیرسعید نصرالله ملقب به بهادرخان (۱۲۱۲ه تا ۱۲۷۶ه) وپس‌ازوی پسرش سیدامیرمظفربهادر«۱۲۷۹ه تا ۱۳۰۳ه» وبعد سید امیرعبدالاحد متخلص به عاجز «۱۳۰۳ـ تا ۱۳۲۸» وبعدازوی سید عالم شاه «از۱۳۲۸تا ۱۳۳۹ه» امارت بخارا را بدست داشتند.

درفرغانه‌وخوارزم‌نیزخان‌نشین‌هایی‌امارت کرده اند، محمدرحیم‌خان در خیوه «۱۳۲۶ه» وعمرخان درخوقند «۱۲۳۸ تا ۱۲۵۸» امارت جداگانه و مستقلی داشته اند. به‌درباراامرای فوق سلسله تذکره نویسی بصورت رسمی

و ذوق شخصی جریان داشته است .

در « ۱۲٤۹هـ » قاری رحمت‌الله بن عاشور محمد البخاری متخلص به واضح تذکره یی بنام تحفة‌الاحباب فی تذکرة‌الاصحاب را در شرح حال شعرای دری زبان نوشت « ۲٤ »

در «۱۲۷۹هـ» خواجه فهمی تذکره یی برحسب فرمایش خواجه ملا میر محمد توخسب در شرح حال شعرای معروف وامرای بخارا که شاعر بوده‌اند و شعرای متاخر و معاصر خود تدوین و تألیف کرد(۲۵).

تذکره مجموعة‌الشعرای فیروزشاهی به‌دربار امیر خیوه، محمد رحیم دوم توسط احمدطبیبی تدوین و تألیف گردید، ودر آن علاوه برشرح حال شعرای متاخر ومعاصر مولف غزلیات و مثنوی های زیادی نیز ضبط گردیده است (۲٦)

فضلی سمنگانی شاعر و ملك‌الشعرای دربار امیر عمرخان درخوقند تذکرهٔ بنام مجموعة‌الشعرای عمرخان تالیف میکند و در آن شرح حال هشتاد نفر شاعر معاصر ومتأخر را میاورد (۲۷).

---

(۲٤) تذکره تحفة‌الاحباب قبل از (۱۹۱۷م) در بخرا باطبع سنگی بچاپ رسیده است . نسخه‌های خطی این تذکره در کتابخانه انستیتوت شرقشناسی تاشکند و دوشنبه زیاد است .

رك :ـ فهرست نسخه‌های خطی انستیتوت خاورشناسی مربوط اکادمی علوم ازبکستان بنام البیرونی جلد اول صفحات (۳۳۲ـ۳۳۷ـ به نمرات ۵۹ـ٦۰ـ۲۳۳٦ـ۲۳۰٤ـ۱٤۷۰ ـ۸۵٤ ـ۸۵۷ ـ ۲٦٦۳ـ۲۸۱۱) وجلد دوم فهرست نسخه‌های خطی انستیتوت خاورشناسی دوشنبه به صفحه(۲۷) به نمره «۱۲۳۷» .

(۲۵) جلد دوم فهرست انستیتوت خاورشناسی شهر دوشنبه (ص۲۷) به نمره (۹۵۲).

(۲٦) نسگ - جلد دوم فهرست نسخه‌های خطی انستیتوت خاورشناسی تاشکند بنام البیرونی (ص۳۵۸) به نمره(۱۱۵۲) و جلد هفتم همین فهرست (ص۲۰۱ به نمره ۱۱۳٤) .

(۲۷) ایضاً جلد دوم صفحات (۳۳٦ - ۳۳۹- ۳٤۰) به نمرات (۲۳۷۱ - ۱۳۰۹ - ۱۱۵۳ ـ ۳۵۸ ـ ۲۳۲۹ - وجلد هفتم به نمرات ۹۹۱٤ - ۷۵۱۰ - ۱۲٤۲- ۹٦۸۸-۹۱۳۹- ٤۵٦۹- ۵۷۳۵- ٦۷٤۵ ـ ۱۳۲٦.

go cp. 85.

حاجی عبدالعظیم سامی بخارایی «۱۲۷۷ه» در عصر امیر مظفر بنام تذکره سامی بخارایی کتابی می نویسد و در آن شرح حال شعرای معاصر خود را شرح میدهد(۲۸) امیر مظفر چهار پسر داشت: سید نورالدین متخلص به حیا- میر عبد العزیز تـو ره شمسی، میر محمدصدیق متخلص به حشمت، و سید عبدالاحد متخلص به عاجز، سید عبدالاحد دو برادر را در دوران بیست و شش سال امارت خود در بخارا بحبس و قیدنگاه داشت، تا آنکه در بندیخانه جان سپردند. که از آنجمله میر محمدصدیق متخلص به حشمت است که صاحب تذکره یی بنام تذکرهٔ حشمت میباشد، حشمت صاحب ذوق عالی و در شعر سرایی نیز ید طولی داشت. در تذکره حشمت در باره شرح حال شهزادگان و شاهان قاجاریه، بعد ماوراء النهر و سپس در باره ادب پروری بابر و بعد از ملوك خانیه ترکستان و سپس شرح حال شعرای آسیای میانه ثبت و تدوین شده است. میرزا محمد شریف صدر متخلص به ضیأ تذکره یی بنام تذکرة الشعرای صدر ضیاء رامی نویسد و در آن شرح حال شعرای بخارا را از زمان امارت امیر مظفر تا امیر سید عالم شاه راشرح میدهد. «۲۹»

عبدالله خواجه بن مختار خواجه مدرس عبدی تذکرهٔ بنام تذکره عبدی که مشتمل برسه فصل است تألیف میکند. خواجه مدرس عبدی تا تاریخ « ۱۳۲۲ه » در قید حیات بوده است. تذکره اش در باره شعرای طبقات مختلف از اهل کسبه حرفه، مامور، وقاضی وغیره تحریر شده است(۳۰)

میر افضل مخدوم پیر مستی بن اشرف الصدیقی الهروی متخلص به افضل بامر سید امیر عبدالاحد امیر بخارا در «۱۳۲۲ه» تذکره خود را تالیف میکند و در تذکره خود شرح حال «۱۳۷» تن شاعر متاخر و معاصر خود را توضیح

(۲۸) ایضاً جلد سوم (ص ۲۹) به نمره «۱۱۱ - ۳۳۹۶».

(۲۹) نك:- فهرست نسخه‌های خطی تاشکند، جلد ششم (ص ۵۷) به نمره (۱۳۰۴)

(۳۰) رك: فهرست نسخه‌های خطی دوشنبه جلد دوم (ص ۲۷) به نمره (۹۵۲)

و تشریح میکند (۳۱).

حاجی نعمت‌الله محترم از طرف امیر عبدالاحد و امیر سید عالم شاه مامور تالیف تذکره یی در شرح حال شعرای معاصر می‌شود. وی تذکره خود را در (۱۹۱۰م) مطابق (۱۳۳۰ه) بانجام رسانیده است. در تذکره محترم شرح حال (۱۲۵) تن از شعرای متاخر و معاصر مولف توضیح شده است (۳۲).

پیوست بهمین زمان و عصر در افغانستان نیز تذکره‌هایی بر شته تحریر در آمده است.

تذکره لعل بدخشان تألیف میر یار بیك بدخشی در سال «۱۲۸۹ه» بهار بدخشان و مفرح الاحباب تألیف سید عبدالکریم حسینی در سال «۱۳۰۰ه» د رشرح حال شعرای افغان، ایران، و بخارا، تذکره آتش فشان تألیف محمد یعقوب فراهی و تذکرة النساء تألیف مولانا محمد صدیق آخندزاده هراتی «سال تألیف «۱۳۲۳ه» و تذکره چراغ انجمن و تذکره سکینة الفضلا هر دو تألیف عبدالحکیم رستاقی و لوالجی (۳۳) در شرح حال فضلا و شعرای کابل و غیره حصص افغانستان تألیف گردیده است.

تذکره آثار هرات از دانشمند استاد خلیل الله خلیلی و تذکره معاصرین سخنور از فاضل دانشمند مولانا خال محمد خسته و همچنین تذکره یادی از رفتگان مولانا خسته، سلسله تذکره نویسی را در افغانستان پایدار نگهداشته است (۳٤). تذکرهٔ

---

(۳۱) نسخهٔ از این تذکره در (۱۳۳٦ه) بصورت ناقص در تاشکند بطبع سنگی بچاپ رسیده است و (۹) نسخه در تاشکند (کتابخانه انستیتوت شرقشناسی بنام (بیرونی) و دو نسخه در کتابخانه انستیتوت خاورشناسی لیننگراد محفوظ است. فهرست نسخه های خطی تاشکند جلد اول، جلد سوم، پنجم و فهرست نسخه‌های خطی لیننگراد از میکلوخه میکلای چاپ مسکو (۱۹٦٤) (ص ۱٤).

(۳۲) فهرست نسخه‌های خطی دوشنبه جلد دوم (ص ۳۱) به نمره (۳۹٤)

(۳۳) تذکره چراغ انجمن و سکینة الفضلا با طبع سنگی بچاپ رسیده است - رك کتاب افغانستان از نشرات انجمن آریانا دایرة المعارف کابل (ص ۳٦۹).

(۳٤) تذکره آثار هرات چاپ هرات - و تذکره معاصرین سخنور و یادی از رفتگان چاپ کابل.

مردم دیده از دانشمند مرحوم سرور گویا نیز در قطار تذکره نویسی در افغانستان ارزش بس مهم دارد. ولی متأسفانه این تذکره تا حال بزیور طبع آراسته نگردیده است.

از دانشمند مرحوم شاه عبدالله بدخشی نیز مضامین و مقالاتی در مجله های کابل، سال های پیشین به نشر رسیده است که در شرح حال شعرای حصص شمال افغانستان معلومات کافی میدهد، این نوشته ها از مجموعه یی بنام تذکره موسوم باسم مولف در مجله کابل به نشر رسیده است.

در ایران نیز پیوست بهمین تاریخ تذکره های مبسوطی در قید تحریر در آمده است. که البته تفصیل درین باره مضمون جداگانه را ایجاب میکند.

زندگی خوب

چنان زندگانی کن ای نیک رای
بوقتی که اقبال دادت خدای
که خایند از بهرت انگشت دست
گرت بر زمین آید انگشت پای

(سعدی رح)

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی　　مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

افغانان درهند

-۵-

تشکیلات طبقه اشراف :- باانتقال قدرت به سلطان سکندر تغیرات زیادی در تشکیلات رسمی دولت بوقوع پیوست. توسعهٔ امپراتوری وضرورت به ایجاد یك قدرت بزرگ عسکری تحت قوماندانی مستقیم سلطان باعث گردید تساوی تعداد زیادی از اشخاص را بدون در نظر گرفتن نژاد و یاقومیت آنها استخدام نماید. بنابران تشکیلات طبقه اشراف بمقایسه سابق وسیعتر گردید. تاجاییکه به شرایط مقدماتی تقرر ارتباط میگرفت معمولا اشراف ازهمه بیشتر ترجیح داده میشد. لیاقت واستعداد اشخاص نیزدر بعضی موارد خاص توجه‌شاه را بخود جلب مینمود. مشتاقی در ینمورد اظهار میدارد: او اولاً (۱) دربارهٔ نسب اشخاص معلومات حاصل میکرد بعداً اقطاع مربوط را باومی‌سپرد، ندرتاً دیده شده که شخصی درای نسب نامعلوم دراثر پشتکار وجدیت درو ظیفه توجه‌سلطان را جلب نماید (۲) اماموقف سلطان درمقابل رای های‌هندوخیلی آزاد منشانه بود.

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۸ - الف وب

(۲) ایضاً ورق ۸ - الف

اگر به معلوماتیکه‌درافسانهٔ شاهان تذکرداده شده اکتفاشودواضح میگردد که‌یکی از خدمتگاران عادی ویکی ازاشراف به‌نسبت جدیتی که‌درشب‌طوفانی دراجرای وظیفه‌ازخود نشان‌دادمورد نوازش سلطان قرار گرفت بطوریکه‌امتیازداشتن رتبه‌مناسبی رابدست آوردودرنتیجه‌برتبه امیرار تقاجست موءلف دربارهٔ نام این شخص تذکری نمیدهد امااورافراش خطاب مینماید. افسانهٔ شاهان اوراق ۴۲ب و ۴۳ب

اگرچه میگویند وی برخی ازمعابد را درسرزمین های که جدیداً تصرف نموده بودویران نمود و بعوض آن به اعمارمساجد پرداخت تادر ینصورت بنام اوخطبه خوانده شده و تفوق وی برای مردم محلی ثابت شود اماباوجودآنهم اوهیچگاه رای‌هاو یاراجاهای‌هندو رادرصورتیکه وفاداری شانرا درمقابل وی نگه میداشتند معزول نکرد . درحقیقت توصیف مبالغه آمیز بعضی از نویسندگان ازسلطان‌سکندر بحیث قهرمان اسلام معمولاسوء تفاهم را درینمورد ایجاد کرده است . تذکر یکی ازمثال هادر ینمورد کافی‌خوا هدبود تا نشان دهد که در بعضی موارد چگونه مبالغه هایی توسط نویسندگان صورت گرفته است . نظام الدین وتمام نویسند گان بعد ازوی اظهارمیدارندکه‌سلطان‌سکندر لودی بعداز فتح تمام معابد قدیمهٔ آنجارا ویران نمود . حالانکه ابو الفضل در کتاب آیین خود درضمن توضیح سرکار Narore میگوید که قلعه Narore به‌نسبت داشتن معابد بزرگ وقدیمه شهرت داشت (۱)

توضیحاتی که در طبقات اکبری و دیگرآثار بعدی دربارهٔ دوره سلطان سکندرداده شده است نمیتواند تصویرواقعی آندوره را ارائه نماید،معلومات افسانوی بعضی‌ازنویسندگان متأخرتاحدی‌میتواند برتاریخ دورهٔ افغانهاروشنی اندازد.درآثارمذکورتذکرداده میشودکه دورهٔلودی ها درتاریخ‌قرون وسطی هند دارای اهمیت فوق العاده است درین دوره انکشافات اجتماعی متعددی که اهمیت زیاد داشت بوقوع پیوست .

خلای که بین فاتحین ومفتوحین درهندوستان‌وجودداشت ازبین‌رفت وعملیهٔ توحیدکلتوری مسلمانان وهندوان نه تنهاسرعت یافت بلکه تکمیل گردید .

---

(۱) آیین اکبری ، ترجمه‌انگلیسی صفحهٔ ۱۸۹ .

مسلمانان در علوم مربوط به هندوان دلچسپی زیادی نشان میدادند(۱) هندوان نیز در مدارس، فارسی و عربی را می آموختند و ازین طریق در شعب مالی دولت مقرر میشدند(۲) درینوقت بعضی جنبش های مذهبی نیز بوقوع پیوسته که به مناسبات کلتوری عصر شکل جدیدی بخشید و طرز تفکر مردم را در مقابل زندگی و بشریت تحت تأثیر قرار داد. کبیر، Chaitanga و نانك در همین دوره امرار حیات مینمودند و برای وحدت هردو دین یعنی اسلام و هندویزم مساعی بخرج میدادند. برعکس این مردم جنبش Mahadevi سعی داشت تا جامعهٔ اسلامی هند را خالص ساخته و تاثیراتی را که در اثر تماس کلتوری هند در آن وارد آمده بود ازمیان بردارد. درحالیکه اکثر پیشوایان Shattari مانند جنبش Bhakti عمل مینمودند. سیدمحمدغوث گوالیاری (یکی از پیشوایان مشهور (Shattari) با ترجمهٔ Amrikund اعمال پوشیده و تصوفی هندویزم را روشن ساخت و باین ترتیب ارتباط بین اصطلاحات تصوفی هندویزم و اسلام را برقرار ساخت(۳)

چنان می نماید که سلطان سکندر شخصاً نظریات افراطی و محافظه کارانه نداشت. او ریش خود را می تراشید، شراب را مخفیانه می نوشید و از رقص و موزیك در محضر عام حظ می برد(٤) اما شیخ الاسلام او که شیخ حسام الدین نام داشت

---

(۱) واقعات مشتاقی، اوراق ٦۹- الف و ٦۹ ب (۲) فرشته، ص ۱۸۷. مکتوبات قدوسی، شیخ عبدالقدوس ص ۳۳۷، بداونی ص ۳۲۳.

بابر نیز این مطلب را تائید مینماید که تعداد زیادی از مردم مربوط به طبقهٔ متوسط که در خدمت دولت بودند بشمول مامورین شامل در وزارت عواید که امور محاسباتی را در دست داشتند از جملهٔ هنود بودند (بابرنامه)

3- Cf.prof K.A. Nizami, presidential Adress sectionII.
All India History congress's procedings,27 th session,
Allahabad,1965

(٤) واقعات مشتاقی .

و در اواخر دورهٔ بهلول از عربستان آمده بود از علمای محافظه کار و افراطی بشمار میرفت .

وی با تعداد زیادی از غلامان، عساکر و علمای مذهبی در تمام متصرفات امپراتوری لودی سیاحت نمود و تمام اعمال غیر اسلامی را که در بین مسلمین اجرا میشد لغو نمود(۱) در ینمورد این موضوع نیز باید تذکر یابد که در امور هندوان هیچ وقت مداخله نمیشد. بطوریکه حتی قمارخانه‌های آنها نیز در مناطق شهری فعال بودند.

معرفی تعداد واقعی هندوان که در طبقه اشراف شامل بودند درینجا مشکل است زیرا نویسندگان در باره تعداد (۲) اشرافی که به گروپ های مختلف نژادی و یا کلتوری ارتباط داشتند چیزی نگفته‌اند. تنها در بعضی موارد هنگامیکه از آنها بحیث یکی از شورشیان و یا در بارهٔ فعالیت آنها در یکی از جنگها و غیره توضیحات میدهند از آنها تذکر بعمل می آید. بهر صورت با استفاده از منابع متفرق میتوان چنین استنباط نمود که هندوان دارای استعداد، میتوانستند در طبقهٔ اشراف شامل شوند .

اینك برای توضیح مطلب چند مثال را ارائه میداریم: در سال ۱۵۰۸، راجا Kachhwaha که سلطان امور مربوط به Narore (Narwar) را باو سپرد از اشراف مورد اعتماد سلطان بوده است. درصورتیکه میدانیم قلعه Narore بعد از محاصرهٔ طولانی که در آن خون تعداد زیادی از مسلمین نیز ریخته شد بتصرف سلطان درآمد . بافتح این قلعه تعداد زیادی از مساجد در آن اعمار و علما در ان مستقر گردیدند اما بصورت تعجب آور امور مربوط به قلعه و سرزمین های مربوط آن به RajaSingKachhwaha سپرده شد (۳)

از هندوان دیگری که در طبقهٔ اشراف جذب شدند رای Ganesh (٤) PremDev(٥)

---

(۱) لطایف قدوسی صفحات ۱۰۷ - ۱۰۸ (۲) واقعات مشتاقی .

(۳) مراجعه شود به The First Afghan Fmpire ,9.140

(٤) طبقات اکبری ص ۳۱۵ و براونی ص ۳۱٤ : نامبرده در اقطاع Patial, Kampil و Bahogaon وغیره مقرر شده بود . (٥) مآثر رحیمی ص ٥٠٦

MalikRoopChand (٦) JagarSenKachhwaha (٧) قابل تذکرا ند . علاوه بران چنان می نماید که اشراف وامرای دیگری نیزوجود داشتند مانند رای های Tirhut و Bhatta که همبستگی شانرا باسلطان لودی اعلام ودراکثرموارد بامقطع های افغان درسرزمین های مجاورهمکاری مینمودند .(۸)

عساکروسواران هندو نیز بدون مشکلات وظایف خوبی رادرقشون شاهی بدست می آوردندو بارفقای مسلمان شان دوش بدوش پیش می رفتند (۹). اشراف بزرگ نیزسواران وافسران دارای رتبه های کوچك هندو را در قشون شان استخدام مینمودند (۱۰) .

بصورت مختصرسلطان ازاشرافی استحصال خدمت مینمود که به دسته‌های مختلف نژادی متعلق بودندواشراف مربوط به خانواده های محلی، سید ، شیخ زاده های هندی وکمبودردورهٔ تحت مطالعه باوج شهرت رسیدند (۱۱). درین چنین موارد بمقایسه هرچیزدیگر به همبستگی سیاسی بیشتراهمیت داده میشد و به سوابق نژادی ویافامیلی وقعی گذاشته نمیشد. بعضی از نویسندگان دربعضی موارد ازاشراف غیرافغان تذکربعمل آورده اند اماهیچکدام آنهاشخصیت های واقعی را معرفی نکرده اند . از اسمای آنهامعمولاً درارتباط باشورش‌ها ویا فتوحات درسرزمین های مربوط تذکربعمل آمده است. امامطلبی راکه بصورت یقین میتوان درینمورد اظهارداشت اینست که اعضای فامیل های قدیمهٔ افغان

(٦) لطایف قدوسی ص ۱٤۸

(٧) اقطاع چاندیری (Chanderi) بوی سپرده‌شده بود. طبقات اکبری ص ۳۳۲

(۸) واقعات مشتاقی وبابرنامه ص ۵۲۱.

(۹) تاریخ داودی، صفحات ۷۲-۷۰ همچنان طبقات اکبری، صفحه ۹-۳۳۸

(۱۰) واقعات مشتاقی، ورق ٦۳-الف وهمچنان تاریخ شیرشاهی

(۱۱) واقعات مشتاقی، ورق ٦۵ ب و ٦٦-الف.

وفرملی که دردورهٔ بهلول باوج شهرت رسیده بودندهنوزهم موقعیت های مهم شانرا بارتبه های عالی، ولایات واقطاع های وسیع دراختیارداشتند. اشراف افغان دارای رتبه های کوچك که معمولاً به قبایل کرنی Karrani، کاکر، سربینی Sirbini وغیره متعلق بودند، باتوسعه امپراطوری موقعیت های عالیتری رابدست آوردند. در نتیجه اکثریت اشراف متشکل از افغانها بود در حالیکه نصف امپراطوری توسط فرملی هاودیگراشراف غیرافغان اداره میشد.

درمورد تشکیل طبقه اشراف، سلطان ابراهیم نیز سیاست پدر را تعقیب نمود، اگرچه وی تعدادزیادی ازاشراف غیرافغان رابرتبه های مهم ارتقابخشید اماافغانها همچنان دراکثریت باقی ماندند. وی درتقلیل تعدادآنها محتاط بود زیرا باینترتیب درنهایت امر اساس فامیلی وی متزلزل میشد در حقیقت وی افغانهایی راترجیح میدادکه رتبه‌های شانرا دردوره های قبلی از دست داده ویادرخدمت وی رتبه های کوچکتری را دارابودند. همچنانکه شیخ جمالی شکایت نموده است همین افغانها بعداً برای ازبین بردن اشراف قدیمه ومحترم اقدام کردند.

درزمرهٔ اشراف غیرافغان که باجلب نظر سلطان از گمنامی باوج شهرت رسیدند میتوان ازمحمد مرغوب(۱)، نظام خان مقطع غیر افغان سر کار Biyana (۲)، حمیدخان خاصه خیل که ناحیهٔ حصار فیروزه را در دست داشت (۳) Mabk Sadak (٤) Raja Bikramjit (کسیکه سلطان ابراهیم لودی اورادرسرزمین

(۱) بابرنامه-ص۵۲۳ نامبرده Mahawani رادردست داشت.

(۲) ایضاً، ص۹-۹-۵۳۸

(۳) فرشته-ص۲۰٤ وهمچنان بابرنامه

(٤) بابرنامه، ص ٤۷۷

شمس آباد مقرر نمود) (۵) الیاس خان ترک بچه (٦) و Salahdi (۷) تذکر بعمل آورد که مانند اشراف افغان وفرملی مورد توجه خاص سلطان قرار گرفته بودند.

درینمورد بیهوده نیست اگر بصورت مختصر به ادعای سلاطین لودی در مورد خلافت اشاره شود، برخلاف سلاطین قبلی دهلی، سلطان سکندر و سلطان ابراهیم از قبول اقتدار و نفوذ خلافت امتناع ورزیدند. اگرچه سلطان بهلول در بعضی از مسکوکات بنام خلیفه و امیرالمومنین خطاب شده است. اما نمیتوان گفت که وی عنعنه سلاطین قبل ازخود را کاملاً فراموش کرده بود، زیرا در مسکوکات دیگر وی نایب امیرالمومنین خطاب شده است (۸)، اما اخلاف وی بصورت یقین خلافت را برای خود ادعا نمودند. علاوه بر مسکوکات، آثار نویسندگان متاخر نیز این مطلب را تائید مینماید. از آنجمله معدن الشفای سکندر شاهی که توسط میا بهوا Bhua وانور العون وزیر سکندر تالیف و توسط شیخ عبدالقدوس گنگوهی قابل تذکر است. میا بهوا از سلطان سکندر بنام خلیفه رب العیون نام میبرد، حالانکه در مسکوکات ازوی بنامهای امرالمومنین. خلیفه تذکر میدهد (۹). مطالعه انور العیون نشان میدهد که سلطان ابراهیم از اینهم جلوتر رفت بطوریکه اشراف بزرگ چون مقطع های ولایات او را خداوند عالم خطاب میکردند (۱۰) باانتخاب این عنوان شاهان لودی میخواستند نشان دهند که بمنظور حکومت برمردم قدرت شانرا مستقیماً ازخداوند بدست آورده اند.

---

(۵) A. B. Pandey, The First Afghan Empire D. 170

٦ـ واقعات مشتاقی ورق ٤٤ الف

۷ـ واقعات مشتاقی ورق ٦۳ب به Salahdi دراقطاع چاندیری چندپرگنه محدود داده شده بود.

۸ـ Tie Coinage and Metrology of The Sultans of Delhi, Nilson Wright, 936 ,Nos 924-942 P. 243-246

۹ـ ایضاً نمبر ۹٦۷ صفحات ۳ـ۲۵۰ ومیا بهوا معدن الشفا سکندر شاهی ورق ۷ـ الف

۱۰ـ شیخ عبدالقدوس، انور العیون، ۱۹۰۵ـ ص ۱۸.

حسین نایل لیسانسیه ادبیات

شیخ فریدالدین محمد عطار نیشاپوری

-۲-

دیدن رابعه بکتاش را:

بدان خوبی چو دختر روی او دید
دل خود وقف یك یك موی او دید
درآمد آتشی از عشق زو دش
بغارت بر دکلی هرچه بودش
چنان آن آتشش درجان اثر کرد
که آن آتش تنش را بی خبر کرد
دلش عاشق شد وجان متهم گشت
ز سر تا پا وجود او عدم گشت
همه شب خونفشان و نوحه گر بود
چو شمعش هر نفس سوز دگر بود

نامه رابعه به بکتاش:

الا ای غائب حاضر کجایی
زچشم من جدا آخر چرایی
دوچشمم روشنائی از تو دارد
دلم نیز آشنائی از تو دارد

بنقد از نعمت ملك جهانی
نمی بینم کنون جز نیم جانی
چرا این نیم جان در تو نبازم
که من بی تو زصد جان بی‌نیازم
دلم بردی وگر بودی هزارم
نبودی جز فشاندن بر تو کارم
ز تو یك لحظه من دل بر نگیرم
که من هرگز دل از دلبر نگیرم
غم عشق تو در جان می نهم من
بکفر زلفت ایمان میدهم من
منم بی روی تو رویی چو دینار
زعشق روی تو رویی بدیوار
مرا اکنون چه باید کرد بی تو
که نتوان برد چندین درد بی تو

حارث برادر رابعه پس از آگاهی از رابطه عشقی رابعه و بکتاش رابعه را بارگهای کشاده درحمام بسیار گرم و تفت اندود محبوس گردانید و بکتاش را درزندان انداخت.

به آخر گفت تا یك خانه حمام
بتابند از پی آن سیم اندام
شه آنگه گفت تا ازهر دو دستش
بزد فصاد رگ امانه بستش
دران گرما به کرد آنگاه شاهش
فرو بست ازگچ و از خشت راهش

چنین قصه که دارد یاد هرگز
چنین کاری کرا افتاده هرگز
بدین زاری بدین درد و بدین سوز
که هرگز در جهان بوده است یکروز
در آمد چند آتش گرد آنماه
فرو شد آنهمه آتش بیکراه
یکی آتش ازان حمام ناخوش
دگر آتش ازان شعر چو آتش
یکی آتش زآثار جوانی
دگر آتش زچندان خون فشانی
یکی آتش ز سوز عشق و غیرت
دگر آتش زرسوائی و حیرت
یکی آتش ز بیماری وسستی
دگر آتش ز دلگرمی و مستی
که بنشاند چنین آتش بصد آب
کرا با این همه آتش بود تاب
سرانگشت درخون میزد آنماه
بسی اشعار خود بنوشت آنگاه
زخون خود همه دیوار بنوشت
بدرددل بسی اشعار بنوشت
چو در گرما به دیواری نماندش
زخون هم نیز بسیاری نماندش

میان خون وعشق و آتش و اشك
برآمد جان‌شیرینش بصدرشك
چو بکشادند گرمابه دگرروز
چه گویم من که چون بود آن‌دل‌افروز
چوشاخ زعفران ازپای‌تافرق
ولی ازپای تافرقش بخون غرق
ببردند و به آبش پاك کردند
دل پرخون به زیرخاك کردند
گفتارجانسوزودردآور رابعه درحمام :
نگه کردند بردیوار آنروز
نوشته بود این شعرجگرسوز
نگارا بی‌توچشمم چشمه‌ساراست
همه رویم بخون دل نگاراست
زمژگانم به سیلابم سپردی
غلط کردم همه آبم ببردی
ربودی جان ودروی خوش نشستی
غلط کردم که درآتش نشستی
منم چون ماهی بر تا به آخر
نمی آیی درین گرمابه آخر
تو کی‌دانی که‌چون باید نوشتن
چنین قصه بخون باید نوشتن
سه ره دارد جهان عشق اکنون
یکی آتش یکی اشك ویکی خون

کنون من برسر آتش از آنم　　که گه خون ریزم و گه اشك رانم
به آتش خواستم جانم که سوزد　　چو درجان تونتوانم که سوزد
با شکم پای جانان می بشویم　　بخونم دست ازجان می بشویم
ازین آتش که من دارم درین سوز　　نمایم هفت دوزخ را که چون سوز
ازین اشکم که تو فانیست خونبار　　دهم تعلیم باران را که چون بار
ازین خونم که دریایی است گوئی　　بیاموزم شفق را سرخروئی
بجز نقش خیال دلفروزم　　بدین آتش همه نقشی بسوزم
چو میدارد بتم خون خوردنم دوست　　زخونم گر جهان پر گشت نیکوست
کنون در آتش و در اشك و در خون　　برفتم زین جهان دلخسته بیرون
مرا بی تو سر آمد زندگانی　　منت رفتم توجاویدان بمانی

بکتاش اززندان بدرجست وحارث را بقتل رسانید وخود را نیز برسرخاك رابعه هلاك ساخت .

بخاك دختر آمد جامه برزد　　یکی دشنه گرفت و برجگر زد
ازین دنیای فانی رخت برداشت　　دل اززندان و بندسخت برداشت
نبودش صر بی یار یگانه　　بدو پیوست و کوته شد فسانه

اسرارنامه :

قراریکه نوشته اند اسرارنامه قبل از «۶۱۸ق» باکمال رسیده است .درسال (۶۱۸) که بهاءالدین ولد باپسرش جلال الدین محمد«مولینای بلخی» بلخ راترك گفته وعازم حج بوده اند، در نیشا پور عطار را دیده و بااو ملاقات کرده اندوعطار نسخه ای از اسرارنامه رابجلال الدین که درین هنگام (۱۴) سال داشته هدیه داده است . مولینا ازین کتاب سودزیادجسته وحتی در مثنوی خودمطالب آنرا مورداستفاده قرارداده است واحترام مولینارانسبت به عطار از همین ناحیه

می پندارند . این مطلب ازطرف بعضی ازفضلای معاصر کاملاً مورد پذیرش ندارد واین ملاقات رابه جرأت تأیید نمیکنند .

درهرحال اسرارنامه یکی ازمثنویهای مشهورعطاراست که دارای (۳۳۰۰) بیت وشامل دوازده مقاله میباشد که درهرمقاله اصلی از اصول تصوف تفسیر شده و باحکایات وداستانها تمثیل گردیده است .

چاپ (۱۳۳۸ ش) اسرارنامه به تصحیح و تعلیقات سید صادق گوهرین آخرین و بهترین چاپهای آن کتاب میباشد . نمونه ای ازاسرارنامه :

وصف عشق

دلا یکدم رهاکن آب وگل را — صلای عشق درده اهل دل را
زنور عشق شمع جان برافروز — زبورعشق از جانان بیاموز
حدیث عشق و ردعاشقان ساز — دل وجان درهوای عاشقان باز
شراب عشق در جام خرد ریز — وزآنجاجرعه‌ای برجان خودریز
خردآب است وعشق آتش بصورت — نسازد آب باآتش ضرورت
خرد نقد سرای کائنات است — ولیکن عشق اکسیرحیات است
خرد جان پرورو جان ساز آمد — ولی عشق آتش جان باز آمد
خردطفل است،عشق استادکاراست — ازین تاآن تفاوت بیشماراست
خوشی عاشقان ازاشک وصبراست — همه سرسبزی بستان زابراست
اگرمعشوق آسان دست دادی — کجا این لذت پیوست دادی

پند نامه :

این مثنوی کوتاه که درحدود (۸۵۰) بیت داردبیش از همه آثارعطار ترجمه وشرح وچاپ‌شده وتعدادچاپهای آن بزبان فارسی ودیگرزبانها تاسال (۱۳۲۰ش) که سعید نفیسی آنرا احصائیه نموده درفرانسه وانگلستان وسویدن و مصرو

هندوستان و ترکیه و ایران به (۵۳) مرتبه رسیده است که شاید در سی سال دیگر باز هم چاپهایی از آن صورت گرفته باشد.

از جمله ترجمه‌های این مثنوی میتوان ترجمه فرانسوی توسط سیلوستر دوتاسی، ترجمه وشرح حال ترکی بوسیله امری، مقالی، شاهدی، شمعی، ومحمد مرادو ترجمه هندی ذریعه فایض وترجمه عربی از آن احمد راشد خلوتی رایادآوری نمود.

خسرونامه:

خسرونامه که بنام های گل وهرمزوخسرو وگل نیز معروف میباشد داستان خیال انگیزعشق بازیهای هرمزوگل است. بدان سان که گفته اند اصل این داستان که وجهه باستانی داردبقلم بدراهوازی نوشته شده وعطار آنرابخواهش یك دوست خودبه نظم برگردانیده است.

مثنوی خسرونامه بیش ازهشت هزاربیت داردونظر به اینکه عطاردر آن از درگذشت مادرش یادآوری وتأسف نموده است آنرا از آثاردوره جوانی اومیدانند ولی عقیده دیگری نیزوجوددارد که عکس این نظراست. درهرحال شهرت خسرونامه بپایه مثنویهای دیگرعطارازجمله منطق الطیر و مصیبت نامه نیست وزیادچاپ هم نشده است.

یکی ازچاپهای خسرونامه که گویااولین چاپ آن خواهد بود بسال (۱۸۷۹) میلادی در لکنهو صورت پذیرفته وچاپ دیگر آن درسال (۱۳۳۹) شمسی در تهران انجام یافته است.

چاپ تهران که به تصحیح واهتمام احمد سهیلی خوانساری وازطرف انجمن آثارملی عملی شده است در (٦٦ص) مقدمه و (٦١٣ص) متن و (٨٣٦٤) بیت می باشد ومصحح در تنقیح و تهذیب وزیبایی آن سعی فراوان بکاربرده است.

مختار نامه :

مجموعه رباعیات عطار به (مختار نامه) موسوم است که خود آنرا در (۵۰) باب و موضوعات مختلف تدوین کرده ومقدمه ای به نثر بران نوشته و بعضی از کتابهای خود را در آن مقدمه یادآوری نموده است .

رباعیات عطار بقول خودش پنج هزار بیت است ولی آنچه بچاپ رسیده است از (۴۲۰۰) بیت بیشتر نمیباشد. شاید مقداری از آن از بین رفته باشد .

دیوان اشعار:

دیوان اشعار عطار شامل قصاید وغزلیات و ترجیعات اوست که حداعظم آنرا غزلیات احتوامیکند .این دیوان باری در (۱۸۷۲) میلادی در لکنهو و با ردیگر در (۳۵ ـ ۳۶) در تهران به تصحیح سعید نفیسی به چاپ رسیده است که دارای (۷۷۴) غزل و بیش از ده هزار بیت میباشد و همچنان در سال (۱۳۴۵ش) به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی به شکل بهتری در تهران چاپ شده است که (۸۷۲) غزل وسی قصیده دارد .

مفتاح الفتوح :

این مثنوی بنا بروایتی در سال (۵۷۸) به نظم در آمده و تا کنون سه بار بچاپ رسیده است و اثر غیر معروف عطار است .

کتابهای جواهر نامه وشرح القلب عطار که خود بدانها اشاره کرده است از میان رفته اند و کسی آنها را ندیده است .وهمچنان از کتاب مظهر الصفات که به عطار نسبت داده شده است اثری درمیان نیست .

عطار ستایشگر نبود :

یکی از خوبیهای عطار این بود که شاعر مدیحه سرا نبود و کسی را نمی ستود واشعارش ازین پدیده فراغت دارد واگر هم ندرةً به آن کار دست یازیده باشد

خیلی نامفهوم و درمیان اشعار فراوانش غیر قابل رویت میباشد. او در اشعار خود بارها باین مطلب اشاره کرده است که کسی را نمی‌ستاید و نام هردونی را خداوند نمیگذارد، چنانکه در کتاب منطق الطیر گوید :

چون زنان خشك گیرم سفره پیش
ترکنم از شوربای چشم خویش
من نخواهم نان هرنا خوش منش
بس بود این نانم و این نان‌خورش
من ز کس بردل کجا بندی نهم
نام هر دونی خداوندی نهم
نی طعام هیچ ظالم خورده ام
نی کتابی را تخلص کرده ام
نی هوای لقمه سلطان مرا
نی قفا وسیلی در بان مرا

و درجای دیگر گوید :

بعمر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم

و درجای دیگر :

لاجرم اکنون سخن با قیمت است مدح منسوخ است و وقت حکمت است

شیوه بیان و پایه شعر عطار :

میگویند پروفیسر لویی ماسینیون فرانسوی ضمن مقدمه‌ای که بر یك ترجمه الهی نامه بزبان فرانسوی نوشته اظهار نموده است که آثار عطار به سه رکن زیبایی ، عشق ، ودرد، استواری دارد و رکن سوم آنرا درد احتوا میکند. و یاد درد سخن اورا اوج می بخشد و اورا به وجودی از درد مبدل میسازد و با

این وصف او بازهم جویای درد است .

اگرچه پای تاسر عین دردم زدردت کافرم گرسیر گردم

دردعطار را کسی درك میکند که خوداهل درد باشد ودفتر اورا ازسر درد نگاه کند چنانکه اوخود گوید :

ازسر دردی نگه کن د فترم تا زصد یك درد داری باورم

این نظر یك ارو پایی است .

شاید دراشعار عطار اززیبایی وعشق ودرد سخنهایی رفته باشد امااینها ارکان شعر او بحساب نمیروند بلکه ذکر آنها در آثار او ضمنی واتفاقی است وپایه اصلی شعر را تشکیل نمیدهند .

عطار پیش تر ازهر چیزیك صوفی بود و بیشتر ازهر چیز دیگر به وابستگی ها و گرفتاریهای صوفیانه خود اتکاء داشته و آنرا در آثار خود انعکاس بخشیده است او درعین حال بسیار شعر میگفت و برهر نوعی از ان دست می زد. دور کن مهم شعر او از نظر کمیت مثنویها وغزلیات اوست. رباعیات و قصایدش پس ازاینها قرار دارند .

شتاب عطار در پرگویی سبب فزونی معایب دستاوردهای او گردیده است بسیاری از قصه‌های عطار که خود درمیان آنها سرگردانتر ازخواننده خود است درادبیات سابقه زیاد دارند و نو نیستند وعوامل آن قصه ها گاه به گاه از قشرهای پایین اجتماع اندو به صورت کلی میتوان از لابلای داستانهای او به مقداری ازاوضاع واحوال اجتماعی زمان او راه برد .

او برای اثبات معتقدات خود باتلاشهای روان فرسای ، روایتگری میکند ومیخواهد خواننده را باخود هم عقیده گرداند. ولی درین کار توفیق زیادی بدست نمی آورد وچنین مینماید که خود ازین تلاشهای بی نتیجه گاه به گاه احساس

خستگی و ناراحتی میکند بد انسان که گوید :

زخود چندین سخن تا چندرانم چو میدانم که چیزی می ندانم
به‌چیزی کان نیرزد یك پشیزم فرو دادم همه عمر عزیزم
دریغا در هوس عمرم تلف‌شد که‌عمر از ننگ‌چون‌من ناخلف‌شد

مثنویهای عطار از شکوفانی و گیرایی بهره‌فراوان دارند و ناتوانی الفاظ در آنها از فروافتادگی مفاهیم غالباً چشم گیر تراست و بقول دکتر حمیدی که گزیده‌ای از مثنویهای او را بچاپ رسانده‌است هیچ کدام از آنها نمیتوانداز جهتی یا جهاتی مورداعتراض نباشد .

غزلهای عطار غالباً ساده و بی تکلف اندوگرایش به‌صنایع لفظی بسیار کم درآنها بمشاهده میرسد . دیوان غزلیات و قصاید او بیش از ده‌هزار بیت دارد که درمیان آن اشعاری که‌ازروی نیاز گفته‌نشده اندوخواننده‌را ازمطالعه آنها کمتر لذت‌دست میدهدفراوان دیده‌میشوند. و بااینوصف بعضی از غزلهای او دلچسپ وشورانگیز است . وهمچنین تك بیت‌های تحریك کننده درمیان آنها زیاد وجود دارند .

این هم‌در خوریادآوری است که بعضی از گویندگان پیشین بر عطار اثر داشته‌وافکار شان‌بر آثار اوسایه‌افگنده وعطار مقداری از گفته‌ها و یافته های آنان‌را درقالب هاورنگ‌های دیگری‌عرضه کرده‌است .هم‌بدینسان بعضی‌از سخنوران بعدازعطار ازایجادیات وی تا حدی‌متأثر میباشند که‌جلال الدین محمد مولوی بلخی‌را ازین‌عده‌میشمارند. امادرهرحال‌تحقیق‌این امر به‌صورت همه‌جانبه دقت‌ومطالعه بیشتررا در آثار آنان وتشخیص تأثرات آنان بریکدیگر مقالت جداگانه ومفصلی را ایجاب میکند .

مرگ عطار :

درباره‌مرگ عطارهم داستانی‌نظیرداستان‌تغییر حالت‌وگرایش‌او به‌تصوف

ساخته‌اند و گفته‌اند که هنگام حمله مغول بر نشاپور مردی از مهاجمین عطار را اسیر کرد و خواست اورا بگوشه‌ای ببرد و بکشد. درمیان راه شخصی به مبلغی خریدار عطار گردید ولی عطار به‌اسیر کننده‌خود گفت مفروش که بهای من بیشتر از این است و بازهم کس‌دیگری بمقداری پول خواستار رهایی او گشت و عطار باردیگر گفته قبلی خودرا تکرار کرد تااینکه یك روستائی بیك توبره کاه خواهان رهایی او شد و عطار بفروشنده گفت بده که بهای من بیش ازین نخواهد بود. آن‌مرد بقهر شد و درهمانجا اورا بقتل رسانید.

این داستان که تذکره نگاران یکی از دیگری آنرا نقل کرده‌اند کاملاً بی‌اساس و خلاف واقع است. محققان معاصر قتل عطار را بدینگونه که ساخته شده است نمی‌پذیرند ولی مرگ طبیعی یا قتل اورا مقارن باهمین حمله مغول در نشاپور بجرأت ردنمیکنند، امادکتور زرین کوب دریك مقاله خود این نظر را بمیان آورده است که امکان دارد حادثه قتل عطار بدست یك مغول و یامرگ او درین عهد اصلاً دروغ باشد واو قبل ازین هنگام مرده باشد زیرا در آثار او هیچگونه اشارتی بوقایع حمله مغول به نشاپور دیده نمیشود.

این نظر درست‌تر و منطقی‌تر مینماید زیرا علاوه براینکه در آثار عطار هیچگونه اشارت و وضاحتی ازحمله مغول نیست درباره سال فوت او نیز اختلاف فراوان وجوددارد چنانکه تاریخ فوت اورا از (۵۸۶ تا ۶۳۲) نوشته‌اند که میان سالهای اول و آخر حدود پنجاه سال فاصله میباشد. درحالیکه اگر او بقتل میرسید وجزئیات واقعه قتل اورا بدانسان که روایت کرده و در کتابها نوشته‌اند مردم خبر میداشتند وتاریخ آن مصادف باحمله مغول به نشاپور می‌بود که یك حادثه معین در تاریخ است پس این اندازه اختلاف راجع به آن وجود نمیداشت.

بهرحال فروزانفر سال (۶۱۸ هـ) وسعید نفیسی سال (۶۲۷ هـ) را تاریخ مرگ

عطار دانسته‌اند . قبر عطار در شادیاخ نیشاپور است و باری در سال (۸۹۱هـ) امیرعلی‌شیرنوائی وزیردانشمندعهد تیموری درافغانستان ساختمان آنرا تجدید کرده است .

عطاردرچند جااز اشعار خویش اشاراتی به سنین مختلف عمر خود نموده که ازآنها برمی آید که‌عمرنسبتاً درازی‌را دیده‌است مثلاً این بیت که‌هفتاد سالگی اورا میرساند :

مرا در شست افتاده است هفتاد
چنین صیدی کرا در شست افتاد

ویااین بیت که‌درتأسف‌ازگذشت جوانی سروده‌است .

چو از روز جوانی یادم آید
چو چنگ از هر رگی فریادم آید

واین‌بیت که‌نزدیکی اورا بمرگ وترسش‌را ازآن‌نشان میدهد :

دلم‌ازبیم مردن‌درگدازاست که‌مرکب‌لنگ‌وراهم‌بس‌درازاست

درپایان‌گفتارغزل خوب وعاشقانه ای ازاو که درعین‌حال نمکی‌ازعرفان‌دارد آورده میشود:

دست باتودرکمرخواهیم کرد قصدآن تنگ شکرخواهیم کرد
درسرزلف توسرخواهیم‌باخت کاربا‌توسربسرخواهیم کرد
چون لب شیرین توخواهیم دید پای کوبان شوروشرخواهیم کرد
چون زچشمت تیرباران‌دررسد مازجان خود سپرخواهیم کرد
ازدوعالم‌چشم برخواهیم‌دوخت چون بروی تونظرخواهیم کرد
باجنون عشق توخواهیم ساخت ترك عقل حیله‌گرخواهیم کرد
هرسخن کانرا تعلق با تو نیست آن سخن رامختصرخواهیم کرد

در همه عالم ترا خواهیم یافت گر همه عالم سفر خواهیم کرد
چون تو میخواهی نگونساری ما ما کنون از پای سر خواهیم کرد

دو تك بیت:

گل سرخ رخش چو عکس انداخت
جوش آتش زارغوان برخاست
من هم نفس شمعم زیرا که لب و چشمم
بر فرقت جان گرید، بر گریه تن خندد

منابع مورد استفاده:

۱ـ جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشاپوری ، بقلم سعید نفیسی تهران (۱۳۲۰ش).
۲ـ تذکرة الاولیا چاپ سوم با مقدمه محمد قزوینی، تهران (۱۳۳۶ش) .
۳ـ اسرار نامه ـ با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سید صادق گوهرین ـ تهران «۱۳۳۸ش» .
٤ـ مصیبت نامه عطار ـ باهتمام و تصحیح دکتور نورانی وصال تهران (۱۳۳۸ش) .
٥ـ الهی نامه ـ به تصحیح فوادروحانی تهران «۱۳۳۹ش»
٦ـ مصیبت نامه ـ مقاله بدیع الزمان فروزانفر درباره مصیبت نامه، مجله رهنمای کتاب سال (٤) شماره (۹) آذر (۱۳٤۰)
۷ـ تاریخ ادبیات ایران ـ تألیف دکتور رضازاده شفق، تهران (۱۳٤۱ ش)
۸ـ با کاروان حله ـ نوشته دکتور عبدالحسین زرین کوب، تهران «۱۳٤۳ش».
۹ـ دیوان عطار باهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی، تهران (۱۳٤٥ش)
۱۰ـ عطار در مثنویهای گزیده او، تألیف دکتر مهدی حمیدی، تهران «۱۳٤۷ش»
۱۱ـ منطق الطیر ـ چاپ سوم به تصحیح و مقدمه و تعلیقات و حواشی دکتور محمد جواد مشکور «۱۳٤۷ش» .
۱۲ـ خسرو نامه ـ به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری چاپ انجمن آثار ملی ، تهران «۱۳۳۹ ش»

تتبع و نگارش: عبدالله امیری

تحقیقاتی درباره عدد هفت

- ۳ -

هفت‌خوان:

در دفتر اول وسوم شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی شاعر معروف دری گوی دو داستانی دیده‌میشود که‌اولی عبارت از سرگذشت رستم در سفر مازندران است یعنی هنگامیکه کیکاوس درمازندران به‌بند افتاده بود رستم برای خلاص اورفت ودرراه‌بدشواریها و بلاهایی دچارشد وهفت واقعهٔ مهم برای رستم رخ‌داد که‌ازآنها جان بسلامت‌برد وپیروزمندانه کاوس‌راازچنگ دیوان نجات داد.

داستان دومی که نظیر داستان هفت خوان رستم است. سرگذشت اسفندیار وخواهران اوست. زیراهنگامیکه خواهران اسفندیار در قید لشکر ارجاسپ‌شاه‌بود آنهارا رهایی می بخشیدو درراه خلاص‌خواهران‌خود از هفت منزل‌راه روئین‌دژ که‌در آن هفت مهلکه‌عظیم بود موفقانه میگذرد و خواهران خودرا نجات میدهد.

هفت خوان در دیوان شعرا:

دامن‌رستم تکاند بر سر این هفت خوان

دست‌غیرت تاغبار از دل زداید مرد را

(بیدل)

آنچه بیرون است از هندوستان هم گرگدن
و آنچه افزون است از ده هفت خوان هم اژدها
ای در سرای کسب خرامیده مرد وار
از هفت خوان گذشته و در هشت خوان شده

(سنائی)

بشاهنامه همی خوانده ام که رستم زال
گهی بشد زرهٔ هفت خوان بمازندر (عنصری)

از شاهنامه فردوسی

سر آمد کنون قصه هفت خوان — بنام جهاندار این را بخوان
بپرسید گشتاسپ از هفت خوان — از آن نامور پور فرخ جوان
سوی هفت خوان من به نخجیر شیر — بیابم شما ره مگو بید دیر
کنون زین سپس هفت خوان آورم — سخن های نغز و جوان آورم
چنین پاسخ آورد پس گرگسار — که بر هفت خوان هرگز ای شهریار

• • •

سوی هفت خوان روی بتوان نهاد — همی رفت با لشکر آباد و شاد
اگر گرس آید سوی هفت خوان — مرا اهرمن خوان و مردم مخوان
دگر گفت کاو از رهٔ هفت خوان — سوی رزم ارجاسپ آمد روان

• • •

اسفندیار این دژ روئین منم به شرط — هر هفته هفت خوانش به تنها بر آورم

«خاقانی»

هفت خوان رستم :

هفت خوان رستم عبارت از هفت منزل راهیکه رستم از آن راه برای خلاص کیکاؤس که دیوان او را بحوالی قلعه مازندران قید کرده بودند بهفت روز رفته و در هرمنزل آفتی برای رستم پیش می آمد و رستم آن آفت را دفع

می کرد. چنانکه آفت وبلای هرهفت منزل راچنین نویسند :

درمنزل اول رستم بخواب بود که شیری قصد رستم کردورخش رستم آن شیرراکشت . درمنزل دوم اژدها یی پیداشده وآخرالامراز دست رستم کشته شد . درمنزل سوم زن ساحره به فریب دادن رستم پدیدارشد وبالاخره ازدست رستم کشته شد . درمنزل چهارم(اولاد) دیوی بالشکر خود به جنگ آمدر ستم لشکراوراقتل کرد. اولادبگریخت .درمنزل پنجم اولادراگرفتارساخت ودرمنزل ششم(ارژنگ) دیو به جنگ آمدبعداز کشتی بسیاررستم سراورا از تنش بر کند ودر منزل هفتم بسیاردیوان راکشت و (بید) سردار دیوان را مطیع کرد و بعداز آن دیوسپید که اوهم سرداردیوان بودبارستم کشتی گرفته زیرش کرد و به خنجرسینهٔ اوراچاك نمودو کاوس را از بند رها کردوشاه مازندران را بعد از جنگ بسیار کشته مظفرومنصور به خراسان باز آمد (۱) . فردوسی در دفتر اول شاهنامه این داستان رادرهفت باب بانظر داشت تمام جزئیات هرخوانی ودفع مهلکه هاوبلاهای هرخوان وپیروزی رستم مفصلاً بیان نموده است .

هفت خوان اسفندیار :

هفت خوان اسفندیارعبارت است از هفت منزل راه روئین دژکه در آن هفت مهلکه عظیم بودواسفندیاربرای رهایی خواهران خودبه‌آن جارفته‌بود. چنانچه درمنزل اول دوگرگ‌خونخوار بودند ودرمنزل دوم شیرودرمنزل‌سوم اژدهاودرمنزل چهارم زن جادوگرودرمنزل پنجم سیمرغ ودرمنزل ششم باد و باران وبرف ورعدوژاله‌ودرمنزل هفتم آب عمیق‌پیش‌آمد.اسفندیار هرهفت بلارادفع کرده وبسلامت برو یین دژرسید و ازهرمانعیکه می گذشت خوان شکرانه‌میکشید.چون‌اسفندیاربروئین‌دژرسیدبه‌مکروحیله‌لشکرارجاسپ شاه‌راکه

(۱) غیاث اللغات وبرهان قاطع .

اوخواهران اسفندیار رادر قلعه قید کرده بود شکست دادوشهر رابسوخت وهردو خواهران خودرا ازقیدش رهاکردو باغنایم کثیر پیش پدر آورد (۱) و نیز هفت خوان منظومه ایست ترکی ازعطاء الله یحیی معروف به نواحی زاده عطایی متوفی بسال (۱۰٤٤ ش) (۲). فردوسی این هفت‌خوان اسفند یار رادر شاهنامهٔ خوددرهفت باب بصورت جداگانه منظوم نموده است که اینک چند بیتی ازآن رادرین جانقل میکنیم :

خوان نخستین کشتن اسفندیاردوگرگ را :

« سپهبد چوآمد بنزد یک گرگ — بیفشرد ران هم چو پیل سترگ
بدیدند گرگان پرو بال اوی — میان یل وچنگ وکوپال اوی
سرانشان به شمشیر برکرد چاك — گل انگیخت ازخون ایشان زخاك»

خوان دوم ـ کشتن اسفند یارشیران را

(... سپهبد بجای دلیران رسید — بهامون بپرخاش شیران رسید ...
یکی نر بدو دیگری ماده شیر — برفتند پرخاشجوی ودلیر
چونر اندر آمد یکی تیغ زد — بشدرنگ ورویش چورنگ بسد
زسر تا میانش بدونیم کرد — دل شیرماده پر از بیم کرد
چوماده بر آشفت و آمد فراز — یکی تیغ زد برسرش سر فراز
بریگ اندر افتاد غلطان سرش — زخون لعل شددست ورنگین برش.

خوان سوم کشتن اسفند یاراژدهارا :

(...دواسپ گرانمایه بست اندروی — سوی اژدها تیز بنهاد روی
زدوراژدها بانگ گردون شنید — خرامیدن اسپ جنگی بدید...)

---

(۱) غیاث اللغات ومنتخب اللغات .

(٤) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم دا کتر محمد معین صفحه (۹٤) .

خوان چهارم کشتن اسفندیار زن جادو را :

(زن جادو آواز اسفند یار چو بشنید چون گل شد اندر بهار ...
بیا مد بنزدیك اسفند یار دو رخ چون گلستان و گل در کنار...

هفت شمع :

در دفتر سوم مثنوی معنوی مولوی باز گشتن به قصه د قوقی عناوینی چنین دیده می‌شود: نمودن مثال هفت شمع در ساحل، نمودن آن شمع‌ها در نظر آن شیخ هفت مرد، باز نمودن آن هفت مرد هفت درخت، مخفی بودن آن درختان از چشم خلق، یك درخت شدن آن هفت درخت در نظر او و هفت مرد شدن آن هفت درخت چنین منظوم شده است :

(...هفت شمع از دور دیدم ناگهان اندر ان ساحل شتابیدم بدان
نور و شعله هریکی شمعی از آن بر شده خوش تا عنان آسمان
خیره گشتم خیرگی هم خیره گشت موج حیرت عقل را از سر گذشت

شدن آن هفت شمع بر مثال یك شمع

باز میدیدم که میشد هفت یك نور او بشگافتی جیب فلك
باز آن یکبار دیگر هفت شد مستی و حیرانی من زفت شد
اتصالاتی میان شمع ها که نیاید بر زبان و گفت ما . . .)

نمودن آن شمع ها در نظر آن شیخ هفت مرد

(هفت شمع اندر نظر شد هفت مرد نور شان میشد سقف لاجورد
پیش آن انور نور روز درد از صلابت نورها را می سپرد..

باز نمودن آن هفت مرد هفت درخت

باز هر یك مرد شد شکل درخت چشم از سبزی ایشان نیکبخت
زان بهی برگ پیدا نیست شاخ برگ هم گم گشته از میوه فراخ..

مخفی بودن آن درختان ازچشم خلق .

«زآرزوی سایه‌جان میباختند از گلیمی سا یبان میسا ختند

سایهٔ آنرا نمی دیدند هیچ صدتفو بر دیده‌های هیچ هیچ ..»

یك درخت شدن آن هفت درخت درنظر او :

«گفت راندم پیشتر من نیکبخت بازشد آن هفت جمله یکدرخت

هفت میشد فرد میشد هردمی من چنان میگشتم ازحیرت همی...»

هفت مرد شدن آن هفت درخت :

«بعددیری گشته آنها هفت مرد جمله در قعده پی یزدان فرد

چشم می مالم که آن هفت ارسلان تا کیانندو چه دارند از جهان ...»

معلقات سبعه:

معلقات سبعه همان هفت قصیده معروفیست که پیش ازظهور اسلام آن چنان ارج و بهایی نزد عرب داشته است که میگویند آنها را در دیوار خانه کعبه آویخته بودند وپس ازظهور اسلام نیز این قصاید هم چنان ارزش خود را در ادب اسلامی ازدست ندادو جویندگان ادب عرب از هرملت بخواندن وآموختن قصاید مذکور همت گماشتند و برآنها شرحها نوشتند وحتی برسریك بیت ویا تعبیری میان ادب دوستان مناقشات برخاست .

۱- مطلع قصیده امرؤالقیس گویندهٔ (۵۰۰ - ۵٤۰ م)

قفانبك من ذکری حبیب ومنزل بسقطاللوی بین‌الدخول فحومل

ترجمه: همسفران! لحظه ای درنگ کنید، تامن بیادیارسفر کرده وسرمنزل اوبگریم وریگستان میان (دخول) و(حومل) و(مقراة) را ازسرشك دیدگانم سیراب سازم .

۲- مطلع قصیده طرفه بن‌العبدگویندهٔ (۵٤۳-۵٦۹م)

لخولة اطلال ببرقة شهد تلوح کباقی‌الوشم فی ظاهرالید

ترجمه: درسنگلاخ (شهد) آثار خیمه و خرگاه (خوله) مانند خالهایی بر پشت دست نمایان است.

۳ـ مطلع قصیده زهیر بن ابی سلمی گویندهٔ (۵۳۰ـ۶۲۷م)

ا من أم اوفی دمنة لم تکلم بحومانة الدراج فالمتثلم

ترجمه: آیا درسرزمین های (حومانة الدراج ومتثلم) هیچ خرابه ای از (ام اوفی) یارعزیزمن سخن نمیگوید؟

۴ـ مطلع قصیده لبید بن ربیعه (متوفی سال ۴۱ هجری)

عفت الدیار محلها فمقامها بمنا تأبد غولها فرجامها

ترجمه: خانه های او، آنجا که لحظه‌ای می آرمیدند و میگذشتند و آنجا که مدتی درنگ میکردند، ویران گردیده و آثارشان محوشده است در یغا در سرزمین «منی» بردامنهٔ کوههای «غول» و «رجام» دیگراثری از آنها نیست.

۵ـ مطلع قصیده عمرو بن کلثوم.

الا هبی بصحنک فاصبحینا ولاتبقی خمور الاندرینا

ترجمه: هان! ساقیا، هنگام صبوح است، دیده ازخواب بکشای وجام از باده پرکن وشراب (اندرین) را ازمادریغ مدار.

۶ـ مطلع قصیده عنتره بن شدادگویندهٔ (۵۲۵ـ۶۱۵م)

هل غادر الشعراء من متردم أم هل عرف الدار بعد توهم

ترجمه: آیا نغمه ای هست که شاعران آنرا نسروده باشند وتوای شاعر شوریده آیا پس ازان همه سرگردانی سرمنزل محبوب را شناختی؟

۷ـ مطلع قصیده حارث بن حلزة.

اذ نتنا بینها اسماء رب ثاویمل منه الثواء

ترجمه: (اسماء) گفت که ازماجدا خواهد شد، چه بسا کسانیکه اقامتشان ملالت انگیزباشد. اما مگر کسی از (اسماء) ملول می شود؟ (۱)

(۱) برای معلومات بیشتردرباره معلقات سبعه رجوع کنید به کتاب (معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمدآیتی چاپ سازمان انتشارات اشرفی تهران)

عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

(ر)

-۱۰-

۶۱- راشك zaashak اسم تصغیر (درواز) نوعی ازسبزی خوردنی که دارای مزه تیز بوده و به آش می اندازند.

۶۲- ردوك radawak (دج ف ك) نوعی از گیاه-دستیار.

۱- در کشم (کمپیر چپناك kampirchapanak) گویندو برای تداوی زخم دست وپابکار برده می شود.

۶۳- رتك (Rətək) صفت (ف د ج ك) کوتاه و کهنه مخصوصاً جارو بی که به اثر روفتن پر و بال آن ازبین رفته باشد.

۱- دردرواز «رتك» موی کم وچارق های خوردو کوتاه راگویند.

۲-علف های که بسیار پست و بدرو کردن برابر نباشدنیز «رتك» گفته می شود.

۳- رندك (rəndək) خاری باشد که دروقت درومزاحم دروگران میگردد ودرلباسهای آنهامی چسپد.

۶۴- رجه (raja) اسم علم (د ك ج ف) اندازه گیری در تعمیرات.

۱- رجه: بفتح اول وثانی طنابی باشد که جامه ولنگی و دیگرچیزها بر بالای آن اندازند- برهان.

۶۵- رجه (raja) (ج) رسم ورواج.

۱- (رژه: رجه- رده صف وتیر بمعنی عبور صفوف سربازان از برابر سرافسر یایکی ازامراء وفرماندهان بزرگ ارتش- دفیله -عمید.)

۶۶ـ رخش (raxsh) صفت (دف ج ك) گاو یکه پشت آن اندك سرخی و زردی داشته باشد. هم چنان (قشقه qashqa) پیشانی سفید را گویند «قشقه» کلمه‌ایست که در ترکی زیاده‌تر معمول بوده و خال پیشانی را گویند یعنی خالیکه کلان و مجسم باشد مغایر رنگ دیگر حصهٔ حیوان.

۱ـ نوعی از اسپ که بنام «اسپ رخش» گویند، اسپ سرخیدار که «سرخون sərxon» هم گویند.

۲ـ (نام اسپ رستم که هر اسپ خوب و تند رو را باو تشبیه میکنندو نیز بمعنی رنگ سرخ وسفید درهم آمیخته بمعنی عکس و پرتو هم گفته‌شده ـ عمید)

۳ـ (بفتح اول وسکون ثانی وسین نقطه دار رنگ سرخ وسفید که درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگ میان سیاه و بور بعضی هااسپ رستم را نیز رخش میگفتندو مطلق اسپ را نیز میگویند وبمعنی ابتدا کردن هم است و قوس را هم میگویند، بمعنی مبارکی و فرخندگی و مبارك ومیمون هم آمده‌است و بازگونه وعکس را نیز گویندو بضم اول روشنی وشعاع و پرتو ـ درخشندگی باشد یکی از نام‌های آفتاب عالم تاب ـ برهان).

الف: ـ بور (Bor) نوعی از رنگ هاست بلفظ دری بدخشان وان در ترکی هم استعمال میگردد. رنگ آهو را رنگ «بور» گویندو هر رنگی که به آن نزدیك است رنگ «بور» است. «فاغمه بور» هم باشد که رنگ آن مشابه رنگ آهو باشد (بورته Borta) هم معمول است بعضی بزهادارای رنگ بورته می باشند.

۴ـ برق از چه طرب رخش به مهمیز طلب داد
کز عرض بیرون بر دلب خنده سوارش (بیدل)
در عرصه که رخش خرامت جنون کرد
گل گر سوار رنگ بر آید پیاده است (بیدل)

۵ـ «رنگ سفید وسرخ درهم آمیخته ـ غیاث)

۶۷ـ رخنه (raxna) اسم وصفت (ج لـدف) خاریکه‌درسر دیوار میگذارند که بنام دیگری سرخار (sarxaar) نیز معمول است .

۱ـ درزوشگاف راهم گویند.

۲ـ (بفتح اول ونون وسکون ثانی راهی راگویند که دردیوال واقع شده باشد وسوراخ هرچیز رانیز گفته اند وبمعنی دریچه‌شگاف ـ چاك وامثال آن‌هم آمده است .وبضم اول کاغذ راگویند وبه‌عربی قرطاس خوانند ـ برهان)

الف: چاك‌بزبان ترکی بدخشان برعلاوه درز بمعنی دوخت‌ودوزهم استعمال‌میگردد .

۶۸ـ رژد (Razhd) اسم وصفت (درواز) هموار ـ لشم‌وصیقلی

۶۹ـ رسن (rasan) اسم اله (ف ج‌ك) ریسمان وتاریکه ضخیم بوده واز پشم ساخته شود وبرای بستن بارخر، اسپ وغیره بکاربرده شود.

۱ـ دردرواز « بند bond» بعضا «arghamchi» گویند کلمه ارغمچی ترکی است وچنانکه ترکی‌زبانان بدخشان کلمه‌مذکور را به عوض رسن استعمال‌مینمایند.

۲ـ تارویا ریسمانیکه دبل و قوی ساخته شود ، «بار بند baarband » و خوردتر آنرا بابم تناو « tanaaw » گویند و (تناو) گرفته شده از (طناب)

الف : (طناب) ریسمان کلفت ، ریسمان خیمه ـ عمید)

۳ـ درکشم بستره بند یابار بند را بنام « قور qur » یادکنند که بشکل « سه بافتك saybaaftak » بافته می شود.سه بافتك تصغیر « سه بافت » که از سه تاربافته شده باشد.سه بافتك عموماً بشکل « پم pam » ساخته می شود .پم بمعنی هموار وپهن است شاید این کلمه ازپهن به پم تبدیل شده باشد . اما کلمه قور (qur) ترکی بوده بچندین شکل مورد استعمال دارد مثلا :

الف :- قورغن (qurghan) که دری زبانها « قرغن » گویند و کلمه « تاشقرغن » یا قرغن سنگ است که در ولایت سمنگان نام یکی از حکومت های محلی است .

ب - قورچه (qurcha) فیته تاری زیبایی است که در سر پیشانی عروس بسته می شود .

ج - قراغ (quraagh) لحاف و یا بستره بندیکه بشکل موزائیک تکه ها بافته می شود این نوع دوخت را برعلاوه ترکهای بدخشانی قزاق ها - قرغزها و ترکمن های فریاب وغیره نیز می سازند.

د - قرغ مال (quraghmaal) دشت وان (کسیکه کشت وزراعت قریه را نگهداری میکند ونمیگذارد مال مواشی به آنها صدمه برساند) وغیره .

ه - در ترکی و دری بدخشی بمعنای حیران آمده مثلا یک گپت میگوم که پم می مانی (یک گپ میگویم که حیران بمانی)

٤- در دروازچندین قسم بند وجود دارد .

الف :- بند الاغ .

ب :- بند کهرس (kahras)

ج :- بند ارغمچی .

د :- شورتاو وغیره .

٥- شونی بولک (shawni و bolak) دو نوعی دیگری از تار هاست که آنهاهم ازپم ساخته می شوند .

الف - شونی ریسمان خورد که در کمر بسته می شود به چهموس استعمال میگردد که جنس آن خورد است، در ترکی هم معمول است .

ب :- بولک یا بلک (balak) که اندک بزرگ ودو لینگه بسته کردن

خرها بکار بر ده می شود . (بولک)اصلا ترکی بو ده و حصه‌وجدا سا ختن معنی میدهد و درینجا بمفهوم نصف رسن استعمال میگر دد . لنگه عبارت از همان دو درزه علفیست که در دوبغل خر دراول بار می شود و بعدا باریسمان بزرگ یعنی رسن چند درزه دیگر را برعلاوه لنگه بالای خرمی بندند دریک سر رسن چوب کنج داری بسته شده که در کش کردن بار و بسته کردن آن سهولت وارد میکند وبنام (چرخ charx) یاد می شود .

٦ ـ هستی الم‌خفت منصوری ما داشت

بگسیخت نفس کشمکش‌دار و رسن رفت ـ بیدل

۷ـ رسن: ریسمان ـ طناب ـ افسار ـ ارسان وارسن جمع ـ عمید

۷۰ ـ رشه Rasha اسم(ج‌ك‌ف‌د)اطراف زمین‌خط میان دو زمین پلوان.

۱ـ در کشم«رش Rash» گویندو«رش‌ورو»عبارت‌ازهموار کردن‌زمین‌است جهت‌آبیاری بعد ازقلبه کردن وماله (Maala) یعنی اله هموارسازخط های که به نسبت‌آبدادن‌می‌سازند آنهارا«کوش »گویند ودربعضی‌جا یها تنهاخط گویند .

۷۱ـ رغزه (Raghza) صفت (ك د ف ج) توته، کهنه ، تکه‌پشمی

۱ـ رغزه دود : دود وبوی پشم سوختگی .

۲ـ درکشم تنیدن تار را در وقت بافتن رغزه میگویند .

۳ـ رغزه پوش : شخصی که لباس پشمی کهنه بپو شد .

٤ـ (بفتح اول بروزن سبزه پتو راگویند و آن نوعی از لباس است که از پشم‌گوسفند بافند و بیشتر مردم بدخشان و بعضی مردم‌کشمیر پوشند ـ برهان)

٥ ـ در درواز نیز تکه بسیار کهنه وفرسوده راگویند .

۷۲ـ رفته بی (Raftabe) فعل ماضی (رفته‌بودی) دروازی .

۱ـ رفتادی (Raftadi) یارفتاودی (Raftaawdi) درجرم و کشم بمعنی رفته بودی .

۷۳- رفیده (Rafida) اسم اله (ف ج دك) اله ایکه بدان نان پزند وجسم دایروی دارد روی آن از کرباس سفید و یا بعضاً «اله چه» ساخته شده و داخل پنبه و یا پشم انداخته می شود. بروی آن «زواله «Zowaala» هموار گردیده و بعداً توسط آن در دیگدان یا تندور (Tandor) خمیر هموارشده را می زند تا قایم چسپیده بپزند.

۱- (آنچه که خمیر نان را به آن به تنور زنند. مجازاً روی طبق مانند- افغانی نویس)

۲- (بفتح اول بروزن رسیده لته و کهنه چند باشد که برمثال گرد بالشی در هم دوزند و خمیر نان بر بالای آن گسترانیده بر تنور بندند - برهان.)

۳- (بالشتکی که خمیر نان را روی آن پهن و نازك میکنند و به تنور میزنند- عمید)

۷٤- رکابی (Rekaabi) اسم ظرف (ك ج) کاسه خورد و درجرم کاسه مسی خورد

۱- رکاوی (Rekawi) یا «پابه رکاو «Paabarikaaw» شخصی را گویند که پایش در رکاب اسپ بند بماند و اسپ «مست یابزی» آنرا بسرعت ببرد.

۲- رکاو: اسم اله رکاب.

الف: رکاب - حلقه فلزی که بزیر زین اسپ اویزان میکنند که پادران بگذارند سوار شوند. رکب «بضم را و کاف» جمع - عید)

ب - جلب (Jalab) (جلو) را بعضاً بجای رکاب استعمال مینمایند.

ج- دردروازر کاو را «اوزنگی « Ozangy » گویند و بعضاً درحصص دیگر هم مورد استعمال دارد.

د- رکاب بکسر اول بروزن نقاب پیاله باشد هشت پهلو و دراز. بمعنی اسپ سواری هم آمده و درعربی حلقه مانندی را گویند که از طلا و نقره و امثال آن در دوطرف زین اسپ آویزند و به وقت سواری پنجه پارا دران کنند - برهان)

هـ - از طلسم چرخ بی وحشت رهایی مشکل است

روزن درخانه زین برچشم رکاب - بیدل

خواب غفلت میشود پادرر کاب از موج اشک در میان آب بیدل نیست تمکین سنگ را
(بیدل)

۷۵ـ رگ (Rag) اسم (ف د ك ج) ذات ریشه ـ نسب .

۱ـ بفتح اول و سکون ثانی معروف است ـ و باخود آهسته آهسته از روی خشم و قهر سخن گفتن است ـ و بمعنی اصل و نسب هم است ـ برهان)

۲ـ رگ ـ لوله های باریك بدن که در آن جریان خون صورت میگیرد .

الف «لوله باریك در بدن انسان و حیوان که خون در آن جریان دار دـ عمید)

۳ـ رگ و ریشه: اسم مرکب و منسوب بمعنی ذات و زریات ـ خویشاوندان اهل و اقارب .

الف: عشیره و متعلقین ـ افغانی نویس)

۷۶ ـ رمه (Rəma) (ف د ك ج)فعل بمعنی میرم یا میروم

۱ـ هرگاه رمه (Ramma) خوانده شود جمع گوسفندان را گویند .

الف :ـ بفتح اول و ثانی بمعنی گله گوسفندان و ایلخی اسپ باشد و سپاه و لشکر و جمعیت مردم راهم گفته‌اند و پروین را نیز گویند و بعربی ثریا خوانند و در عربی با تشدید ثانی استخوان پوسیده و بوسیده و پوسیده شدن چیزی باشد و بضم اول در عربی ریسمان کهنه و پوسیده را گویند و بمعنی همه و مجموع نیز گفته‌اند ـ برهان)

ب :در بدخشان نیز بمعنی همه و مجموع و زیادگی آمده

ج: (رمه ـ گله ـ گله گاو و گوسفند یا اسپ، رم و رمك نیز گفته‌اند بمعنی سپاه و لشکر هم گفته اند ـ عمید)

در بدخشان گله به اسپ و گاو زیاده تر شکل استعمال را دارد .

د ـ شبان چون شد خراب از باده ناب
رمه در معده گرگان کند خواب ـ امیر خسرو دهلوی

۷۶ـ رندك «Rəndɐk» اسم علم و صفت تصغیری (ف د ك ج) ته دیگی قرماچ

دیلك «قرماچ Qirmaach» ترکی بوده آن‌هم بجای لغت «ته‌دیگی» استعمال میگردد.

۱ـ رندك خاری که دروقت درو به دروگران مزاحمت میکند.

۲ـ (بکسر اول تصغیر رند است که‌محیل‌وزیرك باشد و بمعنی غلام بچه‌وکودك هم آمده است ـ برهان)

۷۷ـ رندیدن (Rəndidan) مصدر (ف ج‌ك‌د) تراشیدن ـ ارایش گرفتن و ارایش بمعنای کم وزیاد ساختن و تراشیدن‌است.

۱ ـ بعضاً بمعنی «خاریدن» هم می آید.

۲ ـ بروزن خندیدن بمعنی تراشیدن باشد و بمعنی رستن هم است و بمعنی خرامیدن و به‌ناز و تبختر نیز گفته‌اند ـ برهان)

۳ـ (رندیدن: رنده کردن، تراشیدن چوب یا چیز دیگر ـ عمید)

۷۸ ـ رنگ (Rang) اسم‌علم (ج‌ك‌ف) آهوی کلان ـ بز کوهی معروفست

۱ ـ همه را بعالم بخوری قدحی است از می عافیت

سرو برگ گردش رنگ کوه که‌خطی کشد بر خسار ما

«بیدل صاحب»

۲ـ گوسفند و بز کوهی باشد، فرخی گوید:

زسربرد شاخ وزتن بدرد پوست

به صیدگاه‌ز بهرزه کمان‌تو رنگ ـ فرس)

۳ـ آنچه‌ازصورت‌ظاهر چیزی بچشم آیدودیده‌شود ازسبزی وسرخی‌وزردی وسیاهی و نظائر آن بمعنی مکرو حیله‌و سود و بهره ورنج‌ومحنت و بمعنی خرقه و بمعنی بز کوهی و شتری که‌برای بچه زادن نگهدارند نیز گفته‌شده ـ عمید)

۷۹ـ رنگ زردی: (rang zardi) ترکیب توصیفی بمعنی محتاج بودن.

۸۰ ـ رنگی (rangi) اسم‌علم (ج‌ك) ترکی آن کرمك (kurmak) است

بمعنی پوست ریشه که‌رنگ‌دارد .وازرنگ آن برای رنگ دادن چرم بکار می برند. ازریشه هامخصوصاً از پوست‌ریشه بید وبادام (چکری Chukri) ورواش کار میگیرند.

۸۱ ـ رمال Rəmaal اسم‌اله (ج‌ك‌ف)روی‌مال یاتکه ایکه دختران آنرا بسر کنند .دستمال دست رانیز گفته اند .

۱ ـ درك : بفتح اول به‌وزن قدك دستارچه را گویند که رومال وروی‌پاك باشد و به‌این‌معنی بجای‌حرف ثانی‌راء نقطه دارهم آمده‌است‌درعربی بمعنی‌مال‌باشد‌ـ برهان)

۸۲ ـ رواق Rawaaq اسم‌مکان (ف ج‌ك»طاق‌وطاقچه یاتاق وتاقچه‌در کشم زیاده ترسنگ های کوهی که تاق طبیعی داشته باشند بنام‌رواق یاد میکنند .

۱ ـ (سقفی که‌درمقدم‌خانه‌سازند ـ غیاث)

۲ ـ (پیشخانه ایوان،سایبان پرده که‌جلو خانه‌بزنند،راهرو سقف در داخل عمارت،اروقه‌ورواقات جمع ـ عمید .)

۳ـ این‌لفظ درترکی نیزمعمول است.

۸۳ ـ روبالاکی Robaalaaki اسم‌مرکب (ف‌دج‌ك)ضد نشیب‌رو به بالا .

۸٤ـ روبینك Robinak یا Robinək بعضاً «روبیانك Robyaanək» هم گویند که‌مردم‌کابل آن‌را«رونماگگ»گویند.پولی که برای عروس از طرف اقارب بعد ازآمدن بخانه داماد داده می‌شود. این موضوع معمولاً در وقت «روکشان Rokshaan »یعنی‌روز سوم که‌روی عروس‌ازز یرچادر باز می شود واز « چلمغ Chəlməgh »یعنی گلیمیکه توسط آن غرفه کوچك در یك کنج‌خانه به‌داماد وعروس ساخته می شود وترکی است ، آنرا می‌برارند واقارب مخصوصاً خانمهاودخترها برای بار اول دران جا نسبت مراسمی جمع شده

و پول بقدر توان ویا زیورات به‌عروس میدهند. دران روز بعداز مراسم مردهای محرم بوی پولی راجهت روبیانك نیز می پردازند.

۸۵ - روپیه Ropya عموماً به‌قیران های نقره ای ویا پول های « مشهدی » نسبت داده می‌شود. یك افغانی راهم بعضاً یك روپیه گویند.

۸۶ - روت لوچك Rotlochak (درواز) رویت سیاه.

۱ - درجرم «روت لفچك Rotləfchək» گویند و لفچك چوب نیم سوخته باشد اما لفچك یا سفچك (Səfchək) یا شفچك (Shəfchək) آله باشد که‌در گهواره طفل عوض نل و یا لوله بداخل پات یا ظرف گذاشته می‌شود.

۲ - در کشم شفچك را (nayək) «نیك» گویند.

۸۷ - روزن (Rozan)(ك‌دف ج) روشندانی خانه که درفارسی (Rawzan) تلفظ شود. دربدخشان عموماً همان سوراخ‌های خورد خورد خانه که جهت روشنی و برآمدن دود ساخته‌میشود روزن گویند. روزن ها بدوصورت از طرف شب مخصوصاً زمستان بسته‌میشود یکی توسط دروازه گك بسیار خورد که بازوبسته می‌شود ودیگران توسط کلوله ساختن تکه‌ها.

۱ - سوراخ دیوار وسوراخ هرچیز غیاث)

۲ - آفتاب قدم نقاب شگافت - نور بر صدهزار روزن تافت

گاه گاهی آفتابم ناز پرتو می فروخت چشم پوشیدم گل برین روزن زدن (بیدل)

الف :- تافت - در بدخشان خیلیها معمول است وعوض «معلوم» دایم آن را استعمال میکنند،

۳- روزن - روزنه : دریچه سوراخ پنجره کوچك منفذ بعربی نیز روزنه میگویند وجمع آن روازن است - عمید)

الف :- درترکی بدخشانی روزن را « تولگك Tolog » گویند.

۸۸- روسوز (Rosooz) اسم و صف (ج ك ف)شخصی که‌الفاظ و کلماتش

شکل مثبت داشته و نتواند از روی شرم وحیاء و اخلاقیکه دارد جواب منفی بدهد به آدم‌های خوب اطلاق میگردد که بعضاً روسوزی‌هایشان بضررشان تمام میشود.

۱- روبین (Robin) مرادف روسوز.

۸۹- روزسیه (روزسیاه)(دك ف ج) روز بد - روز غمگینی - روز مصیبت

۱- (روزسیه :- به کسر ثالث کنایه از روز بد - روز ماتم - روز نحس و آزار وتشویش باشد - برهان)

۲- روزخش ندیدن (روزخوش ندیدن) دچار سختی و بد بختی شدن - آرام نبودن، کنایه‌از زحمت و تکلیف دایمی.

الف : (روزخوش ندیدن: بخستی و مصائب دچار بودن - جمله نفرینیه‌است که زنان گویند - افغانی نویس)

۹۰- روسیه (Roseya) درغگو و کذاب.

۹۱- روزمبادا (قید)(ف ج دك) عاقبت - آینده - روزسختی.

۱- (روزسختی - افغانی نویس)

۹۲- روشاك (Rueshaak) اسم مفرد (خاش) نوعی ازخوراك که از تخم و شیر ساخته میشود. زیاده ترمیان ترکان معمول است.

۹۲- روغن جوشی: اسم مرکب و ترکیب امتزاجی (درواز نوعی) ازخوراك های مشهور درواز است معمولاً این خوراك رادر تویها و دعوت ها می سازند و می پزند و از دیگ که آنرا در بین خانه میگذارند به نوبت جمعیت ها آنرا میخورند.

۹۳- روفتن: مصدر (ف دك ج) جاروب کردن - بی آب ساختن کسی و راندن هم آمده.

۹٤- روك «Rawak» اسم مکان و تصغیر (دج ك) تاق درازی که در خانه باشد، تاق بالای دروازه خانه.

۱ـ روك چوبی است درچکمن بافی بکار برده می شود .

۲ـ درواز «روك Rok» گاو پیشانی سفید را گویند که درجرم باسم «قشقه» ودر ترکی هم معمول است .

۳ـ درجرم و کشم « روك Rok» جاروبی را گویند که درآسیاب جهت جمع کردن آرد بکاربرده می شود.

٤ـ دروازی ها جاروب را « روك Rowək » گویند .

۹۵ـ روکشان Rokəshaan (حاصل مصدر) (ج) وقتیکه روی عروس بعد ازسه روز بازمیگرددومراسمی بدانجهت برگذارمی‌شود. (دررو بینک) دیده‌شود.

۹٦ـ ریخ: اسم و صفت (ف د ج‌ك) فضله انسان وحیوان در حالت‌اسهال ریخین (rixtan) کنایه ازشخص بی غیرت.

۱ـ (فضله انسان وحیوانات‌دیگر که‌روان‌و آ بگین باشدو به کسراول بروزن سیخ ـ برهان)

۲ـ (سرگین ـ غایطه ـ سرگین انسان یاحیوان که شل و ابکی باشد ـ عمید)

۳ـ ریدن :(Ridan) مصدرـ رفع حاجت کردن بمعنی اینکه مواد غایطه از بدن‌خارج‌ساخته‌شود.

الف : (غایطه کردن ـ غیاث)

ب : درخبث معنی که تنزه دلیل او ست ـ لب باز کرده افد بحدی که ریده اند ـ بیدل

ج: (بیرون ریختن مدفوعات شکم ازراه مقعد، ریستن‌هم گفته شده ـ عمید)

۹۷ـ ریخته (Rayxta) صفت (دك ج) آدم قوی و تنومندواندك کوتاه.

۹۸ـ ریز (Rayz) (دج‌ك) ازدیادچیزی بصورت متداوم، سنگچل و میده سنگ ، امر: بریز .

ریزان : پر .

۹۹- ریزگران « Rayz giraan » (ج دك ف) درگیران - چوب و یا هیزم خشکیکه توسط آن آتش درداده میشود .

۱- درکشم درگیران را (ریزگی Rayzagi) گویند .

۱۰۰- ریسیدن Raysidan مصدر (ف جك) رشتن - بریس (امر آن است) در دروازو کشم زیاده ترکلمه رشتن را استعمال میکنند .

(ریسدن : ریشتن . تابیدن پشم یاپنبه را تابدادن و بشکل نخ یا ریسمان درآوردن - ریسنده کسیکه نخ یا ریسمان میتابد ، ریسیده : تابیده شده ، ریس (امر بریسیدن بریس بمعنی ریسنده هرگاه باکلمه دیگر [ترکیب شود مثل پشم ریس نخریس - عمید)

۱۰۱- ریش پدرریختن : کنایه از بسیارشرم وخجالت کشیدن (ج دفك).

درد دل

بود درد دلم درد دل تو — دهد کشت امیدم حاصل تو
بریزم اشک چون ابر بهاری — که تاخندد گل من از گل تو
(بختانی)

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

هزارمین سالگرد دانشمند شهیر وسترگ افغانستان علامه ابوریحان محمد بیرونی از (۲۶) جوزا الی (۲) سرطان (۱۳۵۲) در پوهنتون کابل برگزار شد. ودر سیمینارهای منعقده در کتابخانه پوهنتون عده ئی از علمای کشور درباره آثار وشخصیت آن عالم بزرگ مقالاتی انشاء وانشاد کردند.

علامه ابوریحان آثار متعددی درعلم نجوم، ریاضی، تاریخ وغیره ازخود بیادگار گذاشته است که مرجع ومآخذ تحقیق اکثر علمای شرق وغرب بوده است.

دانشمند مذکور درسال (۳۶۲) بدنیا آمده پس ازعمری تحقیق وتتبع درسال (۴۴۰) رخت ازین جهان بربست.

نامهای بعضی ازآثاراوعبارتنداز:

۱ - آثارالباقیه عن القرون الخالیه.

۲ - التفهیم لا وایل الصناعة التنجیم.

۳ - زیج خوارزمی.

۴ - البطال البهتان ...

۵ - تاریخ خوارزم (که بصورت ضمنی درتاریخ بیهقی آمده است).

۶ - مفتاح علم الهیأت.

۷ ـ استعمال دوایر السماوات لا ستخراج مراکز البیوت .

۸ ـ تحقیق ماللهند .

۹ ـ منصوبات الضرب .

۱۰ ـ تحصیل السعادات بابعد الطریق عن الساعات .

۱۱ ـ تسطیح الصور وتبطیح الکور .

۱۲ ـ تعبیر المیزان لتقدیر الازمان .

درمحافل سالگرد علامه بیرونی علاوه بردانشمندان افغانی عدهٔ ازاستادان ودانشمندان کشورهای مختلف اشتراك داشتند .

رفت وآمد ها

• پوهنوال محمد نسیم نگهت استاد دیپارتمنت دری که بااستفاده ازیك بورس امدادی حکومت برتانیه ده ماقبل جهت توسعه معلومات به انگلستان رفته بود بتاریخ «۱۱ ـ ٤ ـ ۵۲» بوطن بازگشت .

• پوهنمل محب الله رحمتی بااستفاده ازیك بورس فیلوشپ حکومت ایران جهت مطالعه دررشته جغرافیه عازم ایران گردید .

بناغلو امین پوروسید حشمت الله حسینی اعضأ شعبه المانی برای اشتراك دریك کنفرانس بتاریخ اول سرطان ۱۳۵۲ عازم المان فدرال گردیدند .

ادب

مجلهٔ دوماهه

علمی ، ادبی ، تاریخی وفلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

هیأت تحریر

پوهاند میر امان الدین انصاری ، پوهاند غلام حسن مجددی ، پوهاند دو کتور جاوید ، پوهاند میر حسین شاه ، پوهاند علی محمد زهماو پوهنوال محمد رحیم الهام

مدیر مسئول : شاه علی اکبر شهرستانی

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی ، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده یکه نشر نشود ، مسترد میگردد . نقل واقتباس مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

قیمت این شماره : (۵) افغانی

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol. XXI , No. 2 - June - July. 1973

Editor

Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscribtion:

Foreign Countries - 2 Dollars

دبوهنی مطبعه